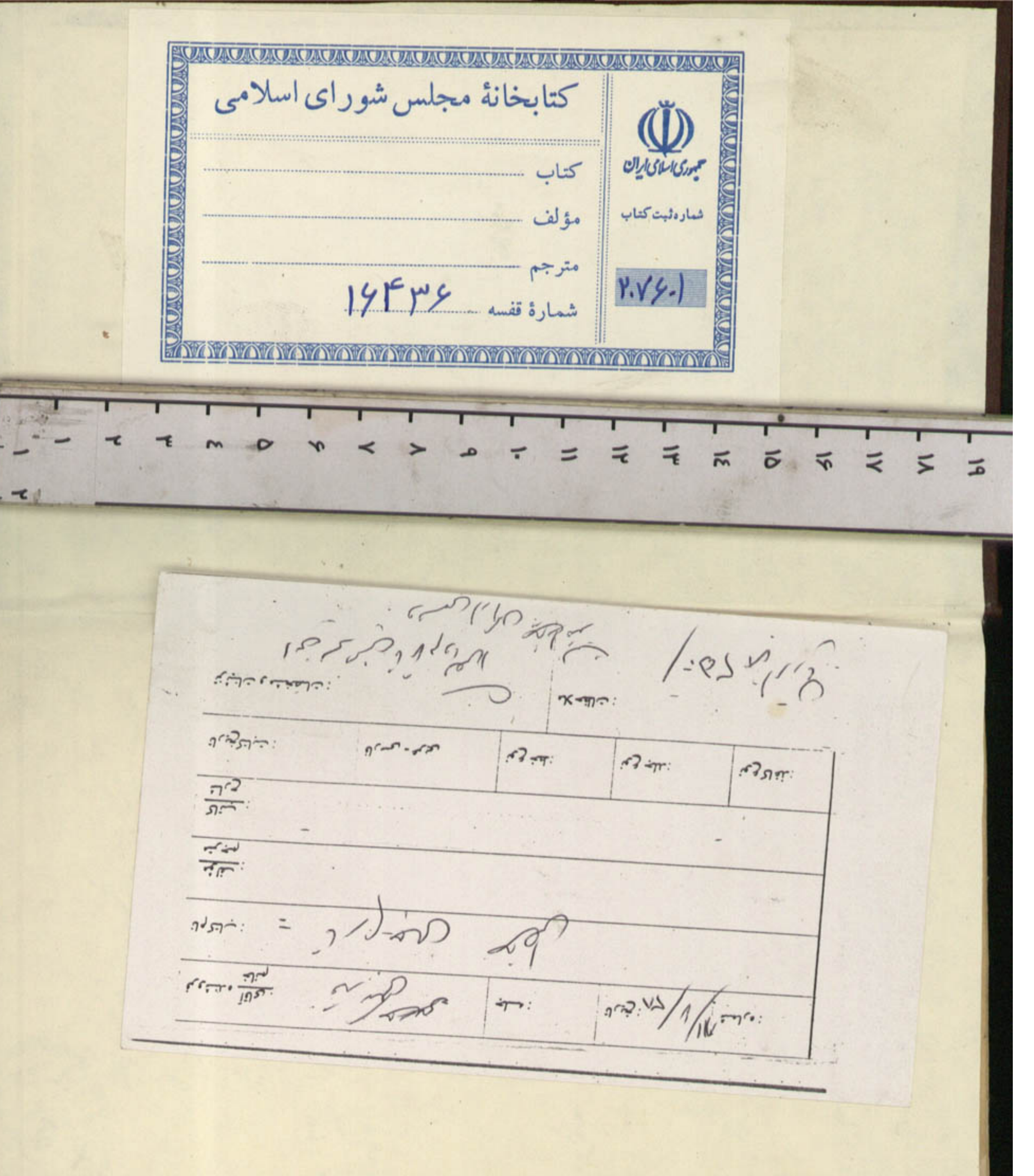
ترجمه تاریخ چین



فروشنده: آقای / خانم

شماره: تاریخ: جلد:

نام کتاب:

مؤلف / مترجم:

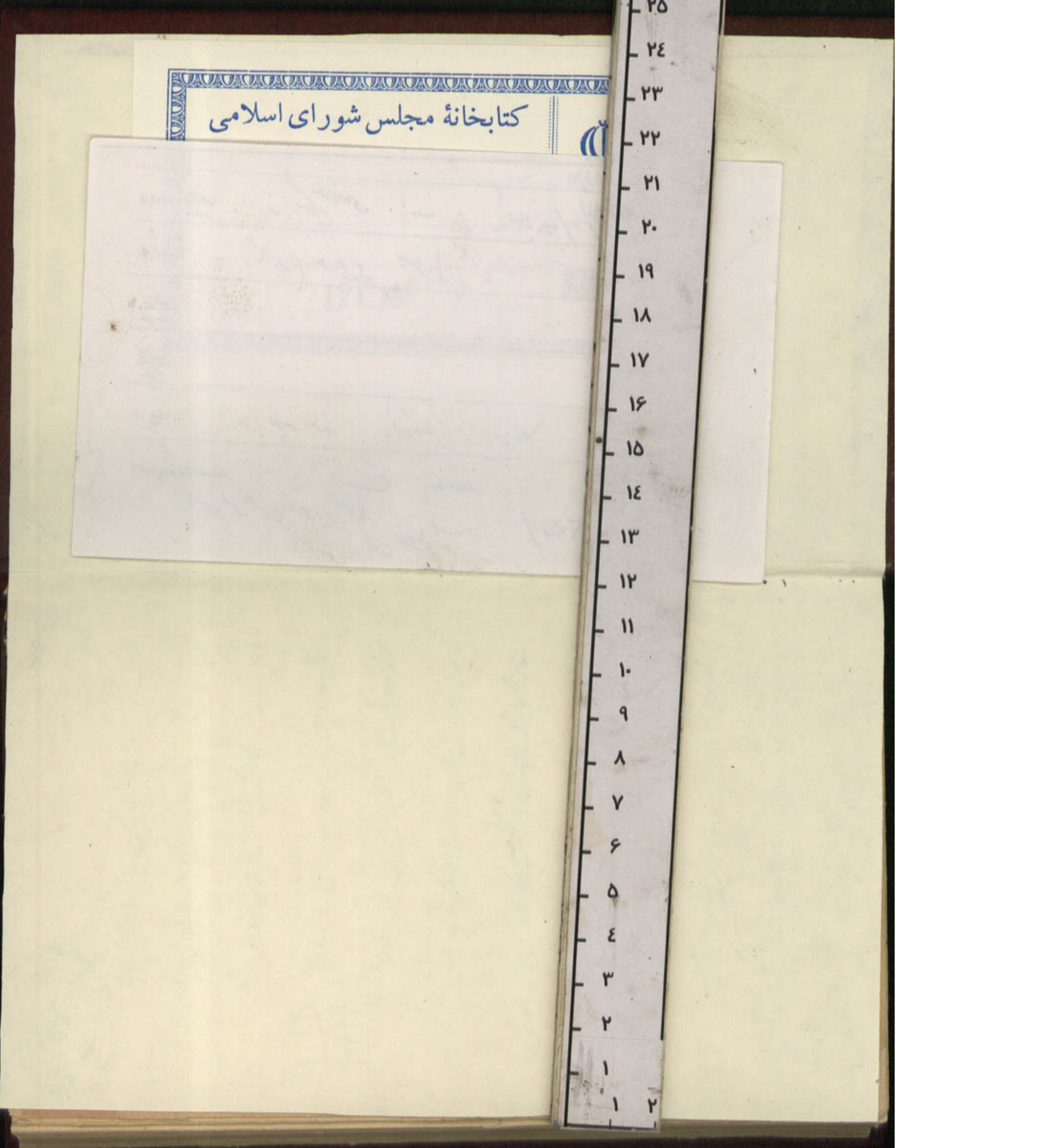
کاتب / شارح:

تاریخ کتابت: فارسی - عربی

نوع کاغذ: نوع جلد: نوع خط:

توضیحات و مشخصات:

ملاحظات:



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

تاریخ چین

ترجمه تاریخ چین

صاحب ثروت و مکنت بسیار داده مایه تطمیع اروپائیها شد مقدمه جنگ
گرم آزاد (جنگ چینی) را فراهم کردند بوسیله گذارشات تاریخی
مارکوپولو است که کریستوف کلمب کشف عالم جدید یعنی امریکا را نموده چه وی این
جغرافیه موهومی را که بطلمیوس از روی تاریخ مارکوپولو ترتیب داده
محرک آمد و او مشغول گشته در صدد کشف ارض معروض کاتی برآمد ولی باد
مساعدی بر حسب مشیت الهی در معال وزیده او را بساحل عالم جدید برسانید که در وسعت و خوبی
آب و هوا و محصول و عجایب و غرایب برتری داشت چینیها اسم کاتی یا کیتای را
که بمملکت چین داده شده استعمال میکنند ماخذ این کلمه از کیتسان نام کسی از سمالی زمین است
در زمانیکه اهل مغولستان بقتل و غارت چین آمده جماعت کیتان در شمال آن مملکت
استقراری داشتند امروز در روسیه اهل چین را باین اسم خطاب میکنند و یونانیان
و رومانیان که از وضع آن مملکت اطلاع کاملی نداشتند آنرا باسم سریک (منسوب به ابریشم)
میخواندند چه در ازمنه قدیم تجارت ابریشم چین با نواحی مرکزی آسیا متداول بود

از ارض موهوم [2]

ولی اهل ممالک شرقی که از نژاد اعراب بوده این مملکت را تسن نام نهادند
چینیها در قانون نامهٔ مانو چینا خوانده آمده گویند تسن را چاترباز
یعنی جنگجویان از پا درآمده مینامند در سنه ۲۸۰ قبل از میلاد تاریخ معروف بجهت
امپراطور هوانگ تی مؤسس دودمان تسن بنیاد [illegible]
رفته اسم تسن در خارج نشر دادند ولی مطابق این روایت اسم تسن باید که قوانین
مانو را که نسبت به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد میدهند تحریف شده باشد و یا اینکه
تألیف آن بعد رشته باشد در فصول آتیه ثابت خواهیم نمود که استعدادات تاریخی
مانو در بعضی موارد خالی از صحت نیست مثلاً از آنجمله میگویند هندیها هزار سال
قبل از میلاد به چاینی ایالت غربی چین مهاجرت کرده در آنجا که مرسوم
به تسن بوده متمرکز شدند معنای کلمهٔ تسن با چینا مرادف است و کلمهٔ
چینا در تمام نواحی هند و شبه جزیره که ماوراء رود گانژ است (ملک)
معروف بوده زمانیکه پرتقالیها از دریای هند الی چین پیدا کردند

لفظ چینا در اروپا منتشر شد ولی خود مملکت چین کلمهٔ چونگ کو (مملکت وسط)
را بطور استعمال میکرد و انتخاب این کلمه بملاحظهٔ این بود که چین را در وسط کرهٔ زمین
تصور مینمودند بلکه جهت انتخاب آن بملاحظهٔ این بود که در ازمنهٔ قدیمه خیلی معروف بوده
و علاوه در عصر کون فیسیوس حکیم یعنی پانصد یا ششصد سال قبل
مملکت چین بممالک خیلی کوچک تقسیم شده و تمام محکوم بحکم یک مملکت بودند که در وسط
سایرین قرار گرفته بود و وقتی هم که ممالک اطراف یکی گشته بهمین اسم باقی ماند چنانچه
در اوایل مملکت فرانسه همین اتفاق افتاد یعنی در ازمنهٔ قدیمه لفظ فرانسه اطلاق
بحوزهٔ شهر پاریس میشد و سایر ایالات بورگونی نورماندی آلساس
فرانش کنته نامیده میشد لیکن بطول زمان کلمهٔ فرانسه بتمام آن ایالات
اطلاق شد از وقتیکه طایفهٔ تاتار مالک رقاب مملکت چین شده
اسم دودمان خود را که تسین کو (مملکت بزرگ و جلیل القدر)
بوده بآن دادند و سابقین مملکت باسم چونگ کوی چین خوانده شد

یک اسم دیگر که در نظمیات و نثریات چین است تین هیا (زیر آسمان است)
از زمانیکه کازین و روب ریکی و مارکوپولو تاریخ
تاتار را نوشته خیلی مطالب راست و دروغ در آن مندرج کردند ولی
مبلغین کاتولیکی کسانی هستند که در ظرف دویست سال مطالب صحیح و دقیق در آن
نوشتند چون طبع تصنیفات آنها در فرانسه شد مضامین آن بدست اهل اروپائی افتاد و
تمام در خط اینگونه خیالات و گذارشات بیفتادند مخصوصاً در قرن اخیر بنحویکه زیاده
از چهل جلد کتاب بجهت کلی ارشادات چین در مطبعه فرانسه بطبع رسید این کتب در ترقی
علوم و تربیت و تمدن خیلی معاونت کردند در قرن اخیر اطلاعات اهل اروپا
در خصوص چین بیشتر از امروز مسیو دلی زبان چینی را امروز بهتر از سایر اوقات
میدانند چه مسیو فوزنی دو کتاب صرف و نحو از این زبان به زبان لاتین
طبع کرده بعلاوه در همین اوان دولت فرانسه کتاب لغت چندی بزبان
چینی طبع کرد ملت چین مدتها موضوع مباحث زیادی بوده ولی بیشتر از روی

هوا و غرض برای و عقیده خود را بیان میکردند بدین لحاظ اعتقادات باطله مردم
اروپائی در خصوص چینیها بدرجه کمال رسید بنحویکه اطلاعات صحیحه سابق اروپا
در خصوص چین بیشتر از امروز بود چه مصنفین معروف که چند کلمه از مردمان
بی سواد پرگو شنیده خبرهای خیلی عجیب و غیر واقع در کتابها خود درج کرده
اگر از روی واقع بخواهی امروزه چین مطرح مذاکره اهل اروپا نیست و اگر
گاهی هست مطالب پوچ و جعل در آن باب میگویند پس بر خود فرض دانستیم
که چند سال تمام تحصیل زبان و ادبیات و ادارات چینی را بکنیم و مطالب صحیحه
مطابق کتب تواریخ چینی که خیلی مایه اعتبارات درج نمائیم هر اسم آن اگر
نتایجی را که از گذارشات آنها بدست میآوریم محل اعتبار عامه نیست و حصول آن
چین را غیر از آنچه فرض کرده اند میدانیم از برای مخالفگوئی نیست چه
هرچه را که میگوئیم بر حسب تحقیقات زیادیست که بطول زمان شده بنحویکه مطالعه
کنندگان در بادی نظر درک مقاصد ما را نمایند مگر اینکه تصورات اولیه خود را دور اندازند

قبل از اکتشافات هیئتی کپرنیک و نیوتن گمان میکردند که زمین مرکز

عالم است و عالم منحصر است باجرام سماوی که در فضای غیر متناهی محفوظ است و غافل از اینکه

که شمس مضیئه مرکز یک رشته از کواکب سیاره است و اجرام نورانیه ما ثابته مسلّم هر کدام

مرکزی است و هر کدام صاحب سلسله مخصوصی بهمین نهج سابق گمان میکردند مرکز تمدن و تربیت

انحصار بیک نقطه داشته غافل از این بوده که این مرکز نسبت بعد و طول زمان نقطه مرکزی

چه مراکز دیگری بوده هر کدام صاحب سلسله و هر یک از آن مراکز سبک مخصوصی از برای آرایش

ترقی داشته و تربیت داشته مثلاً مصر و چین هستند هر کدام مرکز تمدن بوده و اکنون هم بجای خود

نسبت بیکدیگر در نسبت بمرکز تمدن ما داشته و رابطه اتحاد و طول اشعه نور ایشان از بعض

زیرا که اشعه سلسله های شمسی از حد و حصر خارج است و تمام مقصود ما از این مقدمات این است

پس از آنکه مبنی و اصول کار را انجا بیش بعد متفرعات و شاخ و برگهای آن

باطل و عاطل خواهد شد و جهت اشتباه این بصیرت که در سر تحقیقات حوادث اول باید

بعد از آن باید مطالب تاریخی مشرق و مغرب را معاً مبنای تحریر قرار دهند

و از آن قوانین کلی تاریخی را بدست آورند همانطوریکه کپلر و گالیله

و نیوتن گذارشات قوانین طبیعی را بدست آورده باید قوانین کلی

تاریخی را که شامل تمام گذارشات انسانیه است بدست آوریم ولی تکمیل این قوانین

باین زودیها ممکن نیست چه بالا بردن هیچ بنای بزرگی کار یک روز

و دو روز و یکسال نیست علی العجاله بعضی گذارشاتی که راجع بممالک دور دست

و غیر معروف است میگذاریم تا آنکه عقل آدمی بچون نیوتن از برای تکمیل

مطالب تاریخی پیدا شود امید است که مطالعه کنندگان از مطالعه

این رساله کسالت پیدا نکنند چه تاریخ بزرگترین و قدیمترین ممالک را

در آن بنحو اختصار ذکر کرده ایم مملکتی که از طوفان نوح بر آن آسیبی نرسید

و صنعتش چند هزار سال قبل از صنعت اروپا رواج پیدا کرده و تمدنش

از زمینه تاریخی سبقت داشته و امتداد زمان تاریخش تا به شهود انسان

مورخین شده هیچ مملکتی اطلاعات بپایان لازم دارد رساله ما اگرچه خلاصه

و تاریخ این مملکت است کل مطالعه کننده گان را دقت کافی و غور و تامل وافی
از برای مطالعهٔ آن لازم است تا آنکه فایده از مقایسه و تنقید اخلاق
و آداب و عادات و وقایع عمدهٔ هیچ ملت بزرگی ببرند که تاریخش در صفحهٔ تاریخ
عالم ضبط شده اوضاع و تمدن مملکت چین که ابداً وجه شباهتی با اوضاع
و تمدن سایر ممالک نداشته مایهٔ حیرت و موجب بصیرت و عبرت اهل عالم است
تا بین ملل معظم روی زمین ملت چین تنها ملتی است که تربیت و تمدنش بالاصاله
از اول دنیا شروع کرده و از دستور العملهای خارجه که توسط فتح
و نصرت بر سایر ملل و داشتن کتیبه‌های تاریخی پیدا میشود ابداً معاونتی
نخواسته و حال اینکه تمدن اروپا حتی تمدن مصر بوسایل اسکندر و تسلط اعراب تعلیمات یافته
نباید تصور نمود که حلول انتشار مذهب بودا که در اوایل مائهٔ اول میلادی
در این مملکت اتفاق افتاد سبب ترقیات چین گشت چه در آن اوان
که کلمات این مذهب فقط نفوذ در طبقات بیسواد مردم که تعدادی متضاد

با عقاید زنادقه و موهومات مردم بچه که ابداً پندها و نصایح آن
در تأدیب و تعلیم مردم اثر نمیکرد و علم اخلاق کونفوسیوس
که امروزه مبنای اصول سیاسیهٔ دولت چین است بکلی منزه و مبرا
از کلمات بودا بود

جغرافیای طبیعی

گویا حدود مملکت چین بغیر از منچوریه و مغولستان و تبت و سایر
مستعمرات آن بر حسب طبیعت طوری قرار گرفته که از خارج چیزی
تصرف در ترقیات آن نماید چه از طرف جنوب و شرق بدریا محدود
شده و از شمال بصحراهای لم یزرع از مغرب بسلسله‌های کوه
و دارای یک وسعت دایره شکل است که پانصد تا ششصد فرسنگ قطر
آن میشود دو رود بزرگ از جبال کوه تبت سرازیر شده تمام مملکت را از مغرب
بمشرق مشروب میسازد و تعبد وارد در دریای اصفر میشود جبال عمده

مرتفعه از وسط مملکت میگذرد محصولات طبیعی و آثار و ثمرات معروف الارضی
که در نقاط مختلفه زمین بظهور میرسد تمام در این سامان جمع شده چون این مملکت قدیم
باندازهٔ تمام خاک اروپا بغیر از عثمانی و روس وسعت دارد لهذا
محتاج بخارج نشده است در صورتیکه سایر ممالک مجبور اند که محصولات
طبیعی خود را با یکدیگر معاوضه نمایند تا آنکه رفع حوائج ایشان بشود از زمانیکه
اروپائیها محتاج باهل چین شدند محصولات خود را در مملکت آنها بردند چینیها که
بدواً آن محصولات را دیدند به نظر تجمّل آنها را احتیاج خود قرار دادند
مانند تجمّلاتی که از برای اهل تمدّن لازم است ولی معاوضه محصولات
ایالات مختلفه چین که باندازه ممالک اروپا وسعت دارد از برای صنعت
و مشغولیت چینیها کافی بود بواسطه همین فراوانی است که دولت چین
چندان در فکر تجارت با خارجه بر نیامده در فصول تجارت و صنعت
این مطالب را مذاکره خواهیم نمود مملکت چین به سه ناحیه قسمت شده اول ناحیهٔ

کوهستان دوم ناحیه پست سوم ناحیهٔ که به دو ناحیهٔ اول و دوم
شباهتی دارد

(۱) مملکت کوهستانی

در مشرق فلات مغولستان در نواحی مرتفعه که چینیها سیفان
نامند مملکت وسیعی تمام مفروش از کوه واقع شده و شامل ایالات
چنسی (سرحد مغرب) و چانسی (خاک مغرب کوهستان)
و سیچوان (چار رود) و یون نان (جنوب ابری)
است دو رود بزرگ هوانگ هو و کیانگ از آن محال
میگذرد و بواسطه شیب مرتفعی که دارند در امکنه غیر مستویه با سهولت
جاری میشوند جبال ایالت یون نان بسواحل اقیانوس امتداد
پیدا نموده مانع انفصال تونکن و خاک چین شده بنحویکه اطراف
چین مکرر از یک سمت محصور گشته و شارع عموم از همین سمت است

که بواسطهٔ دیوار مرتفعی نیز محفوظ گشته و صاحب دو دروازه است
یکی از طرف چین که اختیارش در دست چینیهاست یکی از طرف تونکن
که اختیاران در دست اهالی تونکن است کسانیکه بدواً در خاک
چین مروج تمدن و ترقی گشته ساکنین این نواحی بوده اند

(۲) مملکت تبت

دنبالهٔ دو رود هوانگ هو و کیانگ وارد این ناحیه میشود این ناحیه
از حیثیت حاصلخیزی و مشروب شدن از رودهائیکه در آن است شباهت
کلی به مزوپوتامی (بین النهرین) دارد دیگر قسمت ایالات
چانسی و چوان تونگ و هونان و کیانگ نان و دیگر قسمت
چی لیانگ و هوکوانگ در آن سرزمین واقع است قطعات شمالی
بواسطهٔ برودت و سرما کمتر حاصلخیز است بواسطهٔ سطح مرتفعش بحر اصفر
و خلیج پچیلی محدود است و نیز بارکه هائیکه بواسطهٔ رسوب آب

رودخانه اصفر بالا آمده مرطوب است این ناحیه دارای سواحل جوشی است
چه پست و بلندیهای آن که بطول یکان تغییر پیدا میکند هم دریائی
هم خشکی

(۳) ناحیهٔ جنوبی

این ناحیه شباهت کلی بدو ناحیهٔ سابق الذکر دارد یعنی شامل قسمت جنوبی
ایالات هوکوانگ و چکیانگ و کیانگ سی و فوکین
و کوانگ تنگ و کوانگ سی و کوئی چو است این ناحیه
در بدو امر جزء مملکت چین محسوب نمیشد جبال مرتفعه و دره های عمیقه در آن
زیاد پیدا میشود ساکنین آن مردمانی بوده مطلق العنان رنگ جلدشان
از مردمان شمالی تیره تر است تسین چی هوانگ تی دویست سال قبل از میلاد
با سپاه عظیمی آنها را بقید اطاعت درآورده روز جنگ نصف
ایشان را طعمهٔ شمشیر آبدار نمود تمام تجارت چین با اروپا در بعضی نقاط

این ناحیه مفتوح و تمام جایی که بمصرف زراعت میرسد از این نقاط گرفته میشود
مطابق عقیده یکی از نویسندگان معروف چین طبیعت نخواسته است
در این مملکت اراضی مسطح و ییلاق پیدا شود جبال آن از طرف جنوب
بسمت دریا امتداد پیدا نماید و تشکیل یک سلسله منظمی را دهند و در بعضی
حوالی آن حلقه های قشنگ پیدا شود هر آینه اگر بخواهیم از تاریخ مملکت چین
تصور کاملی نمائیم باید اوضاع جغرافیائی آنرا فراموش نکنیم یکی از جغرافیا
دانهای آلمانی میگوید همانطوریکه شناختن ابنیه و عمارت هر مملکتی
لازم است شناختن اوضاع و چگونگی اراضی آن نیز لازم است
جغرافیا دانهای چینی عدد کوههای بزرگ چین را ٥٢٧٠
میدانند ٤٦٢ عدد آن جبالی هستند که تولید معدن مس مینمایند
و ٣٦٠٩ عدد آن تولید آهن تقریبا دو ثلث مملکت چین
مفروش از جبال شامخه گشته و بیشتر قلل آنها از برفهای دائمی مستور شده

نقشه

نقشه بیشتر آنها در کتاب سان تسائی تو هوئی که در کتابخانه دولتی
پاریس است پیدا میشود اگر بخواهیم مبسوطا اوضاع جغرافیائی چین را
بیان کنیم ناچاریم که کلمات چندی از مسیو رموزات درج نمائیم
(جزء اعظم چین از دامنه شرقی جبال تبت ساخته شده که در جنوب
و مشرق با سواحل اقیانوس کبیر شرقی اتصال پیدا میکند برحسب عقیده خود
چینیها مملکت چین از شمال غربی که محاذی با تنو غنگ لینگ است
و جنوب غربی تزلینگ شروع میشود ولی در مشرق این نقطه
ناهمواریهای زیادی است که مانع جریان آب میشوند چه رودها یکه
از آنجا جاری میشود مرتبطا با دریاها تشکیل دریاچه های چندی میدهند
که آنها نیز مرتبطا بجائی نیستند مملکت چین دارای سه مصب است
مصب اول در جنوب جبال نان لینگ واقع شده تمام رودها از آن
منبع جداگانه شده بطرف جنوب جاری شوند و در دریای کوانگ تونگ

وفوکیان را مشروب ساز و وارد شوند تانیانگ در شمال این سلسله مصب
کیانگ است و در شمال جبال پلینگ که فصل مشترک این مصب
و مصب هوانگ هو است محدود میشود مصب هوانگ هو در شمال
بجبال یان که یکی از شعب جبال ین است تا حوالی تاتار ممتد شود
دنباله این جبال از طرف شمال شرقی باسم هن گان تشکیل مصب
رابعی دهند که آب آن از جنوب و مشرق وارد بحر اصفر و
اوخوتسک شود و بواسطه یک رشته کوهی که از شمال پکن
بجبال یان اتصال دارد از شبه جزیره کره انفصال پیدا مینماید
دو رشته کوهی که باسم پلینگ و نان لینگ
(رشته شمالی و جنوبی) معروف است از شعب مرکز جبال
تبت محسوب میشود رشته اول از قسمت شمالی این سلسله ممتد میشود
چینیها آنرا از [illegible] سایر جبال عالم میدانند و آنرا باسم کان تسین
مینامند

مینامند رشته جبال نون لینگ که جزء جبال مذکوره است
از شمال بجنوب ممتد میشود و سد بزرگ طبیعی مابین چین و تبت برپا کرده
تشکیل چند شعبه میکند مثلاً یک شعبه آن بشمال غربی کشیده میشود و در طرف
مغرب آن بدریای ازرق منتهی و متصل میشود و از شعبات این شعبه
قسمت اول رودهای مصب هوانگ هو خارج میشود و در شمال
شرقی بوسیله سلسله جبال چینی را تشکیل میدهد هر قدر که این رشته جبال از جنوب
بشمال نزدیکتر میشود از ارتفاعات آن کاهیده میشود در این محل
طایفه اوردوس ساکن بوده و رودهای هوانگ هو
تمام نقاط آنرا گرفته جبال پلینگ که دنباله جبال مذکوره است
بطرف مشرق امتداد پیدا میکند و مایه تمیز مصب شمالی و
وسطی است و از طرف شمال بجبال هوانگ هو محدود میشود در
نزدیک سواحل دریا بهیئت تموجات گردیده [illegible] هموار میشود و آخرین [illegible] آنها

مابین دو رود هوانگ هو و کیانگ محدود شوند رشته جبال
نان لینگ از انتهای جنوبی یون لینگ منشعب شود
فاصله این رشته با جبال پلینگ بغایت زیاد است لیکن در جهات
مشرق این فاصله خیلی کم میشود شعب چندی در طرف شمال شرقی
از آن پیدا شود و تا مصب کیانگ با شعب کوچک این رود
همراهی نمایند جبال نان که بواسطه مصب هوانگ هو
در شمال غربی پکن از سلسله پلینگ انفصال پیدا نموده
ظاهرا بسلسله جبال ین که حد مابین چین و مغولستان و صحرا
تعلق گیرد یک رشته جبال مخصوصی که از طرف شمال مایه اتصال و اجتماع
رشتهای سابق است در شرق خلیج لیائوتونگ سلسله
تشکیل دهد باسم سیانپی [illegible]
میشود یک کوه طویل بزرگ بعیدی تشکیل میدهد موسوم به گل

گل من چانیان آلن که در تاریخ اهالی منچوری خیلی معروف است از این
خلاصه جغرافیائی چین چنین مستفاد میشود که سلاسل عمده جبال چین بر حسب
امتداد و نقشه مصبها مشرق و شمال شرقی و جنوب شرقی کشیده شوند
و این سه رشته از ابتدای بحر اصفر و منابع هوانگ هو
و کیانگ و خلیج کان تون ممتد گشته در راس جبال تبت
اجتماع پیدا کنند و چینیها آنرا کوئن لون خوانند و در رساله
جغرافیای افسانه خودشان این کوه را سلطان جبال و مرتفعترین نقاط زمین دانسته
و میگویند این کوه اتصال بقطب دارد و جایگاه آسمان و منزل ارباب انواع
بوده است جهت امتداد دره‌ها از این نقطه است ارتفاع این نقطه
از سایر نقاط زمین بیشتر است مخصوصا در نواحی کوهستانی ایالات
یون نان و سیچوان و چینی ارتفاع مکان بمنتهی درجه میرسد و از
سرتیز میگردد و در خیلی محال معابر شیبها و ناهمواریهای عمودی

دوره‌های غیر قابل عبور پیدا میکنند دیوار یا حفاظ بزرگ
قبل از اینکه طایفهٔ تاتار منچوریه چین را تصرف کنند سرحد شمالی این مملکت
بحفاظ بزرگی محدود شده بود این حفاظ یا دیوار از خلیج لیائوتنگ
یا بحر اصفر تا انتهای غربی ایالت چیلی ممتد میشد و مسافت آن تقریبا
۵ یا ۴ فرسنگ میشود این بنا عظیم‌ترین و بیمصرف‌ترین بنائی است که
تاکنون دیده شده بانی آن تسن چی هوآنگ تی
(اول امپراطور پسر دودمان تسن که حکم سوزاندن کتب را
داده و در سنه ۲۱۴ قبل از میلاد حیات داشته) بوده
مقصود از بالا بردن این بنا حفظ و دفاع مملکت از نهب و غارت طایفهٔ
تاتار بوده میگویند که قریب ده سال چندین کرور مردم را از برای
ساختن این دیوار گماشته بودند و بواسطهٔ مخاطرات عظیمهٔ این کار چهارصد هزار
نفر از آنها بدفعات تلف شد ضخامت این دیوار باندازه‌ئیست که شش سوار

از بالای آن ممکن است که بگذرند و در امتداد طول آن برجهای زیاد
بفاصلهٔ دو چوبهٔ تیر ساخته شده تا آنکه اگر دشمنی پیدا شود از برجها در انداختنش
امر سهلی باشد این دیوار در نقاط شرق خیلی محکم است بواسطهٔ اینکه
پی آن از زیر دریا ساخته شده زمانیکه عملجات این دیوار را بالا میبردند
حکم شده بود که اگر یک میخی لای درز سنگها برود سرشان را از تن جدا
سازند این بنا در نقاطی که با ایالت چیلی محاذی است تا حدود
شمالی خیلی خوب و قشنگ ساخته شده یعنی تمام مصالح آن از آجر است
ولی هر قدر که بمغرب نزدیکتر شده یعنی با ایالت چانسی و چنسی
و کیانگ‌سو (مملکت با ثروت و حاصلخیزی که از رود کیانگ
میگذرد) مصالح آن فقط از گل و خاک میشود و کلیتاً استحکام
این حفاظ باندازه‌ایست که بدون تعمیر و مرمت زیاده از دو هزار سال است
که همینطور باقی مانده در نقاطی که ناهمواری کمتر بوده قلعه و حصار

بیشتر بالا برده اند با اینکه بجای قلعه و حصار دو سه برج بنا
کرده دیوار باین بزرگی که ۶۰۰ فرسنگ طول دارد
در همه جا ارتفاعش هشت یا نه مطر است حتی در راه وسط جبال خیلی مرتفع در صورتیکه
جبال زیاد در سرحد مغولستان پیدا میشود مثلاً از آنجمله یکی بهم است
که دارای ۱۷۲۴/۲۵ مطر است

برحسب عقیدهٔ مسیو بارو و میسو ... با مصالحی که بمصرف
این حصار رفته دو دیوار دور کره بنا نماید که هر کدام ارتفاعش
۱/۹۸ مطر باشد و ضخامتش ۶۶/۰ دروازه های مخصوص
بفاصله های معین در این حصار بکار برده اند که حفظ و حراستش در عهدهٔ
سربازها است و در بعضی نقاط عوض دروازه سنگر یا برج ساخته اند
امپراطورهای چینی قبل از اینکه اهل مغولستان چین را بحیطهٔ تصرف
در آورند بیشتر از دو کرور سرباز بجهت حفظ و حراست این دیوار
گماشته

گماشته بودند ولی اکنون که مملکت چین و تاتار یکی شده و دیگر بیم تاخت و
تاز طوایف وحشی نیست دولت چین ساخلو چندی بجهت معابریکه خیلی
محل آمد و شد است و بعلاوه با کمال استحکام ساخته شده معتبر ساخته است
این بنای عظیم اگرچه بیفایده است لیکن نمونه از خیالات و مدارک هوش انسانیست
و کسیکه آنرا ساخته مقصودش حفظ و حراست مملکت چین بوده چه باوجود
اظهارات مورخین بداندیشه و کج خیال مرد بیعقلی نبود قبل از سلطنت
این مرد نامی یعنی در زمان اقتدار دودمان چئو مملکت چین
بممالک کوچک تقسیم شده بود و بتبعیت مردمان آن بسلطان کل فقط همین
اسمی بود لیکن مشارالیه که به تسن چی هوآنگ تی موسوم بود
و سر سلسلهٔ دودمان تسن بوده بعد از دستگیر کردن تمام
سلاطین چین و قبایل و ایلات وحشی چادرنشین نخواست که رعایای خود
بواسطهٔ بیکاری تن پرور شوند و مملکتش هر روزه دچار اغتشاش و آشوب

آنها کرد و لهذا ۵۰۰ هزار نفر از آنها را مشغول سنگ سازی نمود و
باقی را با انضمام ثلث جماعت ذکور (هشتصد یا هزار کرور)
بساختن این دیوار بگماشت زمانیکه وقایع عمدهٔ چین را
بیان میکنیم شرح سلطنت این امپراطور را خواهیم داد

(۱۱۱) شطوط و دریاچه ها

اعظم رودخانه های چین رود کیانگ و هوانگ هو است
که با رودخانه های اعظم آسیا و امریکا برابری میکند و منابع
آنها در خارج مملکت است یعنی از جبال تبت استخراج شود
این جبال از سلسلهٔ جبال طویله و مرتفعهٔ هیمالیا (توقف گاه برف)
محسوب میشود این دو رود بزرگ از دو نقطهٔ خیلی نزدیک بظهور میرسد
اما کیانگ برحسب اماکن مختلفه که سیر مینماید اسامی مختلفه
باو داده شده از طرف جنوب حرکت کرده از یک رشته جبال میگذرد

وبعد

و بعد بطرف شرق امتداد پیدا مینماید در صورتیکه
رود هوانگ هو بطرف شمال امتداد پیدا میکند و از وسط
مغولستان یعنی از حدود صحرای شامو (صحرای شن زار)
و مملکت از تو عبور میکند و از حصار معروف گذشته بدریای
شرقی در حوالی رود کیانگ اتصال پیدا کند جریان و سیلان
این دو رود بنحویست که یک قسمت بزرگ مملکت محاط در آن گشته
دو رود دیگر در خاک تاتار احداث شده یکی موسوم به یانگ
و دیگری کنش (رود خاک طلا) هر دو آنها از خاک تبت
از شمال بجنوب عبور کرده تا آنکه برود کیان که شط الشطوط نامند
ملحق گردد الحق این رود سزاوار این اسم است زیرا که در حوالی بلدی
از بلاد ایالت سیچوان که در سیصد فرسنگی دریا واقع شده
قریب نیم فرسنگ عرض دارد و در نقطه که بدریای اصفر اتصال

پیدا مینماید قریب هفت فرسنگ عرض پیدا میکند طول
این رود ششصد فرسنگ است و از دریای شرقی کشتیهای بادی
تا صد فرسنگ از این رودخانه را بسهولت عبور مینمایند و جزر و مد
دریا تا این صد فرسنگی مشاهده میشود شط مذکور برحسب عقیدهٔ
مسیو مارتینی در حوالی این شهر کیوکیان که در صد فرسنگی
مصبش واقع شده دو فرسنگ عرض دارد مطابق ضرب المثل
چینیها از برای دریا حدی نیست و از برای رود کیان عمقی خلاصه
در بعضی محال رود مذکور باندازه عمیق است که تعیین عمق آن تاکنون معلوم
نشده است و در بعضی محال دیگر تقریبا سیصد ذرع است لیکن
رود هوانک هو که رود اصفر معروف است سیرش با سیر رود
مزبور برابری میکند اگرچه حجم آن بمراتب کمتر است چینیها گمان میکنند
که این رود از دریاچه که در روی کوه معروف کوان لن

قرار

قرار گرفته احداث میشود این کوه برحسب عقیدهٔ خود چینیها المپ
(یعنی عرش رب النوعها است) شط مذکور از زمان قدیم
خسارات زیادی بواسطه طغیانهای متعدده اش بظهور رسانیده
و همیشه مترصد بوده اند که بواسطه سدهای محکم از آن جلوگیری کنند
در فصل یوتین (کذاشتات امپراطور یو و شونگک)
قانون نامه چینی که در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد مسیح
در زمان امپراطور یو نوشته شده مطالب ذیل را ملاحظه میکنند
ای خدایان چهار کوه مقدس پس از انقلابات و طغیان آبها در رنج
و تعبیم چه امواج بی پایان آبها محیط بر کوهها و مسلط بر تپه ها گشته
بلکه با نیرات اکتفا ننموده چون کوه بسمت آسمان صعود مینماید
و عنقریب آسمان را زیر مستغرق میسازند ملت این خاکدان همه استغاثه
می کنند تا اینکه کسی بفریادشان رسد از آنها جلوگیری نماید ملت بگرد

شنیدن این تشنعات چنین اظهار داشته شد که کوآن از عهده انجام
مسئول میتواند برآید سلطان در جواب فرمود که او همیشه در اجرا
اوامر مخالفت نموده با خدایان چهار کوه جوابداده مخالفتی که با اوامر
قدیمه
حالیه نموده مانع نمیشود که او را با اوامر جدید مامور سازیم با آنکه
اعمال و افعالش را مجدداً امتحان تجربه درآوریم امپراطور با کراهت تسلیم گشته
گفت الحال که میرود ملتفت خودش باشد — نه سال تمام کوآن
جد و جهد و کوشش نمود که شاید از آب جلوگیری نماید ولی افسوس که با آن
نایل نشد — آنچه که از بابت تفصیل طوفان نوح پیدا کرده ایم اینست
که ملاحظه نمودید معین است که تمام این مذاکرات در خصوص یک طغیان
منظور ات آنهار
و انقلاب بزرگی است که با وجود اغراقاتیکه در حکایات چینی ملاحظه
میشود با طوفان نوح معادله نکند چه آن بلیه متوحش از برای جلوگیری
آنها تمنی کمک و حمایت اقتدار سلطنتی بوده در واقع کسیکه توانست

از عهده

از عهده جلوگیری آنها برآید دو امپراطور یاکو و چون بودند
چنانچه از جستجو جات تاریخ مایه چینی — چون مملکت را بده ایالت
تقسیم نموده که هر کدام محاط بر آب بوده یعنی هر کدام حکم جزیره را
ریبوق را
داشته اند و ده بستگی در روی ده کوه قرار داده و مداب
(نهرهائیکه دستی حفر میکنند) زیادی بجهت جاری شدن آنها
حفر نمود یعنی بتعداد و از دیاد قنوات چین از همین تاریخ بود
بنحویکه مواد طبیعی هر ایالت بایالت دیگر منتقل شده و مایه حاصلخیزی
اراضی میگشت یعنی استعداد خاک ممد زحمات و کوشش زارعین
میگشت رودخانه های بزرگی که از دره های تبت سرازیر شده
ولی از اول منافق
~~متصل ملاقی~~ برودهای دیگر منضم گشته تشکیل دریاچه های بزرگ
داده و باعث شد که تشکیل مجلس فوایدی داده شود تا آنکه کار بحر
پیمائی سهولت پیدا کند چنانچه در مبحث امورات سیاسیه چین مذاکره

این مطلب خواهد شد ولی ذیلاً ملاحظه خواهند نمود که چین اول
مملکتی است که در صدد مذنب (مجری یا محل عبور آب) سازی
برآمد یعنی تقریباً در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد مسیح
بدیهی است یک دامنه که چهارصد یا پانصد فرسنگ طول
دارد و مانند دامنهٔ چین بسلاسل عمدهٔ جبال تبت اتصال پیدا کرده
و منبع چشمه های عظیم است لابد آبها از دامنهٔ آن کوه پایین و سیل
مثل از دو رودخانه جاری خواهد شد مخصوصاً وقتی که این دامنه در
از جبال عظیمه متقاطع شده باشد حاصل آنکه ایالتی نیست در چین که دارای
دریاچه و آبهای راکد نباشد جغرافی دانها پنج دریاچهٔ بزرگ بین
آنها پیدا کرده اند در زمستان طغیان آبها باعث میشود که در تابستان
اراضی شش زار و کم زرع میکردند و دریاچه هائیکه از آبهای
جاری دائمی تشکیل یافته مملو از ماهی میباشند و چون آب آنها

نمکی است

نمکی است مبالغ زیادی بجهة استخراج نمک آن درسال بدولت
منفعت میرسانند مسیو لوکنت میگوید بامثل آن دریاچه ها دریاچه
پیدا شده (ظاهراً در چین واقع است) که در وسط آن
جزیرهٔ کوچکی است که گفته شدت که ما آب آن دریاچه را با اطراف
حرکت دهند بحرکت یک ورقه نمک خیلی سفید و خوش نمود در سطح
آن پدیدار میشود و در تمام تابستان بهمین ترتیب از آنجا استخراج
نمک مینمایند و اگر آب آن دریاچه باندازهٔ آب دریا شور بود تمام ملک
... این ایالت از آن دریاچه گرفته میشد
مسیو لوکومت میگوید دریاچه ایالت یوننان معروفترین دریاچه
ها است و چینیها میگویند احداث این دریاچه بواسطهٔ زمین لرزهٔ
خطرناکتری بوده که بموجب ظهور آن تمام مملکت و ساکنینش مستغرق شدند
بنحویکه از اهل آن بلد ذیحیاتی باقی نماند مگر یک طفلی که بپارهٔ چوبی گیر کرده

و در وسط دریاچه در مد نظر تعبیه‌ها درآمده

(فصل چهارم آب و هوا و طبیعت خاک)

آب و هوای چین چنانچه ملاحظه شد تمام اختلافاتیکه در منطقه‌های
معتدله و محترقه و منجمده بهم میرسد در آن نیز پیدا میشود مثلاً
زمستان ایالات شمالی خیلی شباهت بزمستان ایالات سیبری دارد
و زمستان ایالات جنوبی شباهت کلی بزمستان شبه جزیرهٔ هند دارد
اگرچه در کانتون گاهگاهی بارومتر (میزان الهوا) تا چند درجه
زیر صفر میآید ولی مطابق تحقیقات اروپائیان سرمای سخت و گرمای
زیاد آن نقطه دوامی ندارد و در مابقی سال هوای آنجا خیلی معتدل است
در شمال مملکت مرال زیاد و در جنوب مملکت فیلهای بیشمار پیدا میشود
و آب و هوای آنجا خیلی خوب و گوارا است چه امراض مسریه و طاعونی
که مایهٔ هلاکت اغلب از ساکنین نواحی مشرق زمین است

درآنجا

درآنجا پیدا نمیشود گویا جهت خوبی آب و هوا از نتایج صنعت
و کوششهای زیادیست که بجهت آبادی و اصلاح امورات مملکت
بکار برده اند اوضاع منظمهٔ جبال و مصبهامایه و وزیدن بادهای
زیادی شده مخصوصاً در نواحی مشرق و مغرب و معین زحمات اشخاصی گشته
که در صدد آبادی این سرزمین برآمده و جهت طول عمر چینیها
ظاهراً بواسطهٔ خوبی و گوارا بودن آب و هوا است مسافرین عرب
که در قرن نوزدهم مسیحی بسیاحت چین و هند رفته اند چنانچه
خلیفه (کشیش) رنودوت مضامین سفرنامهٔ آنها را
بفرانسه ترجمه نموده چنین میگویند آب و هوای چین از آب و هوای
هند بهتر است و اراضی باتلاقیش کمتر اشخاص اعور و واحد العین
یا ناقص الخلقه در آن سرزمین خیلی کم پیدا میشود و در هند نیز
چند ایالت پیدا میشود که از حیثیت خوبی و گوارائی آب و هوا

بایالات چین میماند رود خانه های ممالک چین و هند خیلی بزرگند
بلکه از رود خانه های اروپا بمراتب عریضتر و طویلترند بعلاوه
بارندگیهای زیاد در این دو مملکت میشود اراضی بایره هند
خیلی زیاد است لیکن در چین نقطه غیر معموره پیدا نمیشود
کاپیتن ویلاک این اوقات خیلی از گدایان اعور را در کوچه های
کانتون ملاقات کرده است ولی گویا اینگونه مردمان اختصاص
بهمین نقطه دارند یعنی در سایر نقاط مملکت پیدا نمیشوند از
اوضاع معرفة الارضی چین اطلاع کاملی بدست نیاورده اند
چه علمی که متعلق بعناصر مختلفه کره ارض است تازه پیدا شده
بعلاوه سیاحانیکه بجهت سیاحت بچین رفته اند در این باب
تحصیلی نکرده اند ولی معین است مملکتی که یک عشر اراضی مسکونه معموره
کره زمین را تشکیل داده کسرات معرفة الارضی و طبقات زیاد
از

از خاکهای مختلفه دارد شیو رموزات میگوید
ایالت پکن و ساحل جنوب شرقی فورموز ظاهراً
از خاک دومین طبقه است و خاک اولین طبقه که پایه جبال
غربی را تشکیل میدهد تا چینی و کیانک سو و آن هوی
امتداد پیدا میکند در ایالات شمالی ذغال سنگ
و نمک طعام و کسرات عظام مدفونه خیلی پیدا میشود این
اوقات کوه آتش فشان در چین یافت نمیشود ولی
جبال آتش فشان خاموش خیلی دارد در ایالت چنسی
معادن کوگرد زیاد پیدا میشود و اهل آنجا کوگرد مذکور را
بمصارف خانه های خود میرسانند و در تاریخ نامه آنها مذکور
از کوهی شده که سابقاً در یونان استفراغ مواد
معدنی و فلزی میکرد زمین لرزه های زیاد مخصوصاً

در نواحی شمالی خیلی پیدا میشود از این قبیل انقلابات و هرچه
که راجع بحوادث جویه و سماویه است در تواریخشان مسطور
داشته اند گویا در موقع مسافرت دو عرب سیاح سابق الذکر کوه
آتش فشان محترقی موجود بوده چه بر حسب گفته آنها در حوالی زاباج
کوهی واقع شده موسوم بجبل النار گرمی و شعله این کوه
باندازه ایست که کسی قدرت نزدیک شدن بآن کوه را ندارد
روزها دود از او متصاعد است و شبها شعله و از پای
این کوه دو چشمه آب شیرین یکی گرم و یکی سرد بیرون میآید
مسیو لوکونت میگوید اغلب جبال چین از خاک است
در صورتیکه جبال ما غالباً از سنگ است و خاک آن جبال
خیلی سبک و نرم و دارای خلل و فرج زیاد است بطوریکه
اگر تا مسافت سیصد یا چهارصد پا از سطح خاک بخط عمودی بسهولت

حفر

حفر کرده پایین روند بسنگهای عظیم برنخورند اوضاع و چگونگی
خاک مذکور مایه ازدیاد حاصل خیزی و برومندی اراضی
میگردد چه املاحی که از خلل و فرج آن بطول زمان مترشح
میشود زمین را تازه و مستعد کشت و زرع مینماید ولی جبال
تمام ایالات چین از یک ماده و طبیعت نیستند مخصوصاً جبال چنسی
و هونان و کانگ تونگ و فوکین جبال خیره را که ابداً
تاکنون کسی در صدد برنیامده کشت و زرع نماید دارای هر قسم درختی است
مخصوصاً از اشجار مستقیم القامه که از برای اس و اساس عمارات
و کشتیها خیلی خوب است امپراطور از برای کشتیهای مخصوص
بخودش از آن چوب بکار میبرد و گاهی از اوقات از سیصد
فرسنگی چه از دریا و چه از خشکی درختهای عظیم الجثه میخواهد
تا آنکه بجهت عمارت شخصی خود و ابنیه عمومی بکار برند جبال دیگری

پیدا میشود که بواسطهٔ معادن آهن و قلع و مس
و زیبق و طلا و نقرهٔ شان خیلی فایده بمردم میرسانند
مخصوصاً طلای آنجا بقدری زیاد است که در وقت آمدن
سیل از کوه با آب سرازیر شده داخل جلگه میگردد و خیلی جاها در گل
و ریگ خیلی پیدا میشود

چاه آتش و چاه نمکی

چاههای خیلی عمیق آتشی در چین پیدا میشود موسوم به هوتینگ
این آثار و علائم را سابقاً ارسطو با ایران نسبت میداد یعنی
که در ایران سردابهائی بوده بصفت مذکوره که در آن سلاطین
قدیمه مباشر طبخ طعام خود میشده‌اند ولی این مسئله در بعضی
از نقاط چین خیلی ملحوظ است و مردم آنجا این آتش را مصارف
خانهٔ خود میرسانند و بدین لحاظ در سال مبالغ زیادی [illegible] ولی تعجب

در

در این است که چینیها موارد مخصوصی از این آتش بدست آورده‌اند
که شرح آن در اشعار شاعر معروف چینی موسوم به توفو دیده میشود
این شاعر در زمان اقتدار دودمان تانگ یعنی هشت قرن
بعد از میلاد مسیح حیات داشته شاعر مذکور که از حیثیت
طبع شعری و ذوق فطری مطابق عقیدهٔ مسیو رموزات با
پیرون انگلیسی همسر و هم رتبه است در اشعار خود از شعلهٔ
آبی چاهها مذاکره نموده ولی مورخین بیشتر از او شرح این مطالب را
داده‌اند و اسم ایالاتیکه شامل این قبیل چاهها است اسم برده‌اند
دویست سال قبل سمدو در تاریخ طبیعی چین مطالب ذیل را
مسطور داشته (چاه[illegible] ما از روی پایان چاههای آب در اروپا
داریم چینیها در مملکت خودشان چاههای آتش دارند که از برای
مصارف خانه شان خیلی مفید و لازم است مثلاً اگر سوراخی

از زیر معادن کوکرد سوخته شده باز نمایند بجهت طبخ هر قسم غذائی
باندازه کافی احداث حرارت میشود بجای هیزم یکنوع زغال
سنگی بکار میبرند که خیلی درشت است [illegible] آنکه استخراج
اینگونه زغال را پشیا بحساب در میآید در بعضی از نقاط مخصوصا
در پکن زغال مذکور را باندازه خوب درست میکنند که مدت یک شبانه
روز بدون اینکه خاموش شود میسوزد سیورکول میکلد
مواد قابل احتراق چین منحصر بچوب و زغال و نی و بوته و گل
نیست بلکه قیری نیز در آنجا پیدا میشود پی یا که مخصوصا در خلیفه نشین
لیژر و ایالات شمالی خیلی یافت میشود که بمراتب زیادتر و بهتر است از قیر
سایر نقاط اصلا مخزن این قیر در بطن زمین است بنحویکه هر اندازه
که خواسته باشند بقیمت خیلی مناسبی بجهت مصارف خانه فقرا از آن
استخراج مینمایند این آثار معرفت الارضی تا یک حدی نیز در معادن

زغال

زغال سنگ اروپا و در آمریکا با استعداد مشاهده میشود مثلا
در خاک ایتالیا و در دامنه شمالی جبال آپن مکتوب یکنفر شاهد عینی که
در سال نامه انجمنی که مروج عقاید مذهبی است گواهی بر تحقیقات
مذکوره نامیده میشود از چاههای نمک اکثر و چاههای
آتش خیز اوتوتک کیانو مذاکره نموده اوتوتک کیانو
مجاور با کیاتنگ است و واقع در ایالات سیچوان
(چهار رود) یعنی دریای جبال تبت که تقریبا صد و دوازده
درجه و یازده دقیقه طول جنوبی آن است و بیست و نه درجه و سی و
سه دقیقه عرض شمالی آن اهمیت مندرجات آن باندازه ایست که ما
ذیلا بعضی از آنرا ذکر میکنیم (در یک فضای ده فرسنگ
طول و چهار یا پنج فرسنگ عرض قریب ده هزار عدد از این قبیل
چاهها پیدا میشود هر شخص صاحب مایه شرکی برای خود پیدا میکند

ویک یا چند چاهی حفر مینمایند و مخارج هر چاهی تقریباً هزار و ششصد
الی هزار و هفتصد تومان است و چاهها را مثل ما حفر نمیکنند
یعنی چون از روی تأنی و تدبیر و مساعدت وقت کار میکنند زود بمقصود
نایل میگردند بعلاوه مخارجشان کمتر میشود در صورتیکه علم مخصوص
از برای متلاشی کردن سنگها با باروت ندارند و حال آنکه
تمام چاههاشان در توی سنگ واقع شده عمق این چاهها هزار و
پانصد الی هزار و ششصد پا است و عرضش سه الی چهار سانتیمتر است
(سانتیمتر صد یک متر است) هر آینه اگر طبقهٔ روی زمین
تا سه پای عمودی خاک خالص باشد یک لولهٔ چوبی مجوفی که دارای
راس سنگی است با حفرهٔ سه چهار سانتیمتری عموداً وارد
زمین مینمایند بعد از آن یک گلوله فولادی که سیصد یا چهارصد من
وزن دارد و دارای ماهسوار بهای زیاد است و
از طرف

از طرف فوق مقعر و از طرف تحت محدب دارد و در آن حفره میکشند
یک مرد با قوت لباس سبکی در بر کرده و سوار منجنیقی گشته
اوقات صبح را در روی شاهینی حرکت میکند بطوریکه گلولهٔ
مذکور باندازهٔ دو پا بلند گشته بعد با تمام قوت میافتد
گاهگاهی چند سطل آب در آن ریخته برای اینکه مواد حفره
در چاه خمیر شوند گلولهٔ فولادی بیک طناب محکمی از چوب خرما اتصال
پیدا نموده که بباریکی انگشت و استحکام طنابها بیشتر که از رود
ساخته میشود سر دیگر طناب بشاهین نصب گشته و یک چوب مثلثی شکل
متصل شده و یکنفر دیگر در پهلوی طناب نشسته هرقدر که شاهین
بیشتر بالا میآید مردی که موکل چاه است حرکت نیم دایره به مثلث
سابق الذکر میدهد بواسطهٔ این حرکت گلولهٔ فولادی بجهت دیگر
امتداد پیدا میکند ظاهر که میشود شخص مذکور بالای منجنیق رفته

رفیقش را الی عصری کمک میکند چون شب پیش میاید دو نفر دیگر بجای
آنها مقرر گردد بعد از اینکه دو سه سانتیمتر عرض این حفره شد
گلوله را بواسطه استوانه که بجهت پیچیدن طناب قرار داده اند
با تمام متعلقاتش بیرون میآورند بدین نحو تمام این چاهها با لوله‌ها
عمودی و مثل آینه صیقل گردد و گاهی میشود که جهت امتداد چاه
سنگ خالص نیست یعنی در بعضی نقاطش خاک و زغال نیز پیدا میشود
چاه کندن در اینمحل مشکل بلکه بیفایده است آنچه بعد از اینکه جمودت
مواد اختلاف پیدا میکند امتداد چاه از حالت عمودی بحالت انحراف
میرسد لیکن از قبیل اتفاقات نادر است و گاهی اتفاق میافتد که حلقه‌ای
که از برای اتصال گلوله فولادی است میشکند در سیخ موردی پیچ‌ها
وقت لازم است تا آنکه گلوله اول را با گلوله‌های دیگر فولادی چون سر
نرم نمایند ولی اگر سنگ چاه خوب باشد در هر شبانه روزی

دو پا بجهت فرورفتن در چاه لازم است اقلاً از برای حفر کردن یک چاه
سه سال وقت لازم است هر آینه اگر بخواهند آب از چاه بیرون آورند
چوب خیزران مجوفی وارد در چاه کنند که طولش بیست و چهار پا است و
در انتهای تحتانی آن دریچه ایست پس از آنکه چوب مذکور را وارد چاه نمودند
یک مرد قوی روی طناب می‌نشیند و حرکاتی چند بآن میدهد
در هر حرکتی دریچه سابق الذکر باز گشته یک اندازه آب بالا میاید استوانه
که بچاه با محیط آن است و از برای پیچیدن طناب لوله چوبی قرار داده شده
بواسطه قوه سه چهار گاومیش حرکت میکند لوله را بعد از پر شدن آب بالا
میکشند طناب مذکور نیز از چوب خرما است آب چاهها خیلی شور است و
در سالیکه بواسطه حرارت تبخیر میشوند از یک خمس الی یک ربع نمک میدهند
و نمکی که کلیتاً از چاهها استخراج میشود بذائقه خیلی تند مینماید و بعلاوه
دارای شوره زیادی است و هوای این چاهها خیلی قابل اشتعال است

هر آینه اگر در وقت بالا آوردن لوله ممتلی از آب چراغی مجاور
دهان چاه نگاه دارند تمام دستگاه چرخ آب کشی با کسانیکه در حوالی چاه هستند
مثل اینکه صاعقه بآنها رسیده بطرفة العینی مفقود الاثر میگردند
این حادثه گاهی بواسطه بی احتیاطی و گاهی بواسطه خباثت یکنفر
از عملجات میشود چه زمانیکه بواسطه زحمات شاق و صدمات لا یطاق میخواهد
شد رحال کند سایر عملجات را هم با این آتش میسوزاند چاههائی که احداث
حرارت میکنند دارای نمک نیستند باین ملاحظه چاه آتشی نامیده شوند
رسم این است که در هر چاه آتشی یک لوله از چوب خیزران که مملو از این
آتش میشود نصب میکنند و بتوسط این لوله هرکجا که خواسته باشند هوای محترق
چاه را بیرون میبرند و طریقه مشتعل ساختن آن این است که با شمعی آن هوا را روشن مینمایند
و در زمان سوختن شعله آبی رنگی از آن متصاعد میشود و ارتفاع این شعله
سه چهار سانتیمتر است و قطر آن یک سانتیمتر   آتش

آتش این چاهها باندازه نیست که نمک را از آب مجزی سازد و مانند
نمک طعام معمولی جامد کند و چاههای بزرگ آتشی در تین تسین
بفاصله چهل فرسنگی واقع شده است از برای تبخیر آب و رسوب و انجماد
نمک طشتکی از چدن که پنج پا قطر و چهار سانتیمتر عمق دارد
(چینیها بمعرض امتحان در آورده اند که هر چند سطح مقابل با آتش
وسیعتر باشد تبخیر سریعتر و آتش کمتر میسوزد) و یک سانتیمتر هم ضخامت
دارد بکار میبرند و چند دیگ عمیقتر را از آب مخلوط طشتک مینمایند
که بواسطه همان آتش میجوشند و فایده آنها این است که هر اندازه
که نمک لازم است به طشتک میدهند بنحویکه پس از تبخیر آب نمک
تمام طشتک را پر میکند و بشکل آن متشکل میشود و وزن آن نمک تقریبا
دویست من بلکه متجاوز میباشد و تختی و جمودت آن بسختی و جمودت
سنگ میگردد و از برای اینکه آنرا بمصرف فروش برسانند

سه چهار پارچه مینمایند در وقت ساختن آن تندی آتش باندازه ایست
که آتش قرمز میشود و آب بارتفاع هشت یا ده سانتیمتر بحالت غلیان در طشت
طشتک بالا میآید ولی وقتیکه حرارت طشتک بواسطه آتش مواد
مدفونه در چاه باشد ارتفاع و غلیان آب طشتک بیشتر میشود و از
شدت و تندی حرارت طشتک بزودی مکلس میکرد و اگرچه
طشتکهائیکه مخصوص باین کار است از چدن ساخته شده و بعلاوه
سه سانتیمتر ضخامت دارد از برای استخراج نمک چاههای عدیده
سابق الذکر معلوم است که زغال خیلی لازم است خوشبختانه
هر قسم زغالی در این مملکت پیدا میشود و طبقات زغالیکه در داخل
زمین پیدا میشود از یک سانتیمتر الی بیست سانتیمتر ضخامت دارد
و راه این معادن غالباً آنقدر سراشیب نیست که پله آنها را چوب
خبران میکنند و زغالی که از آنجا بیرون میآورند خیلی دانه درشت است

غالباً

غالباً هوای این معادن قابل احتراق میشود و بملاحظه معدنچیان
اجازه روشن کردن چراغ را ندارند عوض چراغ کمی مقدار خاک اره
با قیر مخلوط کرده بجهة رفع حاجت میسوزانند که ابداً احداث شعله نمیکند
گاهی برحسب اتفاق در زمان حفر کردن چاههای کوچک نمک دو
در صد قدم زیر آنها طبقات زغال سنگ ضخیم پیدا میکنند
ولی جرأت استخراج این معادن را ندارند چه طریقه باروط زدن
و بیرون آوردن زغال آنها کار مشکلی است بعلاوه بیم آن است
که آب یا دی در آن معادن پیدا شود و زحمات آنها را بکلی
بیفایده کند از چاههای نمک بعد از اینکه هزار پا عمق
پیدا کرده روغنی آلوده بقیر استخراج میکنند خاصیت این روغن
این است که در وسط آب میسوزد تقریباً روزی چهار یا پنج خمره
صد منی از آن روغن بدست میآورند این روغن دارای

عفونت زیادیست و از برای روشن کردن انبار چاهها و دیگهای
نمک بمصرف میرسد هر آینه اگر اطلاعات فیزیکی من بیشتر بود عناصر
مختلفه که ترکیب این بخار را نموده اند پیدا میکردم ولی آنقدر
میدانم که این بخار از آثار کوه آتش فشان زیر زمینی نیست
چه از برای اشتعال محتاج بروشن کردن میباشد و وقتیکه
روشن شد دیگر خاموش نمیشود مگر بوسیله یک گلوله خاک
رست که بمجرای لوله گاز میچسبانند و گاهی بواسطه بادهای تند
فوری خاموش میشود ظاهرا [illegible] این بخار گاز است و یا جوهر قیر
چه شعله آن خیلی متعفن [illegible] و دارای دود سیاه غلیظی است
چینیها خواه بت پرست خواه عیسوی گمان میکنند این آتش
آتش جهنم است و ترس و وحشت زیادی از آن دارند ولی
در هر صورت از آتشهای معمولی تندتر است عدد معادن

زغال

زغال و نمک اینجا باندازه ایست که یک ثلث [illegible] مشغول ساخته
بعضی مردمان ملاک آنجا عوض ملکهای معمولی تقریبا صد چاه
دارند ارض مین تیین که واقع در جبال است و در کنار رودخانه
کوچکی چاه نمک زیادی دارد که مانند چاههای اوتونک کیاتو
حفر گشته مثلا در یک از آن چهار چاه واقع شده که بی اندازه
استفراغ آتش و شعله میکند ولی ابدا استخراج آب از آن
نمیشود این چاهها در مدت دوام دارای آب شور بوده ولی بعد
از اینکه آب آنجا خشک شد در دوازده سال قبل درصدد
کندن زمین بر آمدند تا آنکه مجددا آب برسند ولی زحمتشان
بیهوده بود چه عوض آب ستون عظیمی از هوا متصاعد شد و ترشح
ذرات درشت سیاه رنگی نمود که شباهتی بدودهای معمولی نداشت
بلکه خیلی شباهت ببخار گوگرد خیلی مشتعلی داشت [illegible] این بخار

باندازه ایست که اگر از دور صدایش را بشنوند خیلی متوحش میشوند
در سر هر چاهی یک استوانه سنگی که شش یا هفت پا ارتفاع دارد
کار گذاشته اند تا آنکه از روی عمد یا سهو آتش در چاه نیندازند
در ماه اوت گذشته بواسطه عدم احتیاط چند نفر آتش در یکی از چاهها
انداخته اسباب بدبختی و ضرر بسیار فراهم کردند چه بعد از اینکه
آتش بسطح چاه رسید صدای عظیمی برخاست و زمین لرزه بظهور
پیوست این آتش بارتفاع دو پا در سطح زمین سیر میکرد در صورتیکه
چیزی را نمیسوزاند چهار نفر از برای فرونشاندن آتش و راحت کردن
همگنان و اقران خود فدا گشته سنگ عظیمی برداشته خواستند روی مجرای
چاه بگذارند فوراً آتش بهوا پریدن کرده سه نفر از آنها را سوزانید
و چهارمی فرار نموده نه از آب و نه از گل جلوگیری آن را نتوانستند بکنند
پانزده روز متوالی زحمت کشیدند تا آنکه آب زیادی روی یکی از چالهای نزدیک بردند
از آن آب

از آن آب دریاچه تشکیل داده بطرف چاه رها نمودند آب مذکور بعادت
هوای مجاور که در آب حل گشته آتش را خاموش نمود ولی بجهت اجرای
این کار مبلغ سه هزار فرنک خرج نمودند در صورتیکه این مبلغ در چنین
خیلی متناسب است چون سی و سه سانتیمتر بخط عمودی از سطح خاک پایین روند
در چهار سمت چاه چهار لوله بزرگ از چوب خیزران شده وصل گشته از برای
اینکه هوا را از زیر دیگها برساند در صورتیکه یک چاه زیاده از سیصد دیگ را
نمک جامد میدهد هر یک از آن دیگها دارای یک لوله خیزران است که در اساس
آن لوله از خاک رس نصب گشته بارتفاع شش سانتیمتر و در مرکز آن
سوراخی است بقطر یک سانتیمتر لوله خاکی از برای آن است که آتش
لوله خیزران را نسوزاند لوله های دیگر از برای روشن کردن کوچه ها
و مطبخها نیز نصب گشته بجهة زیادتی آتش چاههای مذکور رشته بخاری تشکیل
داده اند که آتش در آنها مانند فواره بارتفاع دو متر بلند میشود

سطح زمین جاهائی که متعلق باین کارخانه است خیلی گرم است و اگر
کسی پایش را در آنجا نهد فوراً خواهد سوخت تمام عمله جات این کارخانه
لخت و برهنه اند لباسشان منحصر بیک زیر شلواری کوچکی است که
فقط بجهت ستر عورت در بر کرده اند و دیگهای چدن کارخانه چهار پنج
سانتیمتر ضخامت دارد و از تندی حرارت مکلّس شده اند و بفاصله
چند ماه خراب و گسیخته میشوند آبها را بواسطه سقّاها و ~~انبارهائیکه~~ مجراهائی که
از چوب خیزران است وارد آب انبار بزرگی که در کارخانه ساخته
شده مینمایند و تلمبه که در یک شبانه روز بواسطه چهار نفر کار میکند
آب را بیک محفظه دیگری که در فوق عمارت بنا شده میرساند
و از آنجا آب بپاتیلها متصل میگردد و پس از تجزیه شدن آب تخته نمکی
بضخامت شش سانتیمتر و بوزن سیصد من و نیم سنگ باقی میماند
فراموش کردم بگویم که این آتش بجای دود احداث بخار تندی میکند
ازقیر

از قیر که بوی آن از دو فرسنگی استشمام میشود و شعله اش مثل آتش سرخ است
و مانند شعله چراغ بمجرای لوله خیزران اتصال ندارد و در زمستان فقرا
بجهت گرم کردن خود خاک زمین را بعمق یک پا حفر میکنند و ده نفر از آنها
بدور آن حلقه میزنند بالنسبه کاهی آن گودی را مشتعل میسازند و بقدر
حاجت خود را گرم میکنند بعد بجهت خاموش شدن آتش حفره را از شن
پر کرده از پی کار خود میروند

(تاریخ ازمنهٔ قدیمهٔ ملت چین)

هر آینه اگر ملتی در عالم پیدا شود که بتواند بقدمت خود ببالد
ملت چین خواهد بود اهل هند که مقیاس زمان را قرون غیر
متناهیه سالهای شمسی قرار داده و خلقت را عبارت از انقلابات
متمادیه و متساویه میدانند و وجود دنیا را از آن انقلابات شریک
دانسته در نوشتن تاریخ و سالنامهٔ خود تکاهل ورزیده بجای اینکه

وقایع و گذارشات ماه و سال را مسطور دارند تاریخ اعصار
و قرون عالم را نگاشته اند بگمان اینکه در این ضمن ازمنهٔ تاریخی
خود مسطور خواهد شد مثلا سه عصر اول تاریخی عالم را سه ملیون و
هشتصد و هشتاد و هشت هزار سال میدانند و میگویند عصر
حالیه چهارصد و سی و دو هزار سال میشود و فقط چهار هزار و نهصد و
سی و چهار سال آن تاکنون گذشته این عصر با سه عصر اول یک عصر الهی
تشکیل میدهد و هفتاد و یک عصر الهی یک دورهٔ سلطنت مانو را
(مانو قانون گذار بزرگ چینها است) تشکیل میدهد و چهارده
سلطنت مانو باصطلاح آنها یک کان میشود یعنی هزار عصر الهی که از
چهار عصر انسانی مرکب شده تشکیل یک کان مینماید (کان چهار بلیون و
سیصد و بیست ملیون سال شمسی میشود) و کالپا را یک روز برهما
(برهما بزبان هندی یعنی خدا) میدانند یعنی مدت وقتیکه
بجهة

بجهة بروز و نمایش موجودات عالم لازم بوده است بهمین نهج شب برهما
یعنی زمانیکه بجهت معدوم شدن موجودات عالم لازم است
همین مقدار وقت لازم دارد و پس ماحصل این است که مطابق
عقیدهٔ هندیها بروز موجودات عالم که فعلا بدفعه پنجاه و ششمی رسیده
چهار بلیون و سیصد و بیست ملیون وقت لازم دارد و سنّ دنیا
پنج ملیون و ششصد و بیست هزار سال میشود و بجهت سنّ دنیا طلوع
و غروبی فرض نموده اند میگویند طلوع آن در چهار عصری واقع شده
موسوم به ساندی (ساندی یعنی فلق بزرگ اول)
و طول آن یک بلیون هفتصد و بیست و هشت سال میشود و از برای غروب
آن همین مدت وقت قائل شده اند این عقاید و خیالبافیها با عقاید و خیال
بافیهای ملل جدید مخالفت دارد چه تمام آنها متمسک باحادیث
و اخبار بنی اسرائیل هستند ولی این معقولات که تا حدی در چین شیوع

پیدا کرده و از قدیم باحادیث و اخبار بنی اسرائیل معتقد بوده
مورد اعتبار مردمان با سواد چین که در مدرسه کون فی سیوس تربیت یافته
نیست چه این دانشمندان مانند معلم خود که سرمشق
دولت و ملت است از مسائل مشکله موهومه اجتناب میکنند و ابداً در فکر
حل آنها نیافتند فقط بچیزیکه مایلند باقتضای گذارشات مملکت خود میباشند
چه این گذارشات تا سال شصت و یکم سلطنت هوانگ تی یعنی تا دوره اول
سلطنت چینیها که تقریباً دو هزار و ششصد و سی و هفت سال قبل از میلاد میشود
بعضی مورخین مانند چوهی به سه هزار و چهار صد قبل از میلاد این
دوره را نسبت میدهند احادیث و اخبار افسانه مانند در گذارشات حالیه ایشان
پیدا نمیشود ما قدری از آن را ضمناً مندرج میسازیم تا آنکه نفوسی که
مدارج هوششان بواسطه ترقیات علوم محسوسه و متقنه اوجی پیدا کرده
و در صدد حل مسائل مشکله قدیمه نوع بشر باشند راه استدلال صحت و سقم

احادیث اخبار

اخبار را
احادیث را بدست آورند عقاید که مردمان با ذوق ملت چین در این باب
قبول کرده تمام واضح و مبرهن است درصورتیکه هندیها بموهومات و تصورات
خود پرداخته و در همه جا عبودیت خود را به برهما مشهود و مبرهن ساخته اعتنائی
باوضاع این عالم نکرده و مانند عیسویان باعتقاد این خاکدان را محل محنت
و رنج میدانند ولی برعکس چینیها آن خیالات دینیه را دور ریخته و حیات
ابدی آن عالم را بحیات موقتی این دنیا فروخته چینیها با طبیعت زد و خورد
کرده زیاده از ششصد هزار فرسنگ زمین بائر را معمور ساخته درصورتیکه
هندیها بواسطه رضایتی که از وضع برومندی اراضی خود داشته
عوض اینکه بزمین بپردازند بتخانه های زیادی در نقاط مختلفه برپا نموده اند
ولیکن عقاید مذهبی و قوه خیالیه و ذوق شعری آنها باعلی درجه کمال
رسیده بود درصورتیکه اخلاق حسنه و میل بچیزهای محسوس و غیر موهومی
و عشق بصنایع در چینیها ملحوظ بود منظومات آنها اگرچه مطمح نظر بعض دانشمندان

نمیباشد لیکن خالی از اهمیت نیست مخترعات انسانی باندازه‌ئی نیست که مردم
تصور مینمایند چه اختراع لفظی است بالی خلقت و قوه خلق کردن هم در انسان
وجود ندارد ولی میتوانیم بگوئیم منشآت و ادبیات ماحصل قوه روحانیه ایست
ولی نباید این قوه روحانیه را اختلاق و تبدع دانست بلکه باید گفت مقلد
یک خلاق و مبدع دیگری شمرده میشود چه قوه تقلیدی بواسطه تحصیل علم منطق
وصغری وکبری چیدن قابل تصنیع این گونه اختراعات میشود بعلاوه هر چیز
بعالم تصور در آید محال نیست و هر چیزیکه محال نشد ممکن است که وجود خارجی پیدا کند
چه هرگز بتصور هیچکس دایره مربع شکل و مربع دایره شکل متصور نشده و زمانیکه
هومر (شاعر معروف یونانی) و شاگردان او رساله معروف ایلیاد
و اودیسه را نوشته مضامین آن از اختراعات شخصی خود نمیبود بلکه بالیف
روایات و اجتماع و تنظیم اخبار بود تمام منشآتیکه در خصوص مردمان نامی
و مطالب عالیه نوشته شده و در نظر مردم از تصنیفات مصنفین قلم رفته جز بسبب تلفیق و تعلیم
و تقلید

چیز دیگری نیست چه ترکیب و تنظیم اجزاء مختلفه را اختراع و تصنیف میگویند
چینیها اسم شاعر بزرگ عالم را ویازا مینامند یعنی ترکیب کننده
و ترتیب دهنده و تقسیم کننده این شاعر مصنف ماهابهاراتا میباشد
و اشعارش بزبان سانسکریت نوشته شده عدد آن دویست و
پنجاه هزار است که بعضی از آنها زیاده از سی حرکت دارد هومرس
که لفظی است یونانی بمعنی کسی است که کتابها را تلفیق و تالیف میکند
و در رشته نظم میآورد ولی مطابق این تحقیقات باید گفت تمام اعمال و افعال مسطوره
در ایلیاد و اودیسه راست است بلی راست است لیکن باشخاصی منسوب
شده که وجود نداشته اند و الا اصل خود وقایع صحت داشته فقط چیزیکه هست
آن وقایع را بلباس افسانه در آورده اند

(ازمنه قبل از تاریخ)

چنانکه چنانچه مذکور داشتیم چینیها بدو ازمنه تاریخشان را دو هزار و ششصد و سی و هفت سال

قبل از میلاد میدانند اغلب از مورخین چند عصر یا چند سلطنت پیش از این زمان تصور
کرده اند و نام اول سلطانشان را پان گو میگویند و لقبش هون تن
(عدم اولیه) زمان سلطنت این سلطان را باندازه دور میدانند
که فاصله ما بین آن و فوت کون فیوس برحسب اختلاف چهار کرور
الی صد و نود و دو کرور سال میشود در صورتیکه کون فیوس چهارصد و
هفتاد و نه سال قبل از میلاد وفات کرده چیزهائیرا که هندیها به مانو
نسبت میدهند ایشان باین سلطان نسبت داده اند مثلاً میگویند این سلطان
باندازه مقتدر و مسلط بر طبیعت بوده که نسبت بوجوه خلاقیت باو میداده اند
بدین لحاظ بوده که او را یوکی نامیده اند (یعنی ناظم عالم) مطابق روایت چینیها
این سلطان آسمان را از زمین منفصل کرده مطابق روایت دیگر بموجب انفصال آسمان از زمین
پان گو بعرصه ظهور رسید بعد از سلطنت او سه دوره سلطنت دیگر شروع کرده
سلطنت آسمان سلطنت زمین سلطنت انسان یکی از نویسندگان چینی مینویسد

تمام

تکمیلش چیست راه پیدا کردن اخبار متعلقه بترقی و تربیت و مبدا
و معادش بدست خواهد آمد یا خیر ما در این رساله بدون اینکه بخواهیم
ادعا کنیم که حل تمام این مسائل را خواسته ایم نموده همینقدر میگوئیم که وقایع
متعلقه بافراد بشر اگر مطیع قوانین جبریه که لازمه اجرام سماوی است نباشد
مطیع بعضی قوانین دیگری هست که تحقیق و تأویل در آن خالی از قوه مطالعه
کنندگان نیست نمو نوع انسان اگر قوای اخلاقیه اش رو بتزاید نباشد
قوای علمیه اش رو بتزاید هست همینطوریکه افراد انسان دارای حیات
و مماتست ملل را هم حیات و مماتی است ولی خود نوع بشر را ممات نیست
و در قرون متوالیه و انقلابات متمادیه در سطح زمین دارای نمو
غیر متمادی هستند مطابق طرحی که بجهت تاریخ و ترتیب مملکت چین کرده ایم
و تجاربی که نیز در این باب شده است خواهیم نوشت در صورتیکه این مملکت
نموش مانند نمو بلوطهای کهن سالی است که با طوفانهای زمین ستیزه گی کرده

(هوانگ تی دو هزار و ششصد و نود و هشت قبل از میلاد)

قبل از اینکه از رشته تاریخی را مطرح مذاکره نمائیم قدری از اصطلاحات و
مقدمات تاریخی صحبت میکنیم اولاً سال شهری یا شمسی مرکب است از سیصد و

شصت و پنج و ربع این سال از قدیم الایام معروف چینیها بوده و یکی
مطابق است با سال شمسی اروپائیها ثانیاً دوره شصت ساله که سلسله آنها
تا سال شصت و یکم سلطنت هوانگ تی امتداد پیدا میکند و ما بین
قرون اروپائی اختلاف و بی نظمی در دوره سلطنت آن پیدا نمی شود
سال هزار و هشتصد و سی چهار شمسی مسیحی مطابق است با سال سی و یکم دوره
هفتاد و پنجم سلسله شصت ساله بهترین میزان بجهة تعیین این ازمنه متمادیه
همین میزانی بود که مذکور داشتیم از ابتدا، تاریخ مسلم صحیح که چینیها در دست دارند
الی یومنا هذا چهار هزار و پانصد سال میشود این دوره زمان که تعلق بیک مملکت
میگیرد نسبت با ازمنه تاریخی سایر ممالک اهمیت و برتری دارد در این مملکت
بیست و دو دودمان سلطنت کرده لهذا بیست و دو انقلاب بزرگ در آن
پیدا گشته اول انقلاب را تن یوآن داده که ما او را هوانگ تی میگوییم
(هوانگ تی یعنی امپراطور زرد) در سال پنجاه و پنجم سلطنت آخرین امپراطور
دودمان ششم یکی از شاهزادگان بمخالفت با دولت قیام نموده و آتش
بزرگی ظاهر ساخت سلاطین دست نشانده که هر کدام حکومت یک ایالت
بزرگی از مملکت را داشتند رشته اتحاد را از دست داده بدین واسطه
شاهزاده

دودمان سوم از سنه هزار و صد و بیست و دو
تا سنه دویست و چهل و هشت قبل از میلاد —
دوره این دودمان هشتصد و هفتاد و چهار سال
طول کشید و عدد سلاطینش سی و هشت بود
برحسب عقیده چینیها سرسلسله این دودمان مانند سرسلسله سایر
دودمانها سلطان بزرگ و مقتدری بود فیلسوفان چین مخصوصاً
(کونفوسیوس) که اول فیلسوف آنها محسوب میشود سلطان مذکور را
سرمشق و مقتدای سلاطین بعد دانند این سلطان دودمانش (فا) بود پس از
نابودی آخرین سلطان دودمان چانگ باسم (دوونگ) یعنی سلطان جنگجو
معروف به بعد از شکست (چو شن) که یکی هم از سلطان فاتح
درگذشته در حال متواری شدند دوونگ چند نفر از خصمان
خود را فرستاده که با اطمینان دهند سلطان بیک از آنها دست
نخورده و قرارش برقرار شد تا زمانیکه فرزندان مراجعت بکنند
داخل پایتخت نمود کسی نتوانست فرزندان را مراجعت ...
وزیر قدیمی چو شن بود خود آن وزیر در زمان سلطنت چو شن

قدری کرنش نمود جلوگیری از حرکات جنون آمیز سلطان
کند بجائی نرسید قبل از اینکه آن حادثه بزرگ روی دهد در حال
تمرد شد زمانیکه وزیر مذکور فراریها را بپایتخت معاودت داد
(وو وانگ) با سه هزار سوار در راه نزول جدال فرمود کلمه
در خصوص ورود آن سلطان در تاریخ چین مسطور است که حالا از غرائب [illegible]
[illegible] نوشته شد زمانیکه (لی گنگ) برادر سلطان وارد شد
رعیت از وزیر سؤال نمودند آیا این سلطان است؟ [illegible] وزیر در
جواب گفت خیر این شخص وضع متکبرانه دارد و حال آنکه سلطان
عاقل است صرفه [illegible] جمع اموال [illegible] و در اجرای مقاصد است اما طلب از
اینکه برادر سلطان وارد شد شخص دیگری موسوم به (نای گنگ)
که دوال وزیر (وو وانگ) محبوس شده [illegible] قصبه [illegible] بود
[illegible] به صدمات او اسباب جنون زدن مردم شد
رعیت از دیدن او متوحش گشته از وزیر سؤال نمودند آیا سلطان
همین است؟ وزیر در جواب گفت خیر این شخص کسی است که
اگر بشنید [illegible] به تمیز بری [illegible] بلند بود حکم عقاب را

[illegible]

بیدا بکند و در وقت گفتگو با هر کس چیزی تغیر میشود و حال آنکه شخص
عاقل در هر حال و در هر مقامی اختیار نفس خود باید را نگاه بکند
(چو گنگ) برادر دوم (وو وانگ) با لشکر کوچک فوج سوم ظاهر
شد آثار بزرگی در قیافه او نمایان بود رعیت از وزیر سؤال نمود
آیا این سلطان است؟ وزیر در جواب گفت این شخص موقر
و باهوش است [illegible] ولکن جز غلبه بهوای نفس ندارد اگرچه بمقام سلطنت
نرسیده لکن بمنزله وزیر [illegible] السلطنه او محسوب میشود در این حین
دیگر شخص جلیل القدری ظاهر شد که آثار نجابت و وقار از
سیماهای او هویدا بود و جمعی از صاحب منصبان او همراه بودند رعیت
بمحض دیدن او [illegible] برادر [illegible] گنگ و جانشین سلطان است؟ نه [illegible]
وزیر در جواب گفت [illegible] او است وقتیکه شخص عاقل هرگاه
نفس در جلب [illegible] گریزان است [illegible] تقوی از دست نمیدهد [illegible]
اختیار نفس خود را پیدا بکند [illegible] غضب و خونخواهی خود را از [illegible]
[illegible] شد و [illegible] ظاهر [illegible] پس از اینکه (وو وانگ) در پایتخت
استقرار پیدا نمود بهمه جا اعلان فرمود که دست بر [illegible] این

سلطنت دودمان چانگ نخواهد زد خلاصه اول کاری که کرد
تصرف در تقویم بود ماه اول زمستان را یعنی ماهیکه در آن ماه
شب و روز اختلاف پیدا می‌نمود ماه اول سال قرار داد و ساعت
نصف شب را ساعت اول روز [قرار داد] طولی نکشیده علم هیئت در زمان
این سلطان ترقیات فوق العاده پیدا نمود و این سلطان از پیش
رصدخانه در ایالت چو دایر ساخته بود از آنجائیکه ملت چین
الغرض دودمان قدیمی را نتیجه مخالفت و نقض قوانین مملکت
دید منقرض شد و مستقر [illegible] دودمان جدید را بطور عدالت و دادخواهی تصور
می‌نمود این سلطان جدید کمال مراقبت را نمود، که آرزو و آمال رعیت
بی ثمر و نتیجه نماند کسانی را که [illegible] بی جهت محبوس کرده بود از
از حبس در آورد و از برای وزیریکه سلطان غدار را بقتل رسانیده بود
محض تلافی و جلوگیری از هر اتهامی سلطان نموده مقبره‌ای نمود و هم یک دور را
بر اطراف [illegible] نمودن بعض تشریفات بعمل آمد و پولهائیرا
از خزانه چو بیرون آورده بود فوراً قشون بذل نمود و بجهت [illegible] او
و صاحب‌منصبان مملکت تحف و عطایا انفرستاد و بجهت اشخاصیکه

[illegible]

در میدان کارزار مقتول شده بودند تشریفات زیادی بعمل آورد
چنانچه مذکور داشتیم رنگ سفید رنگ مخصوص دودمان سلطنت [illegible] بود
این سلطان رنگ قرمز را رنگ مخصوص سلطنتی قرار داد بعد از اینکه از برای آراستگی
رعیت و امنیت مملکت قوانین وضع نمود بطرف (فونگ یائو)
متوجه گشت و مقر سلطنت را در آنجا قرار داد و در آنجا [illegible] از آنجهت
[illegible] انتقال نمود و قوانین قدیمه و عادات عتیقه را که سلطان سابق محو و
پایمال نموده بود آنکه بمیل وارده خود مجبور به اش رفتار کند در باره آنها از جهت
و بعد مورخ در یکی دیگر از کتابهای خود [illegible] نموده اول موسوم به (ای چپس)
بود در کارش نوشتن گزارشات و وقایع تاریخی چین بود دومی
موسوم به (چونسن) در عادات راجعه به عدت عالم نشین را
نیکداشت و سومی موسوم به (لونگ یانگ) بود در مطالب بسیاری را
مسطور میداشت و چهارمی موسوم به (ای ژ چانگ) بود در حوادث
یومیه را [illegible] می‌نمود پنجمی موسوم به (نیپس) بود در احکام و اوامر و دستخطهای
امپراطوری را ثبت می‌نمود ششمی موسوم به (اش) بود در مأمور
نگاشتن وقایع خارجه مملکتی از قبیل ترجمه و اخبار و غیره بود [illegible]

موسوم به (یوس) بود و کارش نوشتن حادثات امپراطور
وفات نموده او بود القصه امپراطور عموی سلطان را که از برای [crossed out]
خلاصی از مرگ خود را به دیوانگی زده بود به پایگاه سلطنت طلبید، او
در خصوص مطالب حکمت و هیئت و تشریح و فیزیک و غیره بحث مینمود
تمام گفتگوهای ایشان در کتاب مقدس سانی به چین مسطور است بعضیها
گمان میکنند که چون کلمات آنها اکثر حقیقه خوب است
از تاریخ چین هم در وقت این کتاب مسطور میداریم ولی اولاً بعلت
اینکه [crossed out] مشکلات متن کتاب تاریخ چینیها مانع از توضیح آن مطالب
است و ثانیاً بواسطه اینکه مردمان امروز مقصود و جوهر تمدن عهد
عتیق را ملتفت نخواهند شد فقط بشرح تمدن عهد خود امپراطور میپردازیم
زیرا به همان طوریکه از حادثات شیوه تمدن معلوم میگردد از کنه اثبات
و حادثات نیز معلوم خواهد شد القصه امپراطور در سال سیزدهم
سلطنتش به (اکیه سو) عموی سلطان سابق گفت که خداوند از برای
راحت نمودن رعیت طرق متعدد دارد و از برای کمک به مردم
به خود مردم اتکال میورزد تا اینکه اسباب راحت را فراهم کند

تمام شد

ولی شخصاً نمیدانم این قانون چه قانونی است (اکیه سو)
در جواب امپراطور گفت شنیده ام در سابق (کونن) پدر امپراطور
(یو) جلوگیری از آب [crossed out] نمود لهذا عناصر خمسه را در ضمن در قبول تکوینی جا و مکان
[crossed out] کردن شده بود مربی عالم یعنی خداوند متعال غضبناک شده
نه قانونیکه از برای ایمان اصل است به (کونن) عطا ننمود
و چون (کونن) محروم از آن ایمان و عقیده ها نیز در حبس سلطان
بغداد و در حبس مرحوم بنجانه در گذشت ولی پسرش (یو) که جانشین
او گشت نه قانون ایمان را الهام شد لهذا ایمان و عقیده
او به درجه کمال رسید قانون اول عبارت از معرفت [crossed out] بعناصر
خمسه است قانون دوم شناختن حواس خمسه است قانون سوم
اجرای هشت دستورالعمل حکومتی است قانون چهارم تطبیق اشیاء خمسه
زمانی است قانون پنجم شناختن محور و رکن سلطنت است
قانون ششم اجرای سه کار مستحق است قانون هفتم تحقیق
مطالبی است که مورد یقین و اطمینان ما نیست قانون هشتم توجه
بجزئیات است که [crossed out] آیات و نمایش یک امری هستند قانون نهم تحصیل

پنجم سعادت و عقاب از آتش جهنم است

عناصر خمسه عبارتند از آب و آتش و چوب و فلزات و [illegible] خاک
آب رطوبت دهنده و مایع است آتش سوزنده و صاعد است چوب
قابل انحنا است و فلزات قابل ذوب شدن هستند و زمین
قابل رویندگی و حاصلخیزی است اما عنصریکه رطوبت
و جاری است دارای طعم نمک میشود و عنصریکه میسوزد و صعود میکند
دارای طعم تلخ میشود و عنصریکه منحنی میشود دارای طعم حامض میشود
و عنصریکه ذوب میشود دارای طعم تند و اکال میشود و عنصریکه قابل
حاصلخیزی است شیرین میگردد اما حواس خمسه عبارتست
در هیکل انسان قوه ذائقه قوه باصره قوه سامعه و قوه متخیله
اما هیکل انسانی باید موقر و قابل احترام باشد و کلام انسان باید متضمن
وفا و حقانیت باشد و قوه باصره باید ممیز و روشن باشد و قوه
سامعه باید کامل و دقیق باشد و قوه متخیله باید فهیم و عمیق باشد پس از
آنکه هیکل انسان موقر و قابل احترام شد همه کس او را احترام
میکنند و کلامیکه دارای حق و وفا و حقانیت باشد همه کس طالب او میشود

و قوه باصره اگر ممیز و روشن بود مایه تجارب و امتحانات میگردد
و قوه سامعه کامل و دقیق درک مطالب بزرگ را میکند و قوه
متخیله پس از آنکه فهیم و عمیق شد انسان جلیل القدر و کامل
میگردد هشت قانون دولتی دوره [illegible] از قرار ذیل است اولاً
تحصیل ثروت مملکت ثانیاً فراهم کردن تشریفات است
رابعاً داشتن وزارت فواید عامه است خامساً داشتن وزارت
علوم است سادساً داشتن وزارت عدلیه است سابعاً حسن
سلوک خارجه است ثامناً حاضر داشتن قشون مسلح است
اشیاء خمسه زمانی اول تعیین سال است دوم تعیین ماه
سوم معرفت بکره شمس رابعاً معرفت بکال سیارات است خامساً
دانستن اعداد است

محور سلطنت عبارتست از راستی و صداقتی که
سلطان در پیش بردن امورات خود بکار میبرد باین ترتیب
سلطان و رعیت تحصیل پنج سعادت را خواهند نمود تا زمانیکه
وضع ...... محور تغییر پیدا ننموده باشد اختلاف مابین رعایا پیدا نمیشود

هر وقت مردمان با احتیاط در مملکت پیدا شوند و همیشه
مشغول کار کردن هستند، باید آنها را تشویق و ترغیب نمود
هرگاه بعضی از مردمان بدرجه تقوی رسند ولی از طرف دیگر
مرتکب گناه نشوند سلطان، باید آنها را [illegible] کند پس از آنکه
رأفت سلطانی را دید نزد سعی و کوشش بکنند بمرتبه تقوی
برسند با این حال سلطان نباید کوشش آنها را بی اجر گذارد
خلاصه اینکه رعیت همیشه تابع عادات و اخلاق سلطان میباشد
چنانکه گفته اند (الناس علی دین ملوکهم) سلطان نباید نسبت بضعفا
تسامح و در غره باشد و از مردمان غنی و مقتدر نباید بیم و ترس داشته
باشد هرگاه سلطان تشویق مردمان، کمال کرد مملکتش ترقی خواهد
نمود و هرگاه ریش سفیدان مملکت صاحب ثروت باشند دست
گیری بمردم خواهند نمود و هرگاه سلطان فاسدها را ترغیب
و تحریص بتقوی کند دچار خطاها و افعال زشت گردد
و اگر سلطان مردمان بی هنر را مورد التفات خود کند
بدنام خواهد شد و همه کس خواهد گفت که سلطان مردمان

فاسد و بی هنر را مستخدم خود نموده است
شاه کار مستحق مجازات است از راست گفتن و درست حکومت
کردن و [illegible] زمانیکه مملکت را اغتشاش در پیش نیست
صداقت سلطان از برای تنظیم امورات کافی است ولی
هر وقت مردمان شریر در مملکت پیدا میشوند [illegible] مورث فتنه و فساد میگردند
باید کمال سختی و درشتی را، آنها نمود و با اشخاصیکه مطیع و فرمان
بردارند باید کمال مهربانی را نمود و بمردمان مزور و بی سواد نیز
باید سختی نمود و بمردمان مقتدر [illegible] باید مهربان بود
خلاصه اینکه [illegible] رعیت [illegible] وظیفه ذمه
سلطان است و بجز سلطان دیگری حق ندارد در ظرفهای [illegible] گرانبها
غذا بخورد پس هرگاه اتباع سلطان در صدد التفات کردن
و تسلیت [illegible] نمودن رعایا برآیند در اینکه در ظرفهای قیمتی
غذا بخورند خود و فرزندهاشان بمعرض هلاک خواهند افتاد
و هرگاه ریش سفیدان مملکت راست گو و منصف نباشند
رعیت افراط و تفریط خواهند نمود

غیب ۳

اما مطالبی مورد یقین و اطمینان [illegible] نیست به شخصی را که قابلیت داشته باشد حوالت بگذارد تا اینکه از برای تحقیق مطالب قرعه کشی کند اگر فرضاً سه نفر از برای قرعه کشی معین شود همیشه قول آن دو نفر را گوش دهند که عقیده‌هایشان بهم نزدیکتر است و اگر فرضاً کسی در یک مسئله شک داشته باشد ابتدا باید از شخص خود و رجال و وزراء و رعیت مشورت نماید و اگر یقین حاصل ننمود رجوع بقرعه نماید و هرگاه تمام مردم در اجرای امری اتفاق نمایند آسایش و قوت سلطنت و دوام سلطنت فراهم گردد هرگاه رجال و وزراء و رعیت کمقول باشند ولی سلطان رای دیگری داشته باشد مطابق فال لاک پشت و قرعه کش باشد سلطان در آن امر فائز و ظفرمند خواهد شد و هرگاه رجال و وزراء و لاک پشت و قرعه با یک رای باشند ولی رعیت و سلطان رای دیگری داشته باشند مقصود طرفین بعمل آید و هرگاه رعیت و لاک پشت و قرعه متفق باشند ولی سلطان و رجال و وزراء رای دیگری داشته باشند در باطن امر به نتیجه

خواهند شد [illegible] بر حسب صورت ۳ و هرگاه لاک پشت و قرعه با ایشان مخالف رای ایشان باشد اقدام نکردن در امر معهود بهتر از اقدام کردن میباشد

آثار فرنگی که عبارت از آمدن باران و هوای خوب و حرارت و برودت [illegible] و باد و چهار فصل باشد هرگاه هر یک از این آثار بموقع خود ظاهر شود نباتات و گیاه‌ها بحد افراط روییده خلاصه هر چیزی که از حد خود تجاوز نمود دچار مصائب و شدائد گردد و نیز هر چیزی که بسر حد کمال رسید خالی از مصائب و شدائد نیست زمانیکه تقوی و پرهیزکاری مابین مردمان شایع است باران بموقع خواهد بارید و زمانیکه مدار حکومت منتظم است هوای خوب و گرم پدیدار میشود و هر وقت که هوا بموقع گرم اعتدال [illegible] بر بساط آمیخته که احتیاط و دوری مابین مردم زیاد پیدا میشود زمانیکه داد و دهش در مملکت باشد سرما بموقع پدیدار خواهد و هرگاه [illegible] ریاح بموقع وزند معلوم میشود که [illegible] است و نظم مملکت بسر حد کمال رسیده است

و هرگاه منافسه و اختلاف در مملکت زیاد باشد هرآینه منقطع
بدرازا خواهد بود و هرگاه اهل مملکت علی العمیا زندگی
کنند هرآینه خوشی خواهند نمود و هرگاه اهل مملکت تنبل و کاهل
باشند عداوت هرآینه متمادی خواهد شد و هرگاه مردمان
مملکت مجهول باشند سرمایه‌ای خواهد بود و هرگاه اهل
مملکت صلاح خویش را از هند در چهار فصل بادهای متوالی
خواهند داشت نقیصه شخص سلطان باید بی‌خبر از گذارشات
سالیانه مملکت خود باشد در احوال مملکت باید از وقایع
ماهیانه مملکت مستحضر باشند و از زبردستان رجال باید از وقایع
روزانه مملکت خبردار باشند زمانیکه اوقات سال رجعت
اقتضای فصول میگذرد محدودیت وجوبات بحد بلوغ نمیرسند
اشخاص کفایت درج و صدور کار میشود تمام خانوادها در راحت
و آسایش میباشند و زمانیکه اوقات سال رجعت اقتضای فصول
نمیگذارد وجوبات و محدودیت بحد بلوغ نمیرسند و اوضاع
حکومتی هرج و مرج میشود و اشخاص باکفایت و باتقوی مخفی میمانند

و خانوادها

و خانوادها در راحت و آسایش نخواهند بود ستارگان آسمان
نماینده ملل مختلفه عالم است بعضی از ستارگان باد میل دارند
و بعضی دیگر باران و زمان کوتاه شدن شب و روز بواسطه
گردش ماه و آفتاب معلوم میشود و زمستان و تابستان و آمدن باران
بواسطه حرکت ماه نسبت بکواکب خواهد بود

اما پنج سعادت عبارت است از عمر طولانی و مکنت و ثروت
زیاد و آسایش و عشق تقوی و عاقبت خیر و اما شش بدبختی عبارت است
از عمر کوتاه و ابتلای بامراض و غم و اندوه فقر و پریشانی و کینه و عداوت
ضعف و ناتوانی و دنائت خلاصه در سه هزار سال قبل مطالب
مذکوره در دیوانخانه چین مذاکره میشد آنچه را امروز در دیوانخانه‌های
اروپا میگویند باید دانست که نسبت امپراطور (وو دوانگ) باینگونه
از نصایح حکیمانه (کیسه تز) خوشحال و مشعوف شده او را
حکمرانی جزیره کره نمود در این اوان اتفاقی افتاده از
برای فوت وفات برادر مان سلطنت سرمشق بزرگی
دو نفر موسوم به (پینی) و (چوچی) بوده و از هواخواهان

[illegible]

مردمان چابک محبوب بوده‌اند راضی شده‌اند و از برای دنی
و کرسکی ملتفت شدند وزیرا رسمیت مردمان آنکه تا زنده در زمانیکه
(جیوسن) حیات داشت، کمال غیرت و حسن وفا مرعیت
گذار بودند و از نصیحت کردن و پند دادن و خدمت کردن سلطان
دریغ ننمودند لکن اینکه اشخاص [illegible] از خدمت سلطان خودرا
معاف کردند، اینها گوشه نشینی را اختیار کرده نمودند پس از
مرگ سلطان زنانیکه (وودونگ) [illegible] خودرا در وطن
خود [illegible] سلطان رفته زنان اسب دور [illegible] گرفته
واین کلمات را ادا نمودند ای شاه [illegible] خودرا، تعدی میدانید
چطور جرئت کرده مخالفت سلطان و پدر حقیقی خود بکنید
و او را وادار بکشتن خود بکنید حسن وفا و اطاعت شما کجا رفته
بود ملازمین سلطان شمشیر در دست گرفته اینها را بکشتند ولی
(وودوانگ) راضی بکشتن آنها نشد چون فرد [illegible] مذکور زحمات
خودرا بی نتیجه دید از خلق [illegible] و [illegible] خود پیوسته [illegible]
در جبال متواری گشته [illegible] شده از [illegible] قوت خودرا منحصر بریشه

مصمم

درختها و نباتات بکنند تا آنکه احتیاج بکند [illegible] تمتع بردمان
جدید دارد نداشته باشند طولی نکشیده پیرزنی از [illegible] عابر
آنها بگذشت پس از آنکه از جهت [illegible] و طریقه معیشت آنها
مستحضر گشت بایشان اظهار داشت از حال شما متعجبم چون [illegible]
تمتع بردمان جدید دارید نمیخواهید متنعم از نعمت آن بشوید آیا
علف را که میخورید محصول [illegible] نیست که آن مردمان تملک [illegible]
چون ابتدا اینگونه را صحیح و متین دیدند قراری بگذارند [illegible] کرده
مصمم شدند که دیگر چیزی نخورند تا آنکه نسبت بمردمان (چاپک
نقض عهد و ترک وفا نکرده باشند چیزی نگذشت که از
گرسنگی [illegible] بهلاکت رسیدند (وودوانگ) چون آگاهی
از مردن آنها پیدا نمود خیلی متأثر و اندوهناک گشت و اعلان داد
[illegible] در حضور تمام مردم از حسن وفا و عقیده آن دو نفر عاقل و کامل
[illegible] و [illegible] سلطان خود داشته تعریف و تمجید نمود و خودرا
ازبابت اینکه برای آنها [illegible] ملامت [illegible] القصه
(وودوانگ) [illegible] را [illegible] و خدمت کرده بودند

هرکدام را سلطان که در ایام مدت خود بنمود ولی طولی نکشید
که ایام مدت مذکوره چون هرکدام حکم مملکت مستقل را پیدا نموده با
هم به مناقشت و مخالفت با یکدیگر پرداختند و عاقبت سبب
خرابی مملکت چین گشتند تمام اشخاص گله مند که از نژاد سلاطین
سابقه بوده هرکدام دارای مملکت کوچک شدند و بزرگترین
از دودمان سلاطین جدید نیز هرکدام آنها را به تیول خود
درآوردند از این قرار در مملکت چین هفت و نه مملکت کوچک
ترتیب داده شده بعد از صد سال پنجاه و سه مملکت رسید
و بعد از صد سال دیگر یعنی در عهد (کونفوسیوس) حکیم بصد و
بیست و پنج مملکت رسید در زمان سلطنت دودمان (جو) عدد
آن مملکت‌ها صد و پنجاه و شش بود و در زمان سلطنت دودمان (جانگ)
بیشتر از هفده تا نبود و در عهد سلطنت دودمان (هیا) عدد
مملکت‌ها بیشتر از هشت نبود و در زمان سلطنت (چون)
عدد مملکت‌ها به سی رسیده بود و در زمان سلطنت (یو)
عدد آنها بیشتر از سیزده نبود خلاصه تقریباً هشت صد سال

سلطنت

سلطنت ملوک الطوایفی در مملکت چین رواج داشت در مدت
زمان دایره اجتماع وسعت پیدا [illegible] که مدت ملت چین [illegible]
ولی در عوض فساد اخلاق مردم و نتیجه تمدن و تربیت هست
نیز زیاد گشت چند نفر فیلسوف از قبیل (لائوت سو)
و (کنگ تسو) در صدد اصلاح مملکت برآمدند و جلوگیری
از افراط و تفریط و بی‌نظمی مملکت نمودند و از برای القای و پیشرفت
عقاید خویش مریدان زیادی تحصیل نمودند خلاصه صیت اشتهار
(وو و کنگ) در اطراف و اکناف مملکت چین پیچید چند نفر
از روسای ملل اجنبیه قصد آمدن به دیوانخانه او را نمودند یکی
باج و خراج مرسومه را برسانند ولی جهت تقدمش [illegible]
وکلای مملکت (لو) که در طرف مغرب چین واقع است
بچه سلطان یک بزرگی آوردند این پیشکش در نظر ما چیز بیجایی مرا
[illegible] فوق العاده پیشکش شیر و زرافه در پیش سلاطین فرنگ [illegible] مرا داده
[illegible] از این مطلب اگرچه فی حد ذاته خالی از اهمیت است
لکن از برای طبیعی دانها خالی از اهمیت نیست زیرا که میفهماند که

در آن اوان جنس سنگ در چین وجود نداشته، این کلمات را
وزیر اول سلطان در این موقع به سلطان اظهار داشته خالی
از فایده نیست (ترجیح دادن چیزهای مفید بچیزهای غیر مفید
مورد تعریف و تمجید خواهد بود رعیت زمانی در صدد تحصیل
چیزهای لازم بر می آید که سلطان در صدد تحقیر چیزهای نادر و کمیاب
نباشد و چیزهای مفید را حقیر نشمارد مثلاً سگ و اسب چون از حیوانات
از حیواناتی محبوب ... لهذا
نباید آنها را تربیت نمود و همچنین تربیت پرندگان قشنگ و حیوانات
در زحمت است بی فایده چه پس از اینکه اعتنا بچیزهای در
خارج است ... مردمان خارجه خودشان بالطوع
والرغبه نزد ما خواهند آمد آیا چیزی با قیمت تر و مفیدتر از
شخص عاقل است چه اشخاص عاقل سبب صلاح و اتفاق مردمانی
میشوند که در شهر را گرفته از خدمت روزی (دوو نگ) خوش شده
گفته چون قرعه کشیده در تفأل معلوم شد که (دوو نگ)
لباس عافیت خواهد پوشید ولی از هفت سال سلطنت درگذشت

پسرش (چنگ ونگ) جانشین او گشت عموی سلطان
جوان (چو کنگ) در زمان صغر و کوچکی او نایب السلطنه و کارگزار امور مملکت گردیده
... بواسطه خدمتهائی که به مملکت کرد معروف
و مشهور شده مثلاً در آنجمله چند دفعه جلوگیری از اغتشاش و شورش
اهالی مملکت نمود و شهری را که موسوم به (لی) بود بنا نمود
و آنجا را دیر بتانه شرقی نام نهاد چند دسته از خانوادهای
دومان قدیم مأمور شدند که در آن نقطه اقامت نمایند نقشه
این شهر باندازه خوب بود که نقشه پایتخت چین را از روی
آن برداشتند این شهر دارای چهار زاویه قائم بود و نیز دارای بلوکهای
بسیار بزرگی بود در همین شهر بوده (چو کنگ) ساعت آفتاب را
که از اطراف شب و روز، نشان میداد معین ساخت پول
قدیم را که از مس است و سوراخ مربعی در وسط آن میباشد
نسبت به همین عهد میدهند خدمت (چو کنگ) را از شاهیر
مملکت چین میدانند که از هنرهای او این بوده علم هیئت را خوب
میدانست رصدخانه در شهر جدید البناء برپا نمود ...

هنوز وجود دارد آلتی را که موسوم به شخص بود وزیری
تعیین نمودن که سایه آفتاب بکار میرفت تا امروز هنوز در آن
رصدخانه می بینند این شخص بزرگ فاصله زاویه قائمه و قطب را
پیدا نمود و بمردمان نواحی مملکت (سیام) و (ادوکس)
(وکشین) که از برای تبریک بمردمان جدید چین آمده بودند
مطالب مذکوره را با مرحمت بعضی اسباب دیگر بنده سلطان
مذکور عنایت نمود که آنها [illegible] قطعات نمود موسوم به (جنان کیو) فائده
آن عنایت این بود که طرف جنوب را نشان میداد کلمه
(جنان) بمعنی نشان دهنده جنوب است اسم قطب نمای چینی
چنانچه الواح تاریخی چین متضمن شرحی در خصوص تمجید (چوکنگ)
میباشد در سال سوم سلطنت (چنگ ونگ) ایلچی از
طرف مشرق برار شده بعزم آنکه (چوکنگ) را دیدن
نماید داشعار زیادی در مدح او بگفتند در سال سوم سلطنتش
(چوکنگ) بطرف مشرق با بعضی تجارتها خدمت سلطان برد
در این سفر رعد و برق زیادی در قطار چین حادث شد طولی نکشید

و سلطان از برای دیدن (چوکنگ) بطرف مشرق بیامد
در آن زمان باران تمامی وزیدن باد با زیر (چوکنگ) بحال
بیشتر در مشرق نمانده در این هنگام آسمان استعدادی پیدا نمود از
برای وزیدن باد و طوفان در این اوان (چوکنگ) مأمور بتسخیر
کردن اهل مشرق شد و تمام آنها را بطاعت و انقیاد دعوت
نمود در سال سوم سلطنت (چنگ وانگ) مردمانی که از طرف
مملکت که بطرف چین آمدند و دعوی براین بودند که در یک سال
بمملکت خود نرسند در این هنگام حرکت بکشتی نشستند پس از آنکه
اقامت یک ماه برقرار شده در چهار جهت اصل مملکت را پیدا کردند
و به اهل هر جا که شرح ماوکرما فهمیدند که در چه فصل هستند پس از آن
از تاریخ و عادات مملکت چین مستحضر شدند سلطان تشریفاتی را
که مخصوص غربا و فارسیه بود به ایشان بارمرحمت حال اگر از ما [چیزهائی]
سؤال کنند مملکت که کدام مملکت است چه جواب خواهیم داد
در صورتیکه مورخین چینی از آن عرف زده اند ولی ما که اطلاعات
بیشتر از مورخین چین است از برای آگاهی مطالعه کنندگان

احتمالات خود را در این باب [بیان میکنیم] ظاهراً مملکت نیل مملکت
مصر بوده چه در ازمنه قدیمه تسمیه آن مملکت باسم رودی بوده
که در آن مملکت جاری است چنانچه مورخ بزرگ (هرودوت)
نیز اسم آن مملکت را میخواند علاوه در کتب قدیمه هم بزبان
سانسکریت نوشته شده مملکت مذکور هم باین اسم ذکر شده
(دیودور) مورخ (سیسیلی) میگوید که وجه تسمیه مملکت مذکور بکلمه
نیل اینست که نوشته سلطان پس از حفر قنوات و
نقاط های بزرگ اسم خود را برودی داده که تا آن [اژیپتوس] (اژیپتوس)
معروف بود پس غرض اینکه هرچه نوبه انچه گفتنه جای حاضر شده از
سوی همین رود نیل هجرت کرده بودند اما در خصوص اینکه میگویند
آن ها چیزی دارای منزل متحرک بوده مقصود از منزل متحرک کشتی
بوده که آنها را از بحر احمر یکی از بنادر چین وارد نموده و اما در خصوص
اینکه میگویند پس از کشتی فرود آمدن حیوانات اربعه را پیدا نمودند
بواسطه اینست که تیر اینها مانند کشتی فرنگ دارای بال نبوده تا
اینکه بتوانند در روی آب حیوانات اربعه را پیدا کنند هرآینه

اگر سلاطین ما کتابش شرح مطالب ترجمه شده تواریخ چین را دارا
بخصوص از مطالب عجیبه ازمنه قدیمه را که تعلق باسیا یکطرف مندرج
نیست خیلی کتاب مقدس ساسانیه چین حاوی بعض فصول است
که شرح نصایح (چوکنگ) [وزیر] باسیده مخصوصاً نصایحی را که بنام بر جسب قدمت
خود بسلطان جوان میدهد خالی از اهمیت نخواهد لهذا آنرا ذیلاً
مسطور میداریم

ای سلطان هرگز در صدد لهو ولعب وتن پروری بر نیا بلکه
همیشه در صدد تخفیف زحمات زارعین باش تا اینکه بدانی چه اندازه
زحمت زارع در مملکت تو میکشند و خوشحالی تو در زمانی خواهد بود
که اسباب آسودگی و بی نیازی آنها را فراهم کنی همیشه اوقات
در فکر این مردمان باش در هر خانواده که ملاحظه نمائی پیران مشغول
زحمت تخم کاری و درو کردن میباشند در صورتیکه اطفال آنها
ملتفت زحمات آنها نمیباشند میگویند که فی الواقع پدر و مادر ما
و اجداد ما مردمان بی شعوری بوده که خود را آلوده باین قبیل کارها
میکنند (تسوکی) یکی از سلاطین دودمان سابق چون دید

اگر بتخت سلطنت نشسته بودم حکمرانی و رعیت پروری را بموقع
بجای آوردم چندی مردمان ملک را تربیت کرده مانند آنها زندگی نمودم
پس از آنکه وارث تخت شدم محبت و مهربانی زیادی با فراد رعیت
نمودم چراکه میدانستم هریک از طبقات آنها مستحق چگونه رعایت
میباشند پس بنابراین افراد رعیت تماماً دوست میداشتند
مخصوصاً بواسطه حسن سلوک و آدابیکه از او ملاحظه مینمودند همانطوریکه
پدر مواظب اطفال خود میباشد همانطور مواظب رعایا می بود و هر وقت
کسی را محتاج و پریشان میدید کمال همراهی را با و مینمود هر آینه
اگر پیروی نصایح مرا بکنید افراد رعیت برفق رفتار شما را
خواهند ستود و قوانین خوب مقننین سابق را در خصوص جرایم
و جنایات وضع کرده بودیم ولی اگر خواهان بود بعلاوه استیلای
مابین ایشان اگر خواهان نخواهد بود رعایا تمام بصدا خواهند آمد هرگاه
هرگونه غفلت شما را خواهند کرد ارواح محترمه را اسیر کرده
شما قسم خواهم داد هرآینه اگر گوش بنصایح من ندهید
مردمان متقلب و مرد و محل اعتماد و وثوق شما خواهند شد لهذا

الان

گوش بحرف آنها خواهید داد شاید اگر بگویند اشخاص بی‌شرف
از دست شما شکایت میکنند هر طوری شما را مجبور میکنند آنها گوش بمالی
دهید غافل از اینکه سلطانید بهیچ محتاط و بردبار نباشید بعضی از اینکه (شخص)
از عقوبت در شما نخواهد بود بعلاوه بدون جهت در صدد اذیت
مردمان بی‌گناه و بی‌جرم برخواهید آمد و کسانی را که سزاوار تنبیه نیستند
تنبیه خواهید نمود در صورتیکه شکایت کلمه‌مندان کمتر نخواهد شد
بعلاوه تمام مردم از شما متنفر خواهند شد علاوه بر (چونگ)
عموی سلطان چند روز دیگر بحضور آمده بود و نصح سلطان می‌نمود
عموی دیگر سلطان داشت همیشه میگفت سلطان نباید از وقار
و معدل عظمت غفلت کند بعلاوه میگفت سلطان باید همیشه توجه
داشته باشد که دقت تمام معلمی داشت موسوم به (سی) همه وقت
سلطان مشغول تفریح و بازی کردن میشد مأمور بود ملاحظه
رفتار او را بنسبت بهر یک از رعایا بنماید یعنی اشخاص خوب و بد را که
چگونه رفتار میکند، پس اگر گاهی بهر زمانیکه سلطان در میان قصر میشد
یا از قصر خارج میشد مواظب بود به بیند سلطان ضروریات

مذهبی را بجای می‌آورد، نظیر لائوتسه و کنفوشیوس دیگر آیات یا نه

پیغمبروار رفتار و سلوکش را که صداقت و انصاف و عدالت

و تقوی است استشمام میشود، تا نخست وزیر (چو کنگ) مصلح امورات مملکتی بود

مامورین سلطان را در خلوت و جلوت مواظب بود که

بکار مردانه و تن پروری تن در نه دهد در هنگام شب پس از آنکه اجزاء

دربارخانه مرخص شدند بفسق و فجور مشغول نشود

خدمه (شائو کنگ) رزم آزمائی و تیراندازی را بسلطان تعلیم

مینمود و علاوه آنچه را لازمه جنگ بود از قبیل علم موسیقی، و تعلیم

میکرد بلکه علم آواز و خواندن را نیز، و با ... و تعلیم

بزرگ هیئت حرکات شمس و قمر و سیارات و آثار رشته‌ها را

، و تعلیم میکرد از این رو معلوم میشود که جهت تربیت سلطان جوان

کمال مواظبت و مراقبت را مبذول داشته‌اند یعنی در یازده قرن قبل از

میلاد، به درجه علمیکه جهت تربیت نمودن شخص سلطان

معقول بوده است زده تربیت بحد کمال رسیده بود در الواح

تاریخی چین مطالب ذیل را مرقوم داشته ۱۱۸۲ (?) در سال ششم

سلطنت

سلطنتش لوازمات اداره را که از برای صد نفر از عمال جمع بزرگ

دربار شده بود منتظم نمود تشریفات و علم موسیقی را بطرز صحیح ترتیب

داد و نیز در کتاب (کانگ کین پو) عبارات ذیل مسطور

شده است در زمان وزارت (چو کنگ) سلطان تمام

رجال را ... بطلبید تشریفات و علم موسیقی را منتظم

نمود و قوانینی در خصوص اوزان و مقیاسات وضع نمود

شرح ارابه‌های مقناطیس

در این زمان طوایف (سانیاتو) یعنی وحشیان بومی که بعضی از آنها

... بتوسط امپراطور (چن) بغرب چین هجرت داده که

... نزد تنها تشکیل دادند و برخی دیگر در حال

چین متواری شدند چنانکه عقابشان هنوز ...

دلیر میباشند جماعتی از (لوچانگ) ها از نژاد همان

وحشیان محسوب میشدند عازم پایتخت چین گردیدند و در آنجا

شغل فلاحتی پیشه نمودند مخصوصاً کاشتن درخت توت مشغول

شدند پس از آن تخم‌های آن را جمع کرده ارابه‌ها را در آن

پروما لا مال

پس بضه سوار آن شده متوجه وطن خود گشتند
(چنگ وانگ) از وزیر خود (چو کنگ) سؤال نمود چرا اینطور
نموده وزیر در جواب گفت این شاه همانطوریکه ثمرهای درخت
توت در یک نقطه اجتماع پیدا نمود افراد رعایای شما در سر
امری اجتماع پیدا نمایند یعنی اتحاد و اتفاق ورزند پس از سه سال
سلطنت طایفه (یو چانگ) مجدداً در جهت دو تا نه حاضر شده

۲۷ ؛ چند نفر مترجم

یک قرقاول سفید و دو قرقاول سیاه و یک دندان فیل
رسم هدیه تقدیم پیشگاه سلطنت نمودند چون وکلائی که در سه سال
قبل از (یو چانگ) آمده بودند در وقت مراجعت راه را گم کردند
(چو کنگ) به وکلای مزبور پنج ارابه عطا نموده از برای
نشان دادن طرف جنوب ساخته شده بود پس بر روی
ارابه‌ها سوار شده متوجه نواحی جنوبی گشتند چون در بین
راه وکلای مذکور در بیست ملتفت استرداد شتر ارابه‌ها نموده
و غافل را مشغول تفریح و بازی نمودند رسیدن شان به وطن
تقریباً یکسال طول کشید [illegible] (چو کنگ) در آن سال

را نیز

یازدهم سلطنت (چنگ وانگ) دنیا را وداع گفت و این سلطان (۱
که از شاهزاده‌های خیلی دانشمند چین قلم میرود عقل و بینش را
در اجرای مهام مملکت ظاهر ساخت، بعد تر از آن بود
که در عصر آن متوقع بودند چینیها، مجسمه او را محترم بداشتند
که مجسمه او را در پهلوی مجسمه (چانگ وانگ) روی تخت
سلطنت در اطاقیکه موسوم بمعبد نورانی دودمان سوم بود نصب
ساختند مورخین که عادت (کنفسیوس) را مرقوم داشته‌اند
میگویند پس از آنکه تاریخ قرآن در جوار سلطنت (چانگ وانگ)
گذشت روزی (کنفیسیوس) خواست، چند نفر از شاگردانش
بتماشای معبد مذکور برود که از قدیم ملاحظه نمایند که دو مجسمه سلطان
و وزیر روی تخت سلطنت مستقر شده، شاگردان خود بعبارت ذیل
ذهابی تعجب و حیرت نمود ای شاگرد مجسمه‌ها را که می‌بینید ظاهراً
نمایند بعضی از عادت وزیر و سلطان تعجب شدند و اگر این
طور است نمیدانم چگونه (چو کنگ) که از عقلای عصر خود
محسوب میشد رتبه خود را فراموش کرده در پهلوی سلطان

دولی‌نعمت خود می‌نشیند و بهیک احترام او را می‌نماید (کنفیوس)
در جواب گفت گمان میکنم مقتضی تر این سبب نشستن
سلطان و وزیر در روی تخت سلطنت شد بنیادانی یعنی چون
اطلاع در حقیقت مطلب نداری تو این مطلب را میتوانی ادله
در این امر در گم میشوی پس محض آگاهی تو مطالب را شرح
چیزها برای تو نقل میکنم (دوونگ) در زمان رحلت پدرش
(چنگ وانگ) را ولیعهد خویش کرد ولی از آنجائیکه سلطان
سه ساله بود پسرش بواسطه صغر سن در آن وقت چند سال
دیگر از عهده سلطنت کردن بر نمی‌آمد (چوکنگ) را نایب السلطنه
و قیم او نمود تا آنکه زمان رشد شاهزاده جوان رسید زیرا که
(چوکنگ) مشغول حکمرانی شد هم آن را داخل نمود و ابدا
رعیت او را وارث مطلق و جانشین (دوونگ) فرض
نمایند لهذا در اطاق بزرگی موسوم بمعبد نور [?] رخصت داد
و در آنجا از برای آنکه ولیعهد (چنگ وانگ) را
بطبقات رعیت بنماید او را در پهلوی خود روی تخت سلطنت

نشانید کتاب شعری موسوم به (سینگ [illegible]) و از اشعار
(چوکنگ) هم [illegible] در دست (کنفیوس) بیشتر و نیز کتابیکه
موسوم بکتاب تشریفات مذهبی چاپ شده است به (چوکنگ) نسبت میدهند
میگویند کتاب قانون راه امپراطور فوهی جهت نسخ
بعض از قوانین نوشته (چوکنگ) اصلاح نمود و کتاب تاریخی را
که در حالات دودمان چو نوشته است باو نیز نسبت میدهند
در سال دهم سلطنت (چنگ وانگ) مجددا وکلای از طرف
(یوچانگ) بدربار سلطان آمدند و در سال بیست و پنجم سلطنتش
تمام رجال و رؤسای دول جانب شرق در محضر سلطان حاضر
شدند و چهار طایفه بزرگ وحشی موسوم به (ای) تحف
سلطان باج و خراج آوردند و در سال سی و پنج سلطنتش برادر
زاده‌اش (هین وانگ) بیاری [illegible] و در سال سی و هفتم
سلطنتش او و وزرایش حکم [illegible] خدام و ملازمین دربار را آن
سلطنت را حاضر نمایند تا آنکه وصایای خود را بنمایند در
زمانیکه دنیا را بدرود گفت خلاصه شرح رحلت

در هنگام تشییع جنازه (چنگ وانگ) فالی از قافیه نجات چه نمونه
خوبی از عادات سلطنتی آن اوقات می‌باشد روزی که سلطان
کسالت مزاج پیدا نمود سر و صورت خود را شست و شو داد
[crossed out] شستمتان [crossed out] لباس در بر کرده پس از آن سلطان
بمیز کوچک سنگ مرمری [crossed out] جواهرات شده بود تکیه داد
آنگاه شتران مملکت را طلبید و خطبه دینی را بخواند (کسالت

۷ روز بروز

مزاج من در تزاید است بدین لحاظ گمان میکنم که از این مرض
خواهم مرد یعنی ابدی مهلت نخواهم داد که سر فرصت وصیت
خود را بکنم پس همین حالا آنچه را که باید بگویم میگویم سلاطین پیش
از قبیل (ونوانگ) و (ووونگ) در تقوی و پرهیزکاری شهره
آفاق گشتند و وسیله معیشت ملت را بخوبی فراهم کردند
و حدود و تکالیف هر فردی از افراد رعیت را معین بخشیدند
من در امر سلطنت بازانه خوب مراقبت و کفایت بخرج دادم
و عموم مردم مطیع و منقاد گشتند طولی نکشید که شخص من با وجود
عدم تجربه [crossed out] وارث تخت شدم بجهت تقصیر ابراز کی

واز طرف

و از طرف پروردگار بمن رجوع شده بود کمال خوف و نهایت
خشوع و خضوع در من پیدا شد ولی در هر حال دستور العمل (ووونگ)
و (ونوانگ) را جاری نمودم و خودم جرئت تغییر و تصرف
در آن را ننمودم خلاصه امروز از [crossed out] قالی مرا تقدیر یک مرض
مهلک نموده بنحوی که قوه و حرکت در من نمانده بلکه [crossed out] از حال خود مفهوم که
[crossed out] نفس آخرم می‌باشد پس وقت را غنیمت شمرده وصیت
خود را میکنم آرزو و آمال من این است که کمال پرستاری [crossed out]
و نگاهداری را از پسرم (چو) بکنید تا که بتواند متحمل شدائد
و مصائب این کار را بنماید ملازمه حسن مواظبت شما در حق او
دین است که باید و باید تربیتش بالغ رسد که بعد فوت من
کمال همراهی و شفقت را داشته باشید و کسانی را که در دور او هستند
تعلیم و تربیت نمایند و همیشه در صدد صلح و صلاح و امنیت ممالک
خود بوده باشند چه تسلط بزرگان بر کوچکان به طرز درستی و سرمشق
خوبی است که از آنها تراوش بکند مخصوصاً خواهش من از
شما این است که در امور سلطنت کاری بکنید که پسرم (چو)

مرتکب هیچ فعل زشتی نشود و پس از آنکه وصیت سلطان بتمام
رسید تمام رجال و دختران مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص
شدند فردای آن روز سلطان دنیا را وداع گفت در آن
دوران (چونگ) که نیابت سلطنت را داشت هر دو نفر
از رجال را فرمود که نفرهای (تسن) را خبر کنند دو نفر
تیردار و صد نفر مستحفظ با برج دروازه جنوبی مملکت چین
بفرستد تا آنکه سلطان جوان را بعمارت شرقی برسانند در آنجا
مشغول عزاداری شود القصه در آن اوقات چیزهائی را که
(دووانگ) وصیت کرده بود نایب السلطنه در صفحه کاغذی مرقوم
داشت صاحبمنصبی موسوم به (یی) بود پرده‌ها را که دارای نقش
سلطنتی بود در ... در سلطنتی نصب نمود و پرده‌های دیگر در جلو
تخت سلطنت آویخت و در مقابل در عمارت سلطنتی سه حصیر
پهن نمودند و میز کوچکی که با ترنج طلا جواهر نشانده بود نیز نصب کردند
... و در جلو عمارت غربی سه حصیر دیگر پهن نمودند و میزی
از صدف نیز در آنجا گذاشتند و در جلو عمارت شرقی

سه حصیر دیگر نیز پهن کردند و میزی دیگر در آنجا گذاردند و در جلو
یک عمارت علیحده سه حصیر دیگر پهن نمودند و میز رنگ و روغن
داری در آنجا گذاشتند و یک قطعه جواهر گرانبهای [؟] بانضمام
یک قداره که غلافش دارای رنگ قرمز بود، یک کتاب
تاریخ و جواهرات دیگر در عمارت غربی گذاردند و جواهرات
دیگری نیز در عمارت مقابل [؟] مخزون داشتند و در یک عمارت دیگر
که در طرف غربی واقع بود لباسهای مخصوص که از برای
رقص بود، چند نوع صدف و یک طبل مخصوص گذاردند
و در یک عمارت دیگر شرقی نیزه و کمان و چند تیره از
چوب خیزران ساخته شده بود گذاردند عرابه بزرگی در
نزدیک پله کان، [؟] قرار دادند و سر آنرا بطرف جنوب
برگرداندند عرابه دیگری که از برای راهنمائی عرابه اول بود
نزدیک پله کان آن قرار گذارده شد و صاحبمنصب کلاه
قرمز رنگ جلو در اطاق پذیرائی ایستاده تبرزین
که دارای سه شعبه بود در دست گرفته بود و چهار صاحبمنصب دیگر

نزدیک آنها در غربی و شرقی ایستاده و کلاه پوست گوزن
بر سر نهاده بودند و در داخل آنها در شرقی و غربی صاحب‌منصب
بزرگی ایستاده و دارای کلاهای مخصوص تشریفات بود
[illegible] و تیر مخصوص در دست داشت و در روی پله کان شرقی
صاحب‌منصب بزرگ دیگری ایستاده و دارای نیزه چهار شعبه بود
و نیز صاحب‌منصب دیگری دارای نیزه یک شعبه بود در روی
پله کان کوچک طرف شرقی ایستاده و سلطان جوان
با کلاهی که رویه‌اش از جنس کتان بود و لباس مختلف اللون
در روی پله کان اطاق پذیرائی ایستاد رجال و سران مملکت
با لباسهای [illegible] ایستاده و کلاههائی که نیز داشتند رویه کتان بود در حضور
سلطان ایستادند حلقه ترکش به پای خود ایستاده دیگر
خدمت بجای نایب‌السلطنه مملکت که موسوم به (تای‌پو)
بود و مورخ بزرگ مملکت که موسوم به (طائیس) بود با زی
تشریفات تمام با کلاه کتانی و لباس قرمز حاضر شدند
[illegible] نایب‌السلطنه و وزیر تشریفات در پله کانی که از برای

قیام نمودند در حالیکه
پذیرائی مهمانها بود [illegible] نایب‌السلطنه جواهر گرانبهائی
بیضی شکل را که از برای تزئین سلطان بود در دست [illegible] داشت
و وزیر تشریفات ظرف مخصوص یک قطعه جواهر دیگر در دست
گرفته و مورخ بزرگ در روی پله کانی که از برای اقامت مهمانها
بود ایستاده وصیت‌نامه را تقدیم سلطان نمود و شفاها مضمون
وصیت‌نامه را چنین القا کرد سلطان مرحوم حین شدت مرض
در وقت وصیت نمودن بر بستر جواهر تکیه داده مفاهیم ذیل را
ذکر نمود شما را [illegible] وارث کانی دو هستید امر فرموده
که پیروی قوانین موضوعه اجداد خود کرده و همیشه در صدد حفظ
صلح و امنیت و خلق یک رعیت بوده باشید
پس از ختم خطبه مورخ بزرگ سلطان چند دفعه [illegible] فرمایش
بلند شد و جواب ذیل را اظهار داشت هر چند که
ناقابل و کفایتم کم است باکی در [illegible] یزدان اقدس امر مهم
یعنی سلطنت اجداد خود را مینمایم پس از آن ظرف جواهر
مذکور را در دست گرفته سه دفعه تعظیم و تکریم نمود و سه دفعه

شراب زمین ریخته و سه دفعه دیگر از آن شراب بمهمانان
عارف نمود پس از آن وزیر تشریفات از حسن سلوک
و مراسم پذیرائی سلطان تعریف و تمجید کرد خلاصه نایب السلطنه
ظرف را پس گرفته از ناتدر پائین آمده و دستهایش را شسته
ظرف دیگری در دست گرفت و تشریفات لازمه نیابت
سلطنت خود را از جانب سلطان جوان بجا آورد پس
اظهار داشت پس از آن ظرف را یکی از صاحب منصبان
رد نموده در لقای سلطان زمین خدمت بوسید سلطان
از طرف خود مراسم لازمه را بجای آورد مجددا نایب السلطنه
ظرف مذکور را گرفت قدری شراب بزمین ریخته و قدری
از آن را بلبهای خود بمالید بعد از آن ظرف را پس داده
از پله کان ناتدر پائین آمده سلطان را سلام کرده سلطان
جواب سلام او را ابراز داد پس نایب السلطنه اعلی و ادوانی را
مرخص کرده سلطان از ناتدر پذیرائی بیرون آمده نزدیک
در عمارت شمالی ایستاد نایب السلطنه و رئیس الوزرای مملکت

بود، ساوان نواحی غربی از در دست چپ خارج شد و
(پی کنگ) بسرکردگی روشنائی طرف شرق از در طرف دست
راست بیرون آمد خلاصه اشتباهی را که روشنی مملکت
بجهة سلطان پیش کش آورده بودند اظهار نمودند در صورتیکه رنگ آن
ماهی زردی و پایش آن قرمز رنگ بود در آن اوان ارشاد
مملکت خطبه ذیل را که سلطان [illegible] قرائت کرده
ما که از خدایان محبوب میشویم اینک به حفظ و حراست مملکت را نموده
آنچه را در خاک و ممتلکات خود داریم تقدیم پیشگاه سلطنت
مینمائیم پس از آن زمین خدمت بوسیده مرخص شدند نایب السلطنه
و (پرنس ژوئی) مجددا بحضور سلطان مشرف شده آنچه
لازمه تعظیم و تکریم بود بجای آوردند خطابه ذیل را معروض داشتند
با کمال عجز جسارت میکنیم به پیر آسمان چند کلمه ذیل را تقدیم نموده
عرضه میداریم بحمد الله خوبها یکه سلاطین (دونوانگ)
و (دووانگ) بممالک غربی نموده خداوند متعال کمال یاری
و همراهی را با آنها [illegible] ورود و [illegible] ممالک غربرا مطیع و منقاد آنها

ساخته شما را عامل متصرف کل ممالک چین گشته ام با این

بترتیب آنها راه برده بموقع تربیت کنید و بموقع اشفاقات (و دو تیره)

و رحمت نمائید و اسباب سعادت و خوشبختی اعقاب و اخلاف

خود شوید و همیشه از قشون و بحریه خود را حاضر خدمت و مستعد

داشته باشید و چیزی را که اجداد شما با کمال زحمت و مشقت

تحصیل کرده اند بخوبی محافظت نمائید پس از اتمام خطبه سلطان

بطریق ذیل جواب گفته ای اولیای [illegible] ممالک مختلفه

چین سلاطین پیش بیشتر در صدد بذل مراحم و الطاف بوده

و کمتر قصد سیاست و تنبیه مقصرین و مجرمین را میکردند [illegible] جود و دل

[illegible] آنها شامل عموم مردم گشته و وضع سلطنت آنها

بی عیب و نقص و مبنی بر صداقت میبود و چیزیکه باعث اشتهار

آنها گشت همین عادت بود که مخصوص نظامیان آنها در حال [illegible]

جد و بی پروائی و صداقت و حسن وفا و حسن خدمت بی بدل و نظیر

بوده اند [illegible] ملاحظه تاثیرات آنها تعلق و محبت خاصی

آنها گشته اسباب ترقی مملکت فراهم شده [illegible] سلاطین

[illegible]

پس یعنی (دوهک) و (دوودهک) روشن و فرمانفرمایان

چندی از رایان نواحی مختلفه مملکت چین انتخاب نموده اند که

در موقع لزوم حفظ و حراست مملکت [illegible] را بنمایند شماها

داعی محبوب میشوید خوب است فرمایش بکنید ای شماها و [illegible]

های شما و اجداد [illegible] از عتبه سلاطین [illegible] و اجداد ما بوده اند در صورتیکه (بوده و باشد)

در زمان خدمتگذاری همیشه صلح جو و باوفا بوده اند اگرچه شخصاً

همیشه از دربار ما دور افتاده اید لکن گمان میکنم قلبتان همیشه نزد ما

حاضر است در کار و خدمت همیشه شریک هستید یعنی [illegible] (وظایف خدماتی که)

[illegible] شخص شما رجوع است [illegible] بجا آورید ، که مرا خیلی [illegible]

[illegible] و مردم میگویند چون جوان بود از عهده سلطنت بر نمی آید

پس از اینکه فرمایشات سلطان باتمام رسید رجال و سران

مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص شدند و سلطان کلاه سلام را

از سر برداشته لباس عزا در بر کرد مورخین چین در عادت

این سلطان چیزیکه قابل ذکر باشد کمتر نوشته اند که در کارهایش

این بوده که [illegible] روابط تجارتی ممالک مختلفه چین را از یاد نموده و تعلیم و [illegible]

فقدحت را ترقی داده همیشه در [دفتر] حمایت می کند در زیر سایه
کهن نشسته و مرفه‌الحال رعیت و دهاقین را از [ظلم محفوظ میدارد] ~~[illegible]~~
چنانکه [illegible] در تنظیمات چین در جهت مذکور خیلی مطرح مذاکره
میشود خلاصه در سالنامه چین فصلی در خصوص سلطنت اعلیحضرت
نگاشته اند که چند کلمه از آن ذیلاً مسطور میداریم
به تمیزی اهالی چین روز به روز افزایش گذارد و شر در فاقه‌های آنها را
به عدالت مخصوص معلوم ساخت و علاوه خوبیهای شرایط را در حق
اجرا میکنند دکو شعالی ها شراه شرار رسیده اند در روزنامه
مسطور داشته که نیز او طبع قانون نیستند بالاخره آب
دعشارش نمود و در عوض راه صحیح آنها داده در مسافات
بعیده واقع شده معین است که اجرای این قوانین اسباب ازاله
و تشویق نفس و شبهه بر غیر دیگر [illegible] شخص سلطان چین به یک نحو نامه
دلبستگی پیدا کنند [illegible] و ثناش بیشتر است و شخص
متکلم به کلماتش مختصر و موجز باشد الحاصل خدا دارد ان
(چین) به نزاکت فاسد شده بود و جز تملق و چاپلوسی چیز دیگری
نمیزد

نمیدانسته چنانچه اگر کسی خطابه فصیح و قشنگ میخواهد او را
شخص خیلی قابل میدانستند مضمون این مطالب بلا ازاله صحیح
و معین است که در عصر ما غالباً هنوز هم دیده میشود شخص دیگری نیز خاطر
دارم که ذکر آن نیز خالی از فایده نیست نقص دیگر که بیشتر
در مردمان عقل و احساس [illegible] کمتر دیده میشود علاوه کبر و نخوت در ایشان
هست نسبت اشخاص متقی کینه میورزند و آنها را حقیر میشمرند
کمال بی اعتنائی و بد سلوکی را نسبت به آنها میکنند هر کسی
دست از میانه روی و اعتدال بر میدارد و همیشه مشغول عیش
و کامرانی است نتیجه آنست که او در املاک او ~~[illegible]~~ اطاعت و انقیاد نموده باشد
خلاصه رجال و سران [illegible] که در زمان (چین) در زمانیکه مغرور
به عقل ذات و شعور نیست شخص خود بر ما به احسن اخلاق کیفیت
داد خواهی و انصاف را نمیفهمیدند و همیشه مشغول زینت [illegible]
و آرایش خود بودند که به دهوا [illegible] بی نزاکت که در تعریف
و تمجید خود داشته باعث شده بود که مراتب انسانیت
و عقل و بینش را از دست داده بودند و با لب کبر آلوده نگاشته

وسعی بودند سلطان مذکور را پسری بود موسوم به (چاوکان)
که پس از مرگش بتخت سلطنت نشست این سلطان جوان
میل بغرطلبی و لشگرکشی و تیراندازی داشت در جنگ شکورت
رستم (وایکی) رشیدی پس از یکه سلطان آنو بواسطه رفتن لشگار
و تیراندازی تمام زحمات خود را بی نتیجه دید زد کمر قدرت را ببستند
بحقیقت زمانیکه سلطان از لشگر مراجعت می نمود در بین راه
خواست از یک رود خانه خیلی عریض بگذرد و کسانیکه
قصد قتل او را نموده بودند از برای او زورق ترتیب داده
بودند بواسطه بی ثباتی، نزدیک نقاط مشکل خیلی و قتیکه سلطان و خدام او
سوار زورق شدند و قدری از رود خانه را طی نمودند
تخته های زورق بکلی از یکدیگر جدا شد و کسانیکه در
زورق بودند تمام غرق شدند پسر سلطان متوفی (یونگ)
نام داشت، بکمال عدل و اقتدار مشغول سلطنت گشت
چه این سلطان میل تعرض طلبی نداشت و عدل سلطنت تمدید شد
چندی نگذشت که قصر عالی بنا نمود و دیوانخانه خود را آنجا قرار

داد در ماه نهم سلطنتش عمارت دیگری بنا نمود موسوم بعمارت
بهاری در آنجا ایوان و تالار هائی چند از ممالک خارجه تحف و هدایا
از برای شخص شخیصش میآوردند در جنب عادت سلاطین پیش قصد
آزا نمود درست فرمان نقاط مختلفه مملکت خود بنماید و از لشگر
و دقایق آن آگاهی پیدا کند از آنجائیکه اسب در مملکت
چین خیلی کمیاب بود خیلی میل داشت که همیشه در اوقات سیاحت
اسب زیادی همراه داشته باشد و خودش در عرابه نشسته بود بواسطه
اسبهای خیلی قشنگ و خیلی قوی کشیده میشد در زمانی که گذشت کم
قصد محاربه، ممالک شمالی را نمود در این جنگ خیلی
از طوایف وحشی مطیع و منقاد او شدند و شاهنشاهی را در این جنگ
حرکت کرده بودند مورد الطاف و مراحم پادشاهی گشتند
و بهر یک از آنها اراضی و املاک بخشید مورخین چین میگویند
این سلطان در نقاط غربی چین و در کوه (کون لون) گردش
نموده و در زمان گردش بر عرابه سوار شده بود بواسطه اسبهای خیلی
قوی هیکل کشیده میشد و تا آنکه عمر او نیم از آنجهت نبود در

(لائو تسه) هم داشته و در بردن عراده [illegible]
[illegible] که از مورخین ایرانی موسوم به [illegible] است
اسم از (لائو تسه) در تاریخ خود برده است میگوید در زمان شخص
برای آخر سلطان زمانیکه بنوعی غریب ترقی فوت می نمود شاهزاده
خانمی را ملاقات نموده موسوم به (تسوانگ مو) و پس از چندی
بازدید سلطان رفته از برای دو شخص [illegible] تقدیم داشت میگویند
در موقع صنعتگرهای خارجی از طرف مغرب با خود
آورده بود و باستمداد [و دستیاری] آنها عمارات عجیبه و باغهای بسیار بنا
نمود در صورتیکه قبول [و تصدیق] این فقره (مومک) را در نوعی غریب
چینی بنمائیم یعنی در هند و ایران دلیلی نمیدانیم چه نتیجه از این
استنباط خواهیم نمود ممکن است بگوئیم نتیجه این فقره
آوردن بعضی چیزهای تازه بمملکت خویش [illegible] ترقی
علوم و صنایع در مملکت چین شده مسلماً اگر بگوئیم علم معماری از
خارج بچین آمده است لازم [میآید] که آثار معماری چین با آثار
معماری ملل غربیه کمال شباهت را داشته باشد و این است

که باید بگوئیم آثار معماری ملل غربیه بواسطه انقلابات زمان از میان [محو]
شده است چیزیرا که میتوانیم بگوئیم پس از وفات نقاط
غربی بمملکت خویش آورده و اکنون آثارش باقی است بعض عقاید
فیلسوفانه است که بعد بصورت مذهبی در آمده چنانکه (لائوتسو)
حکیم چینی در چهار صد سال بعد تحقیق آنمطلب را نموده
و ما در فصل آتیه مفصلاً سرگذشت فیلسوف مذکور و تحقیقات
او را مسطور خواهیم داشت تلامذه و مریدان این فیلسوف میگویند
که (تسوانگ تو) بالکل عقاید فیلسوفانه آنها برده و چون
سیر در کتب و رساله های تاریخی بنمائیم می بینیم که مقصود
از آن بالکل نقض [illegible] مذهبی (ساکیمونی) [illegible]
ملقب بود ملقب به [illegible] خیال [illegible] در چین [illegible] او را (فو) مینامیدند
تقریباً ده قرن طول کشید که عقاید آن نقض در صفحات چین
رواج پیدا نمود کتاب مقدس ساکیامونی [illegible] از این
گونه مطالب نمیدهد ولی چیزیکه در خصوص سلطنت (مومک)
[illegible] میگوید در حق مواظبت و مراقبت او در کارهای مملکتی [illegible]

محض گواهی و اطلاع چند کلمه از مسطورات او را درج مینمایم
سلطان میگوید جهت امورات و مهام مملکت باندازهٔ
در اضطراب و در خشم هستم که گاهی [illegible] چهار ... در روی دم بر
یخها قرار گرفته شبها از شدت خوف از خواب
بیدار میشوم و از فکر مبتدعانهٔ بعضی خطرات و ارتکاب
بعضی گناهان و خطاها بیرون میروم طبیعت من همیشه حاضر و مستعد
خطا کردن میباشد و باید اشخاص منحصر در همراهی وزرا
و دبیران مملکت است چه بواسطهٔ تجارب و حسیاتیکه در
رتق و فتق امور دارند رفع قصورات و نواقص کار مرا مینمایند
و زمانیکه رشتهٔ کار از دستم گسیخته میشود هادی و معین من میشوند و
هرگاه در امری مصر و مغرور شوم رفع غرور و خودسری مرا مینمایند
باین روش در قرار میتوانم بنگرش سلاطین پیش سلطنت نمایم
در همین کتاب فصل مبسوطی در خصوص ثبت کردن تقصیر
و سلوک قاضیان در زمان سلطنت (موواکف) مسطور شده
و ما آن فصل را بعدها مذکور خواهیم داشت القصه (موواکف)

در سال سی و نهم سلطنتش رؤسای مملکت را در خطهٔ (توهان)
جمع نمود و با آنها در خصوص امورات مملکتی مشورت نمود چنانکه ما
اکنون ملاحظه نمودیم رسم سلاطین قدیم چین براین بوده است
که غالباً از برای اجرای مهام مملکت با رعایا مشورت مینمودند بر حسب عقیدهٔ
غالب مورخین چین سلطنت (موواکف) بوسیلهٔ ثبت فوت
بزرگی که در ممالک غربی نمود مشهور و معروف گشت ازین گذشته
ثابت نموده که بعضی حوادث در مملکت چین گذشته با ید
بواسطهٔ اسناد تاریخی ثابت و مدلل کرد در رسالهٔ تاریخی چین که
گذارشات روزانهٔ مملکت در آن مسطور است شرحی در خصوص
سلطنت (موواکف) نگاشته اند و ما آنچه را که راجع بموواکف
بوده ترجمه نموده ایم از برای کسب اطلاع و فهمیدن نکات و
دقایق تاریخی مطالعهٔ رسالهٔ مذکوره خالی از فایده نیست و ما ذیلاً
بعضی مطالب از آن اندراج میسازیم
(موواکف) در سال اول سلطنتش عمارت بزرگی بنا نمود موسوم
بعمارت ارواح مجرده زمین و در سال سوم سلطنتش وزارت علوم

و معارف را به (کونیا) تفویض کرد و (یکمویک) را
امیر آخور نمود در سال ششم سلطنتش طوایف (نسو) را به
بارگاه سلطنت بخواند سلطان تمام آنها را، با لقب و امتیازات
مفتخر ساخت و در سال هشتم سلطنتش طوایف (آتنگ)
بدربارخانه حاضر شده هدایا نثار و فروتنی خود را به اعلیحضرت مبارک
عرضه داشتند و یک دانشمند از خط ممتاز رسم آن پیشکش تقدیم بارگاه
سلطنت نمودند در سال نهم سلطنت عمارتی را موسوم بعمارت
بهاری بود بنا نهاد و در سال یازدهم سلطنت پسر (تیویک) را
(آتسیویک) که از نجبای (پچت) محسوب میشد رئیس معارف
قرار داد و در سال دوازدهم سلطنتش دو تن سارق (ماتوکویک)
و (کویک کویک) و (فویک کک) و چند نفر از صاحب
منصبان که درجه سرتیپی داشتند طوایف (کوان ژویک) را
دستگیر نمود و در زمستان همین سال قصد محاربه با وحشیان
غربی را نمود رحلت عقده (لیته ثو) مورخ و فیلسوف
بزرگ پس از آنکه سلطان طوایف وحشی را مطیع و منقاد ساخت

شمشیرهای دو تیغه و پارچه‌های مخصوص بجهت او برسم هدیه تقدیم نمودند
در سال سیزدهم سلطنت سلطان مجدداً عزم محاربه با طوایف ممالک
غربی نمود (تسیکک) و چند نفر از سرتیپ‌ها با او همراه بودند
و در (یکک کان) در جنگ با آنها نمودند نتیجه این فتوحات این بود
که در همان سال طوایف غربی باج و خراج بجهت سلطان
بیاوردند و در سال چهاردهم سلطنت سلطان بطرف کوه (کین)
متوجه گشت تا در آنجا شکار نماید و در ماه پنجم همین سال عمارت
بزرگی را بنا کرد و در زمستان همین سال قربانی بجهت درجه تعدیل
(ینگ) بنمود در سال پانزدهم سلطنت طوایف (لیکن)
بجهت سلطان هدایات بیاوردند سلطان در همین سال برج
بزرگی ساخت و بتماشای دریاچه (ین) برفت در سال هفدهم
سلطنت سلطان بکره (کوش لن) مسافرت کرده و در
بین راه مادر سلطان غرب را ملاقات نمود در همین سال مادر
سلطان غرب از برای زیارت سلطان بدربارخانه حاضر شد
و تحف و هدایا تقدیم بارگاه سلطنت نمود رحلت (توشیات)

تاریخچه که از مسافرتهای سلطان بزرگ (...) بوده چیزهای
خیلی عجیبی را در آنجا به امشید بدست آورد از قبیل حشرات
و قارزهای بزرگ آبی و اژدها و مار و بعضی تخمهائی را در غلاف مرواریدی
مار سلطان غزنی سوار بر عرابه‌ای شده بود که پرهای خیلی قشنگ
زینت یافته بود و در این گردشگاه همه جا سلطان همراه
بود پرهای خیلی عجیب و بالهای خیلی غریب عرابه‌ها مار سلطان غزنی را
میکشیدند ملکه مذکوره چون میل نموده در فضای غیر متناهی و هوای
محیط گردش کند قوشها و گوزنهای بزرگ قوانه بعرابه
خود بست با شهای اولکی از جواهرات مرتبی گشته بود
و در دره مذکور حصیرهائی که بجواهرات سبز مرتب شده بود در روی
چمن بگسترانیده بود و بر روی آن حصیرها نشسته نواها
و سرودهای خیلی دلکش خواندند خادمه ملکه و سلطان اسباب آزادی
و عیش و عشرت را در آن نقطه بجهت خود فراهم نمودند پس از
اتمام و اختتام جشن بود ملکه ابری شده از نظر محو گشتند
رجحت تماشا را از نوشتجات دیگر بدست آورده اند

سلطان

سلطان مذکور در برابر مسافرت بنواحی غربی فالگیرانرا
امر فرموده تا تفأل بزنند چون تفأل زدند سلطان را
مصلحت ندیدند که مسافرت نماید زیرا که مضمون تفأل این بود
که اژدهائی در آسمانها این حکایت برآمد و مسافات بعیده را طی
میکند پس از آن بطرف آسمان عروج میکند که از قشون
را (لی) نام دارد و میگویند (موالکم) دو دفعه بنواحی
غربی مسافرت نمود و در بین راه چند نفر از مردمان اطلاع
و دانشمند را با و معرفی کردند که از برای ارائه آثار قدیمه
و اشیاء عتیقه را در نقاط مختلفه پیدا میشود حاضر شدند سلطان
پس از پذیرائی آنها اظهار داشت کدام یک از شماها میل دارید
همراه باشید تمام آنها جواب دادند تکلیف نوکران است که
همراهی خود را ترک کنند سلطان از جواب آنها خیلی
دلخوش شده آثار صداقت از کلمات آنها هویدا بود
در همین اوان مجلس طربی برپا کرده نغمات دلکش سرودند
و سازهای دلربا نواختند پس از آن حضار مجلس دستها را

بهم دوده رقصهای گوناگون نمودند اثاث البیت و بساط مجلس
تمام از پوست حیوانات و چوبهای ملوّن رنگ و روغن
زده بود خلاصه (موهنک) چون وضع مجلس را مطابق
میل خود دید فوراً بر آورد که میخواهم بدانم که میتوان از این قرار عهد
و استعداد در انعقاد این چنین مجالس برگزار نمود زمانی در سلطان
دارای اسبهای تیزرو و بارکش گشت (تِن تُفو) را
بمیر آخوری آنها سرفراز ساخت همیشه اوقات میل سلطان بر این
بود در متابعت الهامات قلبی خود را [illegible] بنا بر مسئله که از آن ملهمات
طبیعتش این بود محض سیاحت عالم ماوراء فوت نماید (اتنگ)
از پدر خود خواهش نمود سلطان را بزنهای حسابی لین
نصیحت نماید تا اینکه بر اهون هوای نفسانی خود گردد
رجب نوشتجات تاریخی در وسط دریای شرقی جزیره ایست
در آنجا رودخانه ای که از دریا جاری است سلطان از
برای تغذیه اسبهائی که در اصطبل خاصه داشت از آب
آن رودخانه خوراک آنها را معین نموده بود در همان جزیره نباتی

بسیار میشود که گاه نعمان هم دارد و اسبهائی که از آن نبات میخوردند
میتوانسته روزی صد فرسنگ راه بروند مطابق نوشتجات
دیگر (موهنک) در زمان تن فوت ده نفر مورخ خود همراه
داشت آنچه را که در نواحی و اقطار مختلفه مشاهده مینمود مسطور میساخت علاوه
گلها و سنگهای قیمتی که در بین راه میدید گرفته در روی عرابه
مخصوص میگذارد در سلطان نیز در زمان تن فوت بر عرابه
سوار بوده [illegible] اسب آنرا میکشیدی و هر یک از آن اسبها
با رابطه مخصوص تکیه داشته، اسبهای حسابی قشنگ موزون شده بودند
فلوفکیه (لی) هم دارد از قول معلم (تن نو فو) سلطان
دین را اظهار داشته است کسی از اینکه وحشیان (نشو) سبب
اغتشاش فراهم نمودند سلطان امر فرمود روسای آنها را دستگیر
نمایند چون روسای (سیو) دائم عبودیت و بندگی خود را
به بارگاه سلطنت عرضه داشتند سلطان بپای تخت معاودت
نمود در اثنای ذهاب رد است طوایف ممالک (نِشُو) را
اسباب زحمت طوایف (سیو) شده اند کوه شیه

نماید در زمانی که (تی نوفو) را بتصرف شهر (چیو)
مأمور نمودند در اثنا همان سال طایفه (ژنگ) را به
(طانوان) شکست داده و در سال سیزدهم سلطنتش عمارت ازدواج
زمین را محل اقامت خود قرار داده و در سال بیست و چهارم
سلطنتش یکی از مورخین امر نموده مشغول نگاشتن وقایع سلطنتش
شود و در سال بیست و نهم سلطنتش عزم دستگیر کردن وحشیانرا
نموده از شدت وحشیگری کلاغ‌ها نام داشتند یکی از مورخین
میگوید (تسیلنگ) به پرورش دنیا رداشته سلطان را از
این خیال منصرف ساخت زد سلطان گوش بحرف او نداده عزم
محاربه با آنها نمود این مخالفت سبب شده دیگر طوایف
وحشیانات جمع و از قبیل حرکات واقعه بود بجهه تسلطان
نفرستادند طولی نکشیده طایفه (لنگ) مملکت (تشو) را
تصرف نمودند و یکی از سرکردهای (وا تو) نام داشت طایفه
مذکوره را حدود (رتج) شکست داده در سال سی و هشتم
سلطنتش نه نفر از صاحب منصبان بزرگ را در مهتر مرتبتی داشته

* این عبارت در نسخه اصل غلط نوشته شده است

سلطان نشو هیز با عساکر ~~...~~ شورشیان ~~...~~
~~...~~ حدود نه رودخانه را احاطه نموده بودند خسارت
بزرگی با ایالت (یوه) رسانیدند و حدود کوهستان لوسوم به
(یو) بود تصرف نمودند در همان اوان مردمان ایالت
(لگ) بجهه تسلطان باج و خراج فرستادند در سال سی و نهم سلطنت
سلطان روشنی مملکت را کموه (طو) بخواند در سال پنجاهم
سلطنت یکی از روشنی مملکت را که (لیو) نام داشت
قاضی محاکمات نمود و در سال پنجاه و پنجم سلطنتش تقریباً صد و چهار سالگی
در عمارت ازدواج زمین دنیا را بدرود گفت پسرش را که (لی)
نام داشت و در سال تاج و تخت نمودند (کوکنگ وانگ) که
در زمان سلطنت بوده‌اند تاریخ چهار سلطان که پی در پی
جانشین (کوکنگ وانگ) شدند مسلم و خالی از ابهام است
که در زمان چهار سلطان قشونی بجهه دستگیر کردن طوایف وحشی
غرب نفرستاد و وحشیان پس از همه مطیع و منقاد شدند چند
ایلجهه تسلطان رسم هدیه نفرستادند از جانب روایات

سواره اسبهای تیز چین در آن تاریخ دیده میشده و گاهی اوقات [illegible]
قوم بربر [crossed out] پیشکش تقدیم پادشاه سلطنت میکردند و گاهی امپراطورها
پس از فتوحات بحیله تصرف در آن در آورده ظاهراً در آنجا آورده است
اسب در مملکت چین خیلی نادر و کمیاب بوده و عشق زیادی
امپراطورها از برای این حیوان داشته‌اند ولی [illegible]
[crossed out] بعد از این [crossed out] ... جانشین سوم (مونک)
که از بلاد بزرگ مملکت خود را یکی از دخترهای خود بخشیده و او که
تربیت اسبهای سلطنتی را با ... خوب نموده بوده سلطان
کمال ... فرزندی [crossed out] از او ... بوده ولی سلطان
مذکور مانند امپراطور روم که اسب مخصوص خود را از وزرا مخصوص
دوره شوری قرار داده بود اسباب تخفیف و تحقیر نوع بشر
را فراهم کرد خلاصه عدل و قدرت کامله الهی اجازه نمیدهد که بدون
جهت نوع بشر مورد ظلم و تعدی گردد اراده فرمود [crossed out]
که تنبیه و کیفری را ... که از سلاطین دوره دومان (چو) بود بتمام افراد (چو) برسد
[crossed out] اتفاقاً یکی از اعقاب همین مذکوره دارای حکومت نشین

بزاد

شده بود دوره دومان (چو) را منقرض ساخت و دوره دومان
(تسن) را بجای او مستقر ساخت ولی دوره دومان اخیر ظاهراً
در اوقات سلطنت خود همیشه پای از حد و نسب خویش [illegible] نمودند
بوده‌اند روزانه سلطنت ... این عهد [crossed out] ... از امپراطور
(ایوانگ) شروع میکند و شرح حکومت نشین های چین را
میدهد ... در زمان سلطنت (ایوانگ) دوازده حکومت
نشین بیشتر نبود خلاصه دادخواهی ملل همیشه منتظر دادگاه
روزگار است ... که سلاطین جور و غدار میشد یکی از
فیلسوفان را (کنگفوتسو) نام داشت کارش همیشه این بود
سلاطین را تربیت و تعلیم مینمود این فیلسوف در کتاب
مخصوص مطالب منظومه ملت را در حق سلاطین خونخوار و ظالم
نوشته بود جمع نمود فی الواقع تندی و اشعار مذکوره حکایت
و نقص سلاطین را ... خیلی ... است
اشعار مذکوره پس از آنکه مابین رعیت [crossed out] شیوع و انتشار پیدا نمود مردم را
بشورانید که از اشعار مذکوره در خصوص حرص و بی رحمی و اسراف

(ادِ لِگْمَ) که ذکر شد، خزانهٔ مؤثر و مفید بود و مردم را
نسبت بسلطان مزبور متنفّر و خشمگین نمود این سلطان نه این بود
و از کینه مردم غفلت داشت پس از برای جلوگیری فتنه و فساد
رعیّت غدغن فرموده افراد رعایا بیکدیگر صحبت ننمایند
سابقاً رئیس محاکمات تاریخی و علم هیئت صحیح دانسته خصوصیات
برج (فانگ) را ملاحظه نمود و پس از آن برج (شود) را
که مسیر شمس[3] و قمر بود و از روی این قواعد میتوانستند استنباط
نمایند که در برج بهار آفتاب در چه نقطهٔ آسمان توقف خواهد
نمود و همیشه نه روز پیش از وقت علماء را جهة فلاحت خبر
می‌نمودند و علماء نیز زاید بر آن مطلب را جهة سلطان منتشر ساخته و از
سلطان، فرمین نعمت و کمال صداقت تشریفات زراعت را فراهم
می نمود و قبل از اینکه مشغول به تشریفات بشوند این اطوار، رجال
و امیران مملکت سه روز را روزه میگرفتند و از این روی معلوم میشود
که چنین عمل زراعت خیلی اهمیت میداشته مخصوصاً بلحاظ
اینکه شاه را بجهة تشریفات قربانی ذات مقدس الهی بکار میبرند

از قو

از جهات مزرعه خواهد بود و جهة دیگر آن است که کشت[5] و زرع
زمین ثروت[7] مملکت را فراهم میکند علماء پس از اینکه خود را
حاضر و مستعد عمل زراعت میکنند به این اطوار استحمام مینمایند و پس از
آن قدری شراب بزمین ریخته قدری از آن شراب زمین بخشیده را
مینوشند و پس از آن، کمال احترام گاو آهن را بدست گرفته
خاک مزرعه را زیر و رو میکنند پس از آن رجال مملکت مشغول
شخم زدن میشوند عمل زراعت که تمام گردید سلطان قدری از گوشت
گاو قربانی میکنند و مابقی را برجال میدهد و گندمی که
از مزرعه حاصل میشود در انبارهای مخصوص میریزند و رئیس محاکمات
تاریخی تمام را بدقت ملاحظه می نمود چه گمان میکردند هرگاه غفلتی
در خصوص این تشریفات بشود مستلزم خشم و غضب خداوندی
خواهد شد و آنگاه رنجی در مملکت پیدا خواهد گشت [illegible]
اتفاقاً
را سلطان غفلت از این تشریفات کرده در همان اوان
قشون محاربه، وحشیان نموده منهزم و منکوب شدند
پس اهل مملکت تصور نمودند شکست قشون بواسطه غفلت

در عمل زراعت میباشد خلاصه اکنون در مدرسه ادبای
بکن مجسمه‌های سنگی دیده میشود که تعلق بعهد (سیرن و نگ)
دارد جانشین و ولیعهد سلطان مذکور (یو و نگ) نام داشته
این سلطان که بیشتر به بیهوده کاری و از اندرون بیرون نیامدن
بود بعدها به هر قومی معروف گشته در سال دوم سلطنتش
شط رودخانه زرد طغیان نموده کوه (کی) در سال مذکور
داشته‌ام خراب شد مالیات رعیت را بجهة مخارج سلطان
از برای ترضیه محبوبهٔ خود لازم داشت زیاد نمود شعرای چین بلکه
وزراهم از برای تنبیه سلطان مطالب هجو آمیز نوشتند
پسران عقدی سلطان که وارث حقیقی او بود محروم از همه
چیز گردیده با مادرش بملک تاتار روانه شدند و از آنها استمداد
خواستند و پسر صیغهٔ سلطان هستیا را بمنصب ولیعهدی
که تعلق بپسر دیگر داشت برقرار گردید در سال هشتم سلطنت سلطان
(شیو آن کنگ) رئیس ایالت (جنگ) رئیس معارف
و پس از اینکه محبوب انقلاب رعیت گشته بمورخ

(یوانام) داشت اظهار نمود که خانوادهٔ سلطنتی خیلی ضعف پیدا
نموده آیا حتماً انقراض آن میرود تا ... مورخ در جواب
گفت خانوادهٔ سلطنت نزدیک انقراض است عنقریب
برقهای وحشیان شمالی برافروخته خواهد شد و آن وقت کسی دیگر
نمیتواند جلوگیری آنها را بکند القصه سلطان که همیشه از هر کس
همکاران خود میترسید مخصوصاً بملاحظه اینکه پسرش رابطه کینه
که داشته محرک و مهیج آنها گشت قشونی حاضر نموده آنها را مرعوب
در وقت نزدیک شدن خطر آتش را روی اراضی مرتفعه روشن
نمایند اینکه هر یک از صاحب‌منصبان اما کی محاله بکمک سلطان
بیایند خلاصه روزی بیکه حرکات جنون آمیز اتش در حضور
همیشه در پیش مردان عزیزداری دارد اینکه درجهٔ اقتدار و هیمنه
خود را بمردان ظاهر سازد محبوبهٔ سلطان مصدر همه جور حرکات
زشت گشته بفکر اینکه از خندیدن او استهزا هنوز خطر نبرده
بود که سلطان از برای اینکه محبوبهٔ خود را از زمین بکشد
در فرسنگ دور اماکن مرتفعه آتش روشن کردند اینکه صاحب‌منصبان

بخیال اینکه سلطان دچار خطر شده بمداد دو باینه مجوسیه چون
حرکات و (مانوز) دسته جات قشونی را بی فایده دید شروع
بخندیدن و استهزا کردن نمود سلطان نه فقط یکدفعه در برابر رضیه
فاطمه مجوسیه خود عکس خود را گول زد بلکه مکرر سرزنشهای بیجای او را
مورد استهزای او بود و شخصاً خودش خلق داشت در اینکه مجوسیه اش
محفوظ از سخریه سرزنش کرد بالاخره همخصان و قشون [illegible]
نسبت بسلطان متنفر و مشمئز شده طولی نکشید طوایف
را [illegible] (مجتمعاً) مانند سیل داخل مملکت شدند چون خبر
خبر قشون سلطان دادند غالب سرزنشها از ترس اینکه مبادا دوچار
غضب سلطان گردند اقدام در آمدن نمودند لیس سلطان بواسطه
نرسیدن قشون کافی معرض هلاک در آمد خدمه جماعت تاتار
مجوسیه سلطان را ربوده و غنایم زیاد برداشته مملکت را نهب و غارت
نمودند در این دوران بعض از روسای ایلات رسیده جماعت
تاتار را از خاک خود بیرون کردند غلبه و اسم روسای مذکور
باندازه جلوه کرده از آن تاریخ بعد استقلال سلطنت پیدا

نمو

نمودند مطابق مورخات و منه در سال ششم سلطنت سلطان مذکور
کشو [illegible] ابتلا [illegible] اکثر چنانکه در منظومات چین شرح آن
داده شده است و نیز در همان منظومات شرحی در خصوص سلطان
و مجوسیه اش (دوباش) مسطور شده ضعف سلطان از برای [illegible] خاطر
ملکه و حرکات لغو خواجه های اندرون تماماً در ذیل اشعار ذیل نیز
مشروح است و ما بعضی از ترجمه آنرا ذیلاً مسطور میداریم
ای سلطان املاک دیگران را تصرف مکن و اموال آنها را تصاحب مکن
سایر پیشه کار را از میداری مردمان بیگناه را متهم مکن و آنها را
در آتش میانداز ولی مقصرین را آشکار مکن و اختیار را
[illegible] زن [illegible] دادن [illegible] تورا فراهم مکنید
گوش بنصایح و پندهای بیغرضانه نمیدهی تا زمانیکه این زن
شغل حکمرانی است خواهد کمال استقلال و اقتدار را دارد
خدمه در این دوران ستاره قطب (جدی) روبه افول و غروب گذاشت
[illegible] ولی معذالک انصداد دیگر [illegible] سلطنت نمودند
اتابک گذارشات دیگر از زمنه اخیر جز انقلاب و اغتشاش و انواع

و اقسام چراغ و قیت نقش و جنگهای دائمی چیز دیگری نبود
نیتوان گفت که این اوقات اوضاع مملکت چین شبیه با اوضاع
مملکت عهد وسط فرانسه بود طولی نکشید که (لیک و اهک) پسر
(لیو انگ) را با تفاق آرای روسای مملکت سلطان نمودند
این سلطان دیوانخانه خود را در شهری قرار داده که واقع در ایالت
(هونان) بود و دیگر را دیوانخانه شرقی نامید و دیوانخانه
غرب راه را پایتخت که در زمان سابق بود یک از شاهزادگان
واگذار نمود و شاهزاده مذکور را بلقب فدیو ملقب ساخت
یعنی آنکه جلوگیری از سرکشی «» را بنماید بهمین شاهزاده امر فرمود
که نگهداری ظرف بزرگی که شرح بخشیده شهر مذکور راه پایتگاه
سلاطین بوده حکایت نماید و در ایالت سلطان چین را سلطان
فلک نام نهادند این نام تاریخی را در سنه ۹۷۶ در ایالت (چاپیسی)
پیدا نموده از لقب سلطان فلک که به (لیک و اهک)
داده از جا خوب میفهمانند که این لقب را باز سلاطین چین
نیز میداده‌اند چونکه در عصر همین رسم شایع بود ولی اگر بر تشنیم

که در بعض نقاط تاریخ چین سلطان را پسر آسمان نام نهاده از
اعتبارات آن شاه خلاصه ممکن است که در بعض موارد سلاطین چین این
قسم القاب را داده باشند ولی غالباً مورخین انگلیسی را در
اینهٔ تاریخی پیدا نموده از خلاصه مورخین چین شاهزاده (لسن)
را که بلقب فدیو ملقب شده بود مورد ملامت ساختند بملاحظه
اینکه قربانی را که این طورها به جهة ذات تقدس برده کار بنماید
اولیکن همین مورخین که در جستجوی جهات تنزل دودمان
(چو) میباشند تمام الضعف و عدم کفایت (لیک و اهک)
نسبت میدهند مشتاقی که از اراده‌ها که به (لیک و اهک) میگیریز
تغییر دادن محل حکومت میباشد بواسطهٔ این تغییرات اوضاع
مملکت مطلق العنان گشتند و اصل و فروع مذهب مملکت و علوم و فنون
و غیرت عموم زایل و انعدام الاثر گشت خانواده‌های بزرگ محترم
که در ایالت (چانسی) زندگی کرده بودند نخواستند بدیوانخانه
شرقی مهاجرت نمایند بدین لحاظ خانوادهٔ سلطنتی بی اقتدار
و استقلال گشت در زمان سلطنت (لیک و اهک) خانواده‌ها

و کسوف های متعدد (حادث شده) را تماماً در صفحات تاریخ نگاشته اند
شکی در صحت وقوع آنها نمیتوان کرد مگر آنکه در اثبات آنها از ازمنه وقایع
دیگر از تاریخ ممالک را در دست نگاشته‌اند ولی دلیلی که میتوانیم از
برای آن اقامه نمائیم این است پس از آنکه رشته وقایع تاریخی
بدست آمد نیز آنرا از برای شناختن وقایع بدست مورخین و
تاریخ نویسان آینده حکم حرکت وضعی زمین را پیدا میکند یعنی
همین طوریکه حرکت وضعی زمین تولید شب و روز را میکند اوضاع ممالک
و دولت بر طبق یک عادت مردم مینماید چند نفر از علمای اروپ(ا) ولی
عرضی در خصوص رصدهای هیئت دانهای چینی در خصوص کسوف
و خسوف نموده از جمله [illegible] و کسینی فرانسوی
که (پنگره) نام دارد تمام کسوف و خسوف هزار سال قبل را در صفحه یعنی
ساخت تمام زمانهای کسوف و خسوف، زمانهائیکه در تاریخ چین است
مطابقه مینماید فرقی نمیتوان در طریقه رصد کردن طرفین گذارد
این است که (پنگره) در [illegible] هزار سال که تمام سال کم
میآورد و این اختلاف گری بواسطه آنستکه تاریخ از [illegible]

نقطه

نقطه شروع را صفر قرار میدهند و دیگران نقطه شروع را
یک قرار میدهند خسوف آفریقا علمای دانشمند برحسب عقیده
(هرودوت) پیدا نمودند اسباب متارکه جنگ طوایف (لیدی)
و طوایف (مد) شد در صورتیکه جنگ مذکور در زمان سلطنت
(سیاگزارس) سلطان ایران وقوع پیدا نموده معین است در صد
خسوف مذکور خالی از شک و شبهه باشد زیراکه در تمام نواحی
قطعه آسیا خسوف مذکور هویدا بوده ولی چون از بناهائیکه رصدخانه
های (چین) نسبت بخط نصف النهار (۶۰) درجه فاصله دارد
لهذا خسوف مذکور در ساعت نه و نیم هویدا گشت در صورتیکه
در (چین) ساعت سه و نیم خسوف مذکور هویدا گشت تطبیق
اوضاع فلکی ممالک مختلفه بجهة تعیین ازمنه تاریخی خالی از فایده
نیست مخصوصاً بملاحظه اینکه روابط جنسیت و شخصیت را مابین
ملل مختلفه ما هویدا میسازد و از این رو معلوم میشود [illegible] ملل مختلفه
نسبت بیکدیگر به اندازه است ما الفقره میکنیم خلاصه تاریخ عالم
مرابط و مشابهتیکه در [illegible] پیدا می نماید بدون

آن عیتر کرده در دوره سلطنت (هوینگ) والی (تسین) رئیس
انجمن حکام مملکت چین در اوقات معین آنها را بمجلس دار الشوری
سلطنتی و هر یک از آنها را از وزرا طرف حکومتی مینمود در موارد
مهمه و مؤتلفه مشورت میکردند رئیس مجلس به نیروی هنرمندی و کفایت
که از وزرا یکی (کهن تسو) نام داشت اقتدار بزرگی با این
همسران پیدا نمود حکومت نشین این حاکم از هر جهت منظم بود صنایع
و علوم و تجارت در آن نقطه کمال ترقی را داشت دیوانخانه او
خیلی باشکوه و کامل و محل بود مردمان، کفایت امید این را داشتند
مستخدم حکومت خواهند از این رو معلوم میشود امورات
حکومتی در تحت قاعده و نظم بوده مطابق کتاب مقدس ساینه چین
حاکم (تسن)، حاکم (تسیی) محاربه سخت نمودند در این محاربه
حاکم (تسن) مغلوب گشت تقریباً شش سال از این مقدمه
گذشته (مولگف) حاکم (تسن) دنیا را وداع گفت
جسد دفن در [illegible] رئیس محاکمه مذکور حادثه اتفاق افتاده، کنون
در مملکت چین اتفاق نیفتاده و از این حادثه معلوم میشود که نوع جنون

دلجمعی

و سبعین عادت دیرینه وحشیان، دیه نشین بود در نواحی
غربی چین هم پیرا گشته بود و مقصود از حادثه مذکور در اینجا
این است که صد و هفتاد و هفت نفر در وقت دفن (مولگف)
خود را هلاک نمودند مخصوصاً چند نفر از آنها مأمور کشتن خود شدند
تا آنکه حاکم را در عالم دیگر شایسته نمایند پسر حاکم متوفی را، بعد
دستور طلب داشت، چند برزنجیر شده [illegible] نیز با یک سپردند
ب کین مملکت عزاداری نمودند و برنه زاری [illegible] به آواز او تقال و تطیر
میز ذکر اطاعت نموده اسباب وحشت تمام خلق گشت در
کتاب ([illegible]) عبارتی نیز مسطور است که صد و هفت
نفر را با سلطان دفن نمودند (چودسو) میگوید که در آن اوان
دولت ابداً اطلاعی از این قبیل اتفاقات نداشت و بعلاوه حکام
هر کدام مستقل و از ادای مخصوص داشتند بدین لحاظ بوده که قتل نفس
و هلاکت مردم بدون ترس و محابا بشده و این رسم و عادت
بین مردم گشته بود و [illegible] بخت بلکه هیچ سلطان و هیچ حاکمی در صدد
جلوگیری آن برنمی آمد در اثر همین سال مردمان (تسن) از [illegible]

لشکر و کشور را جمع نموده تا اینکه با اجماع و اتفاق آنها [illegible] آن منصب جلوس
بسریر حاکم مذکور گردد بر حسب عقیده (دکوینی) مورخ و کشیش
فرانسه عادت وحشیانه را که مذکور داشتیم از طوایف تاتار غربی
بخاک چین سرایت کرده معلوم میشود که طوایف تاتار غربی تاتارهای
شمالی اختلاط و نقل مکانی داشته‌اند چه تاتارهای شمالی چنانکه سابقاً مذکور
داشتیم مدت زمان زیادی در مملکت چین بوده‌اند از این
عادت وحشیانه صورة خوش هست بعادت وحشیانه
طوایف (سیتیت) داشته‌اند چنانکه ([illegible]) مورخ بزرگ (هارودت)
دانشمند در کتاب تاریخ خود میگوید که پس از مرگ یکی از سلاطین
مملکت (سیتین) یکی از زنهای حرم محترم را یکنفر ساقی و یکنفر
آشپز و یکنفر جلودار و یکنفر مشیر و یکنفر مستحفظ اطاق
همسایگان آن بخاک بسپردند بلکه اسبها و یک مقدار کلی از اشیاء
بسیار گرانبهای البته [illegible] را نیز داخل قبر نمودند بلکه این عادت وحشیانه در نزد
در بعضی از طوایف آسیا که هنوز آلوده باین اعتقادات و خرافات هم
باشند [illegible] موجود است ولی گویا این عادت با [illegible] داده است

چینیها خیلی منافی است میتوانیم بگوئیم که فقط تحفه بوده که از جای
دیگر باینجا فرستاده شده بود و مطابق همین تحقیقات معلوم میشود
که قبل از این ازمنه و قبل از (کونفوسی فیلسوف) روابطی بین
مملکت چین و طوایف غربی آسیا موجود بوده بهمانطوریکه عادات
وحشیانه طوایف غربی در چین سرایت کرده همانطور خیالات
فیلسوفانه و مذهبی [illegible] نواحی غربی نموده حال نتیجه هم بدانیم چینیها
که در زمان [illegible] دفن (موگنگ) چه چیز بوده که بر خلاف عادات
مملکتی رفتار نمودند گمان میکنم که سابقاً (موانگ)
در مغرب چهارصد سال قبل از این اسباب فتح باب خیالات
مردمان مغرب شده [illegible] چنانکه در همان اوان در صدد فتح
و تصرف خاک چین برآمدند در [illegible] حاکم که مایه تمدنی از برای
استقلال [illegible] خود [illegible] اشتند معلوم است که این
ترتیب تمدن و تربیت چینیها از سبب آن نخواهد رفت مگر اینکه
استعداد حربی و نظامی جنگجویان امروزه باشند که جلوگیری
از نور علم و تمدن بنمایند تمام تاریخ چین که مانند خود عالم قدمت

دارد ثابت این مطالب را نمایند یعنی میفهمانیده طوایف
وحشی الطبع ثروت چین را بپرچینها ریختند همانطوریکه (قاروس)
جذب آب شطوط در رودخانه شرا مینماید و بطرف آنها رسیدن
دارند همانطور ملت چین طوایف را بقصد سرکشی می‌آمدند وحشی الطبع
و مجذوب خود ساخته ولی فقط چیزیکه باعث تغییر عقاید
مذهبی، بعضی چیزهای دیگر از خارج نفوذ در مملکت نموده و مقبول
اشخاص گشته در علم و بینش و آگاهی و دانش مسلم بوده از این رو
معلوم میشود کوشش و سعی مبلغین از مغرب بخاک چین رفته و
در صدد القاء و توطین عقاید جدیده بمردمان چین میباشند نهایت
ولی نتیجه میباشد رجب اقتضای انقلابات و نافذ شد
مملکت در این از منه تاریخی لازم بوده آدمی در اینهائی بجهت
هراسی خلق و برطرف نمودن ظلمت جهل و شوائب آنها
برگزیده شود صورةً ممکن است اقتدار و نفوذ این قسمت معتقدین
جلوه و بروزی داشته باشد ولی هر آنها عاقبت در لمآل
بی جلوه و بروز نخواهد بود زمانیکه بزرگان معتقد است وصفا قدیم را

آیینی

فراموش کرده میکنند که نسبت باینها حفظ حقوق مردم را
بنمایند یعنی زمانیکه افراد ملت در مکر جاه طلبی و تن پروری
و منافع شخصی میباشند چند نفر از جانب پروردگار مأمور شده
جماعت مذکوره را براه حق بطلبند مثلاً دو نفر از بزرگان
(لائوتسو) و (کنفسیوس) بوده از بی نظمی اوضاع مملکتی ملول و
متنفر شده لهذا در صدد معالجه آن برآمدند ولی چون اصل
و قواعد آنها مختلف بود نتایج کار آنها نیز باهم فرق داشت یعنی
دستور العمل (کنفسیوس) دستور العمل نوده مناسب و مفید بحال
رعیت بود ولی دستور العمل (لائوتسو) بملاحظه آنکه خیلی زاهدانه
بود بحال رعیت منافات داشت عقاید (کنفسیوس) روز بروز
اسباب ترقی اوضاع حکومتی و مملکتی گشت در صورتیکه
عقاید (لائوتسو) اسباب ترقی مراتب روحانی و تنفر
از شئونات دنیوی و تتبع حال فقرا و ضعفا گردید چنانکه
بوسیله همین عقاید صومعه‌ها و خانقاه‌های متعدد در مملکت تأسیس و باز شد و در صوامع و معابد
مردم مشغول ریاضت گشته اسباب حیرت دیگران

مردم نگردد خلاصه (لائوتسو) روز چهاردهم ماه نهم سال ششصد و
چهار قبل از میلاد بنا به روایت چهارصد سال قبل از (کنفوسیوس) در حالت
(انسوی) متولد گشت مردمان آن دانشمند حکیم عقاید او را بصورت
مذهبی درآوردند بلکه بی اندازه هم قناعت نکرده وجود او را وجودی الهی و فنا ناپذیر
تصور نمودند بعبارت اخری مرتبه ربوبیت از برای او قائل
شدند پس بنا بمصلحت اشکال مختلف در عهدهای مخصوص ظهور و بروز هم میرسید [illegible]
[illegible] که عقاید (لائوتسو) را بصورت مذهبی درآورند
بقبول ربوبیت او ناچار و لاعلاج بودند زیرا که عقاید مذهبی
محتاج بیک شخص الهی میباشد تا بکمک [illegible] آن عقاید
گردد ترجمه بدیهی و فوائد از کتاب آن حکیم دانشمند نموده‌ایم
بواسطه [illegible] دارد توضیح [illegible] اگر بعضی مطالب آن بنظر
[illegible] رسیده [illegible] آگاهی [illegible] قدری از بیانات آن را
مذاکره مینداشتیم پس اکنون جز در شخص خود حکیم دانا [illegible] از
صحبت دیگری نمیکنیم فایده [illegible] مرا [illegible]
[illegible] قبول کرده اند [illegible] نمیدهیم ولی حال شفقت

[illegible]

و هنگامیکه از کلمات آن محض دلسوزی به بنی نوع بشر پدید میشود
مخفی نمیداریم چنانکه همین حالت در کلمات (بودا) پدید میشود
تقریبا ششصد سال طول کشیده و در همین کلمات شفقت آمیز
۲ــ [illegible] آمیز حضرت عیسی بمردمان [illegible] دارد اظهار نموده و ما
این قبیل مطالب را در فصلیکه شرح معاصرین را میدهیم بنظر
میداریم پس اجمال تصرفاتیکه حکیم دانشمند باوضاع و [illegible]
مملکت داده اظهار مینمائیم مطابق خبرهای مختلف پدر (لائوتسو)
یک نفر مرد دهاتی بنام [illegible] و خودش [illegible] زن هشیار
نکرده ولی بعد یک زن دهاتی را [illegible] سال عمر کرده بعقد [illegible]
خود درآورد اگر گوش بحرفهای علمای الحکم بدهیم منقول است [illegible]
او صنایع [illegible] و دولت بر حالت (لائوتسو) میشود مادرش در لحظه
[illegible] در [illegible] شده [illegible] سال در بطن
مادرش [illegible] طول کشیده [illegible] حمل آن [illegible] عدم رضایت
[illegible] شده [illegible] در [illegible] میشود پس [illegible] او را بیرون
کرده مجبور گشت [illegible] زمانی در بیابانها سرگردان و بی منزل

باشد بالاخره در زیر درخت آلوئی نشسته و پیری زائید
که موهای سر و موهای ابروانش تماما سفید بود لهذا اسم از درخت
آلو او را موسوم نمود ولی چون دیر گوشهای طفل خیلی دراز بود
درخت آلوی گوش دراز هم نهاد ولی مردم از موهای سفیدیکه آن طفل
در سن کودکی داشت تعجب نمودند بدین لحاظ او را (لائوتسو)
نامیدند یعنی طفل پیرمرد برحسب احادیث و اخبار چینیها
(لائوتسو) قبل از خلقت عالم وجود داشته یعنی حقیقت آن از نور
پروردگار سرشته شده اگرچه (لائوتسو) در اعصار متوالیه باشکال
مختلفه متشکل شده ولی از تولدی که از برای او تصور شده تکرر داده
وسعت آسمان و زمین را وسیعتر نموده و صورت آن را باشکال
مختلفه درآورده و مأخذ تمام تقدیرات این عالم را از آب و گل
قرار داد برحسب روایات قدیمه چینیها (لائوتسو) همیشه
که تولد او قبل از تشکیل یا قبل از اجتماع و تکوین اشیاء صورت گرفته بلکه
تشکیل عناصر بسیطه و غیر آلیه بواسطه وجود او بوده و در وقت
خلقت عالم در وسط اقیانوس ایستاده و گاهی در فضاهای غیر

متناهی صعود نمود ولی چون صرف نظر از مطالب واهیه مربوطه این
حکیم دانشمند است و نسبت میدهند تماما هم برسیم که این حکیم
خیالاتی نبوده و هیچ خودنمائی ننموده یعنی ابراز اعجاز و چیزهای غیرطبیعی را
بخود نسبت نمیداد چیزیکه راجع بحیات او باشد در دست
نداریم چون حکیم دانشمند پایتخت را گذارده و مورخ دودمان (چئو)
گشت کاریکه از برای او معین شده یعنی تاریخ نویسی اسباب تشویق
او تحصیل گشته بدین لحاظ اطلاع کامل در تاریخ و عقاید مذهبی
چینیها بدست آورد همانطوریکه در استهلال بعض مطالبی که در تاریخ
فروگذار شده مجازیم همین طور میتوانیم بگوئیم که شغل کتابداری را که
مدتها سلطان به آن حکیم داده بملاحظه آن بوده که حکیم بجای عقاید
نویسندگان قدیم را از روی کتب کتابخانه دولتی بدست آورد
در صورتیکه میدانیم چون در آن ازمنه اختراع چاپخانه هنوز
نشده بود چاره دیگری از برای کسب اطلاع از مطالب تاریخی
بیشتر نبود علاوه جای شبهه نیست در اینکه دانشمند بزرگ از
نوشتجات متعلقه بهند نیز آگاهی پیدا نموده و در تصنیفات

غالباً از وقایع و

د، تبلیغات او که در شرق هند [illegible] گفته میشود بر حسب تحقیقات
دانسته‌ام مدارکی که از خارج نموده‌ام و در خود این رساله نمایش دهم عقاید
برهمنان را که بود او در چهارصد سال قبل در هند ترویج نمود
در چین نیز سرایت کرده مطابق بعضی روایات دیگر (لائوتسو
بمغرب چین مسافرت نموده پس از قرائن میفهمیم که اطلاعات
(لائوتسو) و سایر مذکوره بوده مسافرت لائوتسو بخارج دول چین
است حکیم و فیلسوف چینی بخارج کرده باشد جهت اینکه مسافرت
معلوم است و حقیقت یعنی همان جهتیکه اسباب مسافرت فیثاغورث
بهند و افلاطون بمصر شد ~~همان جهت~~ (لائوتسو را هم نیز مسافرت
بمغرب چین واداشته بجهت تحصیل کمال و معتقد شده بود بنقاطیکه ~~[illegible]~~
خوب‌تر و فراهم نمودن نوع بشر سعادت و منتهای آمال مردمان
بزرگ میباشد جهت و محرک آنها همیشه همین جهت نه بمسافرت و جهانگردی (لائوتسو را
از سفر بمغرب نگاشته‌اند از این رو معلوم میشود که کتاب خود را
قبل از مسافرت نگاشته عقاید عبری را در خصوص الوهیت نشده
و کلمه (ژهوا) راه از اهرام [illegible] بلستان در احکام [illegible]

بکار

یاد گرفته در آن کتاب رقم نوشته است عین مدارک دیگر را
و لائوتسو از گذشت متعلقه بخارج مملکت نگاشته مطالب
بوده و در خود مملکت چین نفوذ پیدا نموده بود گویا تمام این مطالب
در کتب کتابخانه دولتی درج گشته و از روی آنها استنساخ این مطالب شد
[illegible] اگر در نظر داشته باشیم در کتابخانه (چو) مدتی در ایالت
غربی چین مستحفظ [illegible] بوده پس از آن بجنوب رودخانه (هوانگ هو)
منتقل گشت چون پیدا است مورخین او [illegible] مسافرت که
بعد نکرده (کوئن لون) رفته کتب خود را در کتابخانه دولت
(چو) گذارده از قرائن مذکوره معلوم میشود حکیم دانشمند و مدتها
شغلش کتابداری بوده و مدارکی که از مغرب چین سرایت کرده
تمام را جمع نموده ولی چیزیکه مسلم است بنقطه نقاط
غربی چین است و پایتخت سلطان و حکیم دانشمند و مورث
خانواده است شده است [illegible] اگر [illegible] پس از مرگ والی
(لیتسی) بطور یقین اشتباه و خیال تصور گردد بوسیله
شرح عقاید (لائوتسو) رفع شود کتاب (لائوتسو) [illegible] متعلق ششصد

سال قبل از میلاد مسیح دستگیر و مسلّم تمام مورخین چین میباشد بعلاوه
شیوه کلمات آن از حیث صورت و معنی بهتر از همه خوب و
مرغوب میباشد گویا [illegible] در حدود سال قبل از میلاد [illegible]
[illegible] حکیم لوتسی تألیف نموده [illegible] بوده پس از اینکه ما آن کتاب
را ترجمه کردیم انجا استنباط نمودیم که ابهام و پوشیدگی آن بواسطه
این بود که کلمات آن بطور غیر منظم نوشته شده بود و بعلاوه تقریر
مکرر و اصطلاحات مخصوص مطالب [illegible] گردیده این شیوه شیوه تمام حکما
و فیلسوفانی است که در ازمنه قدیمه تألیف و تصنیف کتب
کرده اند بعلاوه بصورت اختصار بتلامذه خود تعلیم مینمودند و بعدها شان
بطول زمان تفسیرها و حواشی در اطراف آن مینگاشتند خداشناس را
و قدمای چین پرستش میکردند موسس مکتب عالم [illegible] میدانستند کلمه چینی هذا
مطابق است با کلمه یونانی دلالتین آن ولی علمای اروپا که
در اطراف آن فکر شده از مطابق است؛ علمای اروپا که
اهل شرق معتقد هستند که هستند بعد از آنها توسط کلمه
دینی نهایت است؛ اهل مغرب کرده دانسته اند این طور اعت

تمام ...... اعتقادشان این بود که روح را باید منزه از آلایش و علاقه
جسمانی نمود کم کم این عقیده برحسب روایات مورخین عهد ما
عتیق (زردشت) بوده چه ظهور زردشت (زردشت) اسباب
شده است این عقاید در آسیای شرقی و مرکزی انتشار یابد
پس از اینکه بطول زمان تحریف شده [illegible] سرنوشت عقاید
عتیقان گشت که از نتایج خوب آن سپس ابتذال و انزوا بود
چه که ابتدا در خاک هند بروز و ظهور رسیده نمود از آنجا
بتدریج نفوذ در چین و ایران و (کلده) و آسیای صغیر و تبت
و بعدها در اروپا نفوذ نموده بر آینه اگر عقاید و مذاهب ملل مختلفه را تقریباً
باهم شبیه نمودیم بنابر اسباب حیرت شو فرس و این رساله گنجایش
این را ندارد که در تحت استدلال نماییم پس فقط قاعده تشریح یکی از
عقاید (مدوتسو) ینانیم این حکیم دانشمند در برابر مؤثر عالم
معبود و صورتی قائل بود و هیچ تصور میکرد حقیقت انسان
از آن معبود میباشد پس از اینکه انسان از علایق دنیوی
برتنبت [illegible] سرچشمه خود معاودت خواهد نمود و نیز میگوید تمام موجودات

با آن مطلب را

های کلی و نظر هر الهی میباشند یا در فصلی که کتاب حکیم دانشمند
که گاه از طریقهٔ خلقت اجسام مادی مینماید مخصوصاً در این فصل کوششهای
حکیم دانشمند را از برای تحصیل و کشف حقیقت اشیاء ملاحظه مینمایند عدم
قدرت و قوه او را نیز از برای تحقیق و کشف آن می‌بینند ابتدا اثبات
مینماید که تمام اجسام و موجودات عالم حتی کرات سماوی و غیره
از یک عنصر اولی مخصوص انشاء و ایجاد شده‌اند و در بدو خلقت موجود
بوده چه قبل از خلقت موجودات و کرات در این فضای غیر متناهی
چیز دیگری موجود نبوده و جز ذات اقدس الهی ذات و حقیقت
دیگری تصور نمیشد چون خواست اسمی از برای او وضع نماید
و عاکره و جامع صفات دانسته او را یکی از صفات مخصوصش
یعنی (آتو) و بمعنی عقل کل میباشد موسوم ساخته
در رساله حکیم دانشمند چیزی راجع به اسباب حیرت عقیده او
و ذیلاً مسطور میداریم بزرگترین عالم ذات مقدسی است و عنصر
اولیه قبل از خلقت تکثیر موجودات و اجسام را برداد چون
نمیتوانم اسمی از برای ذات آن پیدا نمایم یکی از صفاتش

و عقل کل میباشد او را موسوم مینمایم در یکی از فصول کتاب
(لائوتسو) و توضیح حقیقت اشیاء را مینماید عقیده چینیها را در
خصوص الوهیت تماماً مرقوم داشته است ولی ماخذ آن عقیده
از اینها اخذ کرده شرح عبارت ذیل تعلق بهمان کتاب است
عیناً مسطور میداریم عقل کل واحد را خلق نمود و واحد عدد
دو را خلق نمود و عدد سه را خلق نمود سه تمام موجودات
عالم را خلق کرد تمام موجودات از نوع اناث یا خود است
و حاوی نوع ذکور میباشد فیلسوف دانشمند در همین کتاب
گفته است آنچه را حکما گفته‌اند من میگویم خلاصه شرح عقاید که
در رساله دانشمند مسطور است طریقه استدلال و اثبات آن
در این کتاب گنجایش ندارد در کتب فلاسفه یونان قبل از
ارسطو عبارات تشنیع عبارات مسطوره در آن کتاب پیدا
نمینماید و نیز در خصوص عقاید اینکه آگاهی از عقاید فلاسفه
هند دارند آن عقاید را بزودی خواهند شناخت صدق اعلی
عقیده راجع به تمام خیراتش اختیار میشد در آن کتاب

نیز توضیح میشود شدگی که از عبارات (لائوتسه) و فعلی از آن بحث
منیت از این قرار است (عقل کلّ ذاتی است غیر مادّی و غیر
حادث) و نیز میگوید که تمام موجودات بمبدأ خود معاودت
مینمایند عقیده تناسخ مذهب بانیان هند نیز در آن مسطور است در
همین رساله مرقوم داشته است که اشخاصیکه معرفت بذات الهی
دارند پیدا میکنند از و نیز ملحق میشوند بمبدأ اصلی؛ بی معاودت
مینماید هر کجا نه چند دهند؛ بی تمیز فرازین کرد؛ آنکه معرفت
بذات الهی خویش پیدا کنند خلاصه اصول مذهب را در کتاب
(لائوتسه) خوب ملاحظه کنیم بعد و نیابی حیرت نمود اگر
مریدان (لائوتسه) مانند سایر مردمان شرق از اصول و قواعد
مخصوصه مطابق قوانین منطقی نتیجه بدست آورده در بعضی
با عقاید مخصوص آن فیلسوف مذهب و طریقه تشکیل داده اند شد
پس از آنکه اعتقاد کلمه پروردگار شده و اعمال خوب را وسیله
رسیدن لعالم بی بسیاری دانستند آنوقت معلوم است که
اشخاص پیدا میشوند از مردمان نادان و کم خرد و ... ورا

را ...

میشود فرق ما بین عقاید (لائوتسه) و (کنفسیوس) ~~موجب~~
بوده همان چیزهائی است که مذکور داشتیم بر حسب عقیده چند نفر
از کشیشها و بعض نویسندگان دیگر کلمات (لائوتسه) و حکمای
اهل شرق مبنی و مأخذ طریقه علوی را تشکیل داده اگر این رساله
کمی تأمل داشت که تمام عقاید (لائوتسه) را مسطور داریم بر آن نیت
بحکمای خود معلوم بشود که اصل و قواعد مذهب علویان در آن
مسطور است ولی فرقه طریقه عالیه علویان ندارد این
که تمیز صانع و مصنوع خالق و مخلوق درست در کلمات حکمای
شرق داده نشده اگرچه در کلمات حکمای علوی باز در بعضی موارد
جهت اختلاف دیده میشود لکن اگر بطور تحقیق ملاحظه کنیم بر خلاف
عقاید اهل شرق حقیقت ذات خود را حقیقت معرفت متباین و
اختلاف بکمال ... خلاصه (لائوتسه) هر چیز در آن فانی
شده روح و جسم همیشه متحد نه چیز تکیف تشکیل اسباب روحانی
خود بر دارند و چنان بمراتب ~~...~~ جسم خود بر دارند
آنکه بملکوت اتصال یابد گردد از این رو مفهوم ...

الحق خیلی سخت و صعب الاجرا است میگویند خیلی شباهت بدستور
العملهای (پیتاگور) حکیم یونانی دارد ولی گویا این تشبیه
بی مناسبت و بدون وجه شبه باشد اگر آن را با مقالات عقاید
(استوئیسین) تطبیق نمایند وجه شباهتش بیشتر باشد بواسطهٔ
عباراتی که ذیلاً مسطور میداریم معلوم میشود که آن دستورالعمل
بکلمات انجیل مقدس نیز خیلی شباهت دارد آنجا که گفته شخص پرهیزکار
دل سخت نخواهد قلب خود را مانند قلب سایر مردم تربیت
مینماید با اشخاص پرهیزکار باید کمال خوبی سلوک نمائیم
با مردمان فاسد العقیده همان طوری هم سلوک نمائیم که با مردمان
پرهیزکار سلوک مینمائیم با مرد صادق و نیک فطرت باید
از روی صداقت و نیک فطرتی رفتار نمائیم با شخص کاذب و
دروغ گو هم همان طوری رفتار نمائیم که با شخص صادق و نیک
فطرت رفتار میکنیم شخص پرهیزکار در عالم کمال راحت
از زندگی میکند و اگر دغدغه ای بخاطر راه دهد از برای آسایش بنی نوع
خود باشد تمام کلمات (لدوتسو) دارای معانی شیرین [illegible]

اندازه

اندازه عمق مثال و قرآن خود باشد درجه اشعات عالم را
بطبع حقیر و پست شمرده مریدان و تلامذه او بدرجه ای اهمیت
باین کلمات میدهند که تمام آنها را از اسرار میدانند خلاصه
فیلسوف چینی در هیچ موردی صلاح حال ملت را
فراموش نکرده چون در عصر او فتنه شد و اختلاف بسیار در میان
(چینیان) بظهور پیوست لهذا از سیاست امور خیلی نفرت
پیدا نمود و همیشه در رساله خود مردم را بقبول اخلاق و آداب
ساده قدما دعوت میکند و نابودن ترقی علم کمال پرهیزکاری
در مردم پیدا میشد تکلیفات او در دادن کمتر از تکلیفات
(ادوسو) مصنف فرانسوی نخواهد شد در صورتیکه در آداب و اخلاق
کمال شباهت را با آنها دارد و همیشه ورد زبان او این بیت
بود پرستش ذات عالم و [illegible] در زوایای [illegible] و دقایق
متواری گشته رفتار میکرد (لدوتسو) اجمال مردم پیدا اگر
از عادات رذیله اسلام منع نماید اگر ملت دچار گرسنگی
و در نظر [illegible] جهت آن است از یاد ما یات تحمیل گردیده

اگر لکا هزاری ملت دامر لکی است جهة آنست که هرکس از افراد
آن را بیش از اندازه کار رجوع نمایند پس جهة ترکیب آن هیئت
فقره میباشد و هر آینه اگر ملت بمرگ خود راضی است بجهة آنست
که تعیین معاش [illegible] خیلی مشکل است جهة تحقیق این مطلب
لازم است که فیلسوف دانشمند علیاً بر بحث های [illegible] اش [illegible] نموده
و تمام رابطه بی نظمی امورات حکومت بیهوده گمان کرده
دستورالعمل ها [illegible] را داده مخصوصاً در خصوص ذات [illegible] از سرمشق
خود [illegible] سلاطین کرده عرض میباید چنانکه علیاً در اصل
ترجم کتاب آن نوشته است و اینکه ذات [illegible] لازم
سلطنت سلاطین میباشد استعداد نظامی و سختگیری و تعدی
بر رعیت را اسباب [illegible] آن تصور کنند چنانکه میگویم
که بعضی از روی ظلم و تعدی سلطنت میکنند اقتدارشان ترقی
بلکه یک روزه خواهد بود الحاصل (مدوکس) کمال سعی در رعیت
حفظ صلاح و منافع رعیت را می نمود زیرا که آگاهی بحالات
و بحث های رعیت [illegible] داشت و بعد [illegible] است و بحث

[برای او]

[بدون]

سلاطین و رابطه تملق متملقین در عالی است و [illegible] سلطان را
گرفته اند و نیز بسیار است و علاج بحث سلاطین آسان است
ولی علاج بحث رعایا خیلی مشکل است که از کلمات (الدوکسو)
را و نیز خیلی اهمیت دارد [illegible] سطور [illegible] کسیکه معرفت
به حال خود دارد میتوان گفت عالم [illegible] است کسیکه جلوگیری
از نفس خود بکند میتوان گفت قوی است کسی را میتوان
گفت غنی است که احتیاج و غیرها احتیاج خود را به اهمیت
جز که با [illegible] آن [illegible] کارهای خیلی بزرگ میباشد) [illegible]
[illegible] سرگذشت نقل نماینده از روی آن میتوان فهمید صحبت
اشتهار (مدوکس) پیش از آنکه (کنفسیوس) ترقی نماید باینجا
رسیده بود و بعد (کنفسیوس) نسبت به مدوکس کمال میل و محبت را
[illegible] ولی سرگذشت مذکوره از این قرار است پس از آنکه
کنفسیوس تعریف و تمجید مدوکس را در همه جا شنیده میل نمود
که آن دانشمند را [illegible] منزل او رفته و از عقاید
شخص او سؤال نمود (مدوکس) در عوض آنکه جواب بگوید

وچنین باوی گفت
کنفسیوس را مورد ملامت ساخته ~~[illegible]~~

و این سئوال بیجا بوده چه شخص او در همه جا معروف است
همه
من نیز بیم آنست که از رفتار (لائوتسو) لب گزد و نسبت [illegible]
میشد که صحابه و بقاء من او [illegible] اسباب نخوت و غرور او میشوند
و شاهد که آنها اسباب ازدیاد [illegible] نسبت بخردمندان دارای کمال شده اند
با در خور مطلب دیگر را ؛ و اظهار داشت شخص عاقل میل دارد
که مجهول الاسم و بی نام و نشان باشد نه فقط میل بکار و اشتهار ندارد
بلکه از آن فرار مینماید [illegible] چیزیکه باید از او [illegible] خواهم
باز نصایح دیگری خیلی است که بمردمان باستعداد و نیک
سرشت داده ام ؛ هرکس جوششی پیدا میکند بلکه شغف بتحصیل
مراتع و وقایع [illegible] میشود هرزمانیکه شخص عدت میکند باید که
خود را یکبار در هر وقت که عدت میکند ساکت میشود
بر او لازم است شخصیکه دارای گنج باشد سعی میکند که آن را
مخفی بدارد نه آنکه آن را از دور نشان بدهد هرکسیکه تقوی دارد نیز
کار راست زیاد ارزش و تدلیس بین ناظر را علاج میکند

و او جمیع عاقلی است آنچه را میتوانم بشما بگویم همین ها بود
خلاصه جوابی را که کنفسیوس به لائوتسو داد نگاشته اند چون
شاگردانش از او سئوال نمودند در حق لائوتسو چه تصور
مینمائید جوابی که داد این بود هرآینه اگر طیور میپرند ماهی ها
شنا میکنند و چهارپایان میدوند باز تعجب نمود ولی میدانم
ماهی را بطوریکه میتوان چهارپا را بتله و طیور را بتیر پرتاب
میکنند و اما در خصوص اژدها چه طور سوار بر ابرها شده به آسمان
میرود نمیدانم امروز چون لائوتسو را ملاقات کردم حالتش
مانند حال اژدها بود بعضی از مورخین نیز روایت میکنند
روزی (لائوتسو) از کنفسیوس سئوال نمود که آیا (تائو) یعنی حق
مطلق خدا را پیدا کرده اید در جواب گفت مدت بیست سال است
و در صدد پیدا کردن او هستم ولی هنوز آن را پیدا نکرده ام
مورخ چین (اسماتسین) صحبت و حکم مذکور را نگاشته ولی
کلماتی را که لائوتسو در وقت مفارقت و جدائی از یکدیگر
به کنفسیوس ~~[illegible]~~ القا نموده ذیلا مسطور میداریم شنیده ام که اغنیا

وقت را صرف نمودن و آن اشخاص را، عطایا و پاداش‌ها را صرف
می‌نمایند و شخص عاقل در ایام مرخص کردن، بنا چند نصیحت
خوب می‌دهم نه اینکه زیاد غرض نشستم ولی، بکمال حقارت خود را عاجز
میدانم که تفسیر بیدانست مقصود از صحبت‌های مدرّسین را
کو بسط هر چیز و مزاحهای مملکت مدرّسین و ازدیاد و گوشه نشینی را
اختیار کنم لیکن چون به (زمان کوتاه) متوارث شده مجتهد آن و عالم
انجمن دوران، بکمال خوبی نزاع نکرده بعد، بلا اظهار داشت هر آینه
اگر تجاهل بیند مزدوری شود، نه از خیال تمام نخواهم شد عالم
خیال کرده تنبیه را کرده بجزهای جمع مفید مشغول بشود که تا به
تألیف نماید و در آن اصول قواعد خود را مسطور بدارد
اگر این سرگذشت رسته‌های معلوم همان فیلسوف مذکور، بکمال
خوبی ادای تکلیف خود را نمود بعد از اینکه رساله خود را اتمام
نمود مفقود الاثر گشت و کسی نفهمید که بکجا رفته بعلاوه کیفیت
و سایر کمالات مدرّسین اسرارهای قدیم چین را سرمشق تقوی
قرار کند هر جمله بیع و به مطالب دور مربوط به گذارده است

نوشتم

بلکه سعی و کوشش محض بستن کارهایست که گرفت و روز روشن
در قوانین تغییر نیز به خندق افکنده تعمق و غور رس بیشتر داشت وصرامل را ممکن است، هر قوانین با شهوه پوسیده
... بسود و نیز تصوری نمود
و بچه راه ممکن است مردم را مجبور در اجرای قوانین نمود و بعد از این
خدمت و در این مقدمات نتیجه حاصل میکرد همواره دنباله
دورا اگر چه انجام بسر آید و تشریح است و از کتب تاریخیه
علاوه آنچه راه عقد سلف پیشنهاد ... ، اگر بدون خطر
بمقصود خود نائل شوند مطلع و آگاه باید
همین رشته تحقیق رشته دیگری افاده میشد در آن مخطوط بود مخفی
ساخت و در این قرار داده اینک ... می‌نمود و اینکه اهالی
چین صنایع نقش‌گانه را هر عامه مردم دارا، بشند تحقیق
میکرد فیلسوفان قدیمی صنایع نقش‌گانه را ... گردانیده خود
تعلیم ... و غرض از این پرده بمجلس عمومی در رشته دانش
مخصوص خود ادای تکلیف نمایند چنانکه یک نفر ملقب
بلقب فیلسوف و حکیم و غیره میشد تصور نمی‌کرد از این شخص

دارای علوم معنوی و مادی روحانی بود بلکه او را یک خدای مجسم
میدانستند بهر حال پیروان او اقدام در پیشرفت علوم عمیقانه
در قسمت علم موزیک و تشریفات مذهبی و علم حساب و علم نجوم
و صنایع جنگ و طرز اداره نمودن در سیاست و غیره بتوسط اشخاص
و کاردوس بر علیه [illegible] خدعه اسکوبه اقرار اعمال
مخالف بود، آنچه فلاسفه سلف خصوصاً فیلسوفان روحانی
و معنوی در قسمت (هرتولیتو) و (دی آزا) و سایر فیلسوفان
ه بعداً اسم آنها را ذکر میکنیم (دموکلتو) در پیش گرفت
هرتولیتو معتقد بر عقل اول بود و همه چیز را از آن میدانست
(دموکلتو) بر خلاف از خود عقیده داشت و در آن طرق
و این ماده معتقدی سابقه را قرار که بعضی نقل نموده بودند
نتیجه مذهبی استخراج مینمود (هرتولیتو) به عقل اول
و دلیل مطلق معتقد بود و این گونه تقویت را معتبر نمیدانست
مدت غذا داری (دموکلتو) را با بارش سرآمد
باسهای غذای خود را از تن برآورده روی قبر [illegible] نهاد
ادامه دارد

ولاسه ایکه مختص فصل بهار است زیر کرد [illegible] منزل خویش
کشته، آلات مخصوص از آلات موسیقی ه (کن) هم در آنجا مشغول نواختن ساز
شد ولی حرکات [illegible] کمتر [illegible] که از آن شنیده
نشد در عوض اینکه بر حسب رسومات مملکتی بدربار سلطان و وزراء
برود تا اینکه شغلهای بزرگ را دارا شود در اثر شوق مشغول تحقیق و کشف
آثار و ابنیه قدیمه [illegible] که بواسطه علم و کمالش [illegible] یافته بود
او را محبوب القلوب بزرگان و اعیان مملکت نمود چه
اینکه بیندی در خصوص [illegible] شناخته و [illegible] ازاد و بیگیر
در صدد ملاقات او برآمده همه تعیش [illegible] مطابق
[illegible] جواب ده که از حکام مملکت چین نامور یی نزد وی
[illegible] فرستاد، که دستور العمل از برای رفتار و سلوک مردم
بگیرد (کنفسیوس) پس از اینکه خوب [illegible] نتایجی را [illegible]
[illegible] در صورتیکه آقای شاه و مردمان را محکوم حکم او نباشند
نمیشناسم چه طور میتوانم [illegible] کمال طرفین، ولی
اگر میخواهید [illegible] بر حسب [illegible] زمان [illegible] چه کار

کرده اند، کمال میل و خرسندی خویش را ابراز میداشتم (میآوردم) چه در این
صورت آنچه را نمیدانستم با دقت تمام میفهمیدم ضمناً خوب است آنچه را هم
بما گفته‌اند به آقای خود از روی واقع اظهار نمائید) ظاهراً جوابی را
داده است شخص حاکم از این تاریخ حال پدر را کنفسیوس بدین
حاکم روزگاری مشغول جرح و تعدیل قوانین و اخلاق آن، چه
گشت پس از آنکه اجرای مقاصد خود را نمود مترصد شد بمقطع الرأس
خویش معاودت نماید ولی حاکم اصرار زیاد نموده در همان نقطه
بماند حکیم در جواب گفت «وقتیکه بدینجا آمدم بتکلیف خود عمل
کردم حال هم از اینجا میروم بتکلیف خود عمل مینمایم چه پس از
رفتن از اینجا باز نوعی خدمت نمایم) حکیم دانشمند در این
مسافرت هیچ استفاده نمود که از برای تحقیق اخلاق و آداب
ملل مختلف شخصاً مسافرت کرد تا از روی تحقیق درک مطالب را
نمود چه خیلی کم اتفاق میافتد که روایات تاریخی با کلمات خطا
و دروغ آمیخته نشده باشد خلاصه کنفسیوس تا زمانی هم که
هیئت و هشت سالگی رسیده بود کارش مسافرت کردن و تهذیب اخلاق

حکام و سروران مملکت بود بواسطه آوازه و شهرتیکه داشت هر کدام
در پذیرائی او سبقت میگرفتند و هر یک بر حسب میل خود در آن او را
حکیم دانشمند شنیده بود در حکومت تسی (کن) شخصی پیدا شده
در علم موسیقی را بدرجه کمال رسانیده مخصوصاً مقامات والحان
قطعات انگیزی بسیار از پس از برای تحقیق و اطمینان قلبش شخصاً بانجا عزیمت
آن سامان حرکت کرده و خود را در جمله شاگردان موسیقی دان قرار
داد این شخص علم موسیقی را بهترین نعمت آسمانی تصور میکرد چه
جلوگیری از هواهای نفسانی و کشتن مراتب شهوانی مینمود خلاصه
آنچه علم و عمل آن را [illegible] بحکیم دانشمند تعلیم نمود در اثر
حرکت معزالیه کنفسیوس کمال دقت را مینمود بطوری آهنگ خوش
سرتاسر این آلت کشیده بود پس از اتمام مقامات [illegible] الحکیم
معروف آن نقطه [illegible] بود پس از اتمام درس معلم موسیقی که سابق
هم داشته به (کنفسیوس) اظهار داشت امروز لازم است آنچه را
تعلیم کرده ام خوب بیاموزید چند روزی نگذشت که باز یک
خواست [illegible] درس پیش را مذاکره نماید پس همان درس را

تکرار کرد و بعد همان درس را در حضور استاد بدون غلط از او سؤال
نمود و از سرعت انتقال و فراست او خیلی خوشحال و مشعوف گشت
خلاصه در همان مجلس به او گفت شما باید درس دیگری بگیرید لیکن پس
جواب داد از شما استدعا میکنم چند روزی صبر نمائید تا که خیال
گوینده تقاضای را که درس گرفته‌ام پیدا نمایم) پس یک درجواب
گفت چشم پنج روز دیگر هم بشما مهلت میدهم چونکه این وعده بسر آمد
مجدداً نزد استاد خود حاضر شده عبارت ذیل را ادا کرد
گو اینکه مقصود خود را در وسط این مدت فهمیدم پنج روز دیگر از شما
مهلت میخواهم هرگاه پس از این دفعه باز مقصود خود را نفهمیدم بتقصیر عدم
قابلیت اینکار را نزد معلم خواهم نمود و از این قرار دیگر خود را مشغول
علم موسیقی نخواهم کرد) معلم [illegible] با حیرت جواب داد که کمال میل
خواهش شما را قبول میکنم [illegible] در صورتیکه از اظهارات شاگرد
خود مات و مبهوت شده بود چون روز پنجم بسر آمد (که شاگرد) همینکه
از خواب بیدار شد تصور نمود که حال او دیگرگون شده است
همان روز را به پیش معلم خود رفته بیانات ذیل را نمود)

داده

شاگرد گفت (گویا) آنچه را میخواست پیدا نمود امروز حال که را
پیدا نموده‌ام و در روی نقطه مرتفعی ایستاده و نظر آن بتمام اطراف
و جوانب احاطه دارد آنچه را که باید از علم موسیقی بفهمم فهمیدم بحقیقت
و صرف و جمله مقصود گوینده تقاضای را که به من درس داد بحقیقت
شدم مقصود او این است که خوب بر من واضح و مبرهن گشته ~~[illegible]~~ که گویا شخص او را

برای العین مثل هر شب هنگام

~~عیناً شخص او را مدت ظلم هنگام~~ همواره تصور میکنم که این شخص قد متوسطی دارد
و صورتش قدری طولانی است و رنگ رخسارش ~~[illegible]~~ بین سفید و سیاه
چشمانش درشت است و بر از علامت رفتارش نجیبانه است
و آهنگ صدایش قدری درشت و هیکل او گواهی بر تقوی و حرارت
و عشق و محبت او میدهد اگر غلط نکنم این شخص محترم (و نوابغ معروف
جهان است) معلم موسیقی از کمال فرحت و در حالت شاگردش
خیلی محظوظ و مشعوف شد آنگاه در جلو او سجده افتاد و عبارت ذیل را
ادا نمود) شما شخص رشیدی عاقل و دانا و محتاج بتعلیمات غیر نیستید این
منم که باید شاگردی شما را قبول کنم و از این تاریخ بعد ناچار دست تعلیم
قبول خواهم کرد) قصه مذکوره بر آب خنده کنانی شوده قدرا

بی‌بهره از علم و دانش نباشند ولی بنابر اینگونه تقدیرات والهی را
نمود خلاصه پس از آنکه حکیم دانشمند علم موسیقی را فرا گرفت بوطن
خود مراجعت کرد و خیالش برا این شد که باقی عمر خود را صرف
این کار نماید پس از مدتی بسیار منافع و مضار و مرارات این کار را
تماشا نمود و نظر دقیق زیادی به شاگردان و اقران خود داشت
شوق داشت از هر حیث تا نوع بشر اعتنائی کند پس مترصد شده که آنها را
بتکالیف خود وادارد و طریقه ترقی در هنر و هنرکاری را بآن
نشان دهد و ابدا منافع شخصی جلوگیری از خدمات او ننمود پس قصدی
نداشت مگر آنکه عمر عزیز خود را صرف فواید عامه نماید اگر چه این مسئله
جمیع اسباب زحمت و مخاطره از برای او شده بود هر وقت که قوام
و حواسش بود از [illegible] رسیده بشتند چرا فقط [illegible] زحمت و مشقت را
متحمل در جواب تکلیف تا عبث زحمت نکشیدیم افراد از خیال خود
باز نخواهند داشت مرفه باشند بانجام افراد بشر وفا باشم زیرا که تمام
آنها افراد یک خانواده‌اند و من باید بعلم و مراتب آنها باشم پس فقط
راهی برای نصیحت و پند ندیدم بلکه خود را [illegible] مدرس قرار

داده بود در آن محضر هر کسی حاضر میشد و کسی نبود که از روی میل و رغبت
از دو کسب علم و دانش نماید پس پرورش وضیع و شریف فقیر و غنی لشکری
و کشوری تمام بحوزه افادات و افاضات او حاضر میشدند و هر کدام بکیفیت و دستور العمل از برای
زندگی و معاشرت خود میخواستند طولی نکشید که صیت اشتهار
حکیم دانشمند از حدود خطه (لو) در گذشت حکام و دیگران
شاهد از خدمات او و استماع مقالات او شیفته و آشفته شدند مخصوصا حاکم (لتسی) اول
کسی بود که شخص او را دریافت پیدا کرد پس یکی از رجال خود را بنزد
او فرستاده او را بنزد خود دعوت نمود [illegible] که در سلطنت
(ذلی) نام داشت افلاطون را به پیش خود دعوت کرده فقط
بملاحظه اینکه بجهت امورات سلطنتی کسب دانش و تکلیف نماید بلکه بیشتر
ملاحظه آن بود محض افتخار، هم شخص عالم مصاحبت نماید و او را
بمناصب خود [illegible] باشد القصه کنفوسیوس به نزد فرمانفرمای
(لتسی) رفته چند نفر از شاگردانش هم در همراه شدند چونکه در آن
بلد خارج شد جمعی از جوانان هم در همراه شدند و [illegible]
داشتند که بمقصود شان کتب علم و دانش میباید تمام آنها را از رقیه

با خود همراه نمود ولی قصدش این بوده اگر در بین راه خیال دیگری در آنها
به بیند از آنها چشم بپوشد کنفسیوس اول حرفی را که جهة تعلیم
تلامذه اظهار [illegible] بزبان آورد سخنی بود [illegible] عشق بجاه و ثروت بود که گفت
(شماها چشم از پدر و برادر و فرزند بپوشید تا آنکه با من همراه شوید)
خلاصه چون حرکت نمودند چند (تن) از شاگردان فیلسوف ناگاه شخصی را
دیدند مشغول جان کندن بعد خوب ملاحظه کردند دیدند شخص
بپای درختی ایستاده و طنابی در دست گرفته مشغول خفه کردن
خود بپای [illegible] گردیده جلو رفتند شخص مذکور را از خفه کردن خود
مانع شدند کنفسیوس چون از عزایم ایشان آگاه شد نزدیک آن بدبخت
رفته جهة یأس و دلتنگی او را سؤال نمود آن شخص که از جوانان حکیم
دانشمند خیلی متأثر شده در جواب گفت
در عنفوان جوانی عشقی جز تحصیل نداشتم پس از آنکه چیزهائی را که مقتضی
این سن بود فرا گرفتم باقتضای نتایج تحصیل میل بسیاحت نمودم
از خانه پدر بیرون آمده تمام ممالک را با پای [illegible]
سیر نمودم بعد از چند سال بوطن خود مراجعت کردم در اینجا

زنی گرفتم پس از چندی پدر و مادرم فوت کردند ولی حقوق زیادی بر
من داشتند که ادای حقوق آنها را نسبت بخود کرده باشم تا آن وقت
از دستم بر نیامد هر چه آنها بمن داده بودند و این مسئله خیلی مایه حزن و اندوه من گردید
بعد از آنکه شروع بسفر [illegible] نمودم خیالم بر این شد که بواسطه
خلطه و معاشرت با هر قسم مردم اخلاق و عادات آنها را بدست
بیاورم و تصور کردم پس از کشف این مطالب خواهم توانست راه پیدا کنم
تا آنکه بمقصود خود نائل شوم در وقت مراجعت از برای راهنمائی
خود دسترنج خود را کافی تصور نمودم چون زمان عزاداری سر آمد
خود را متحرم و مالک نفس های (تسلی) نمودم دین فرا گرفتم و همیشه اوقات
مشغول لهو و لعب بوده ابدا وقعی بتقوی نمیگذارد [illegible]
و کلمات مرا نمی شنید و این مسئله [illegible] موضوع کسالت و پریشانی
من گشت در آن اوقات چند نفر دوست در وطن داشتم و
چند تن دوست در ممالک مختلفه در سیاحت کرده بودم هیچ تصور
نمیکردم طریق عهد و وفا را نسبت بمن از دست میدهند پس بدیدن
آنها رفتم و حال آنها را بکلی دیگرگون دیدم بجای [illegible]

جز کلمات سرد و بی اعتنائی و نفرت چیزی ندیدم و این مسئله
سبب تهییج غصه و پریشانی من شد از همه بدتر آنکه پسری
داشتم بجای اینکه مایهٔ تسلی خاطر من و مرهم زخمهای من گردد از زخمهای
دوری که بر خلاف میل در فضای فرحبخش دل گردید
احتیار نمیکرد هرگاه میرود میگوید پدر و مادر ندارم هر وقت آنها
در رودخانه غرق شدند نسبت بگذشته‌ام تمام این حرکات و مصائب
بزرع وقت مختلف کرکها بنظر نمی‌آید ، بکمال درد و الم
خود گفتم مثل اینکه بوده در زیر عقده محبوب شدم و منحوا استم
سراپا مثل خودکم گمان میکردم در این رتبه و مقام رسیده‌ام
در هوای نفس تسلط پیدا کردم و حال آنکه تکالیف تمام مردم
برحسب معمول مجری میدارند مجری نداشتم چراکه از ابتدا آنچه خوب
بودم زیرا که از پدر و مادرم دست کشیدم مخصوصاً در زمانی که نتوانستم
آنها خدمت بکنم دوم آنکه وطن پرست خوبی نبودم چه خدمتی را
در برابر وطن و اهل وطن خود بکنم نکردم پدر خوبی نبودم چه از
تربیت پسر خود غفلت کردم و چیزهائی را دیدم هرکس بد است

ای وای بر حالم این خیانت ترحش اسباب این شد اره فرار از زندگی
خودم تنفر آوردم و چشم از حیات خویش بپوشم پس بدین لحاظ بنقطه
آمدم که رشته حیات خود را انقطاع سازم
کفیر بس ، بکمال رقت و شفقت ، جواب داد) هر چند در خطاها
ای شما بزرگ است ولی
... در هم خطاهای بزرگتر این است که کسی ناامید
پیدا نمودی تمام خطاهای شما را میتوان جبران و اصلاح نمود بهر خطای
اخیر را انجام دهی که قدمهای اولی را در عرصه زندگانی برداشته‌اید که
خطا بهم است راهی را که راه عقل تصور نمودید راه ضلالت
بوده پیش از اینکه انسان از زیر عقده محبوب شود باید خود را
شناسد بر مردمان بنماید چه انسان در وقتی عاقل محبوب میشود
که تکالیفی را که طبیعت بجهة افراد بشر قرار داده آن تکالیف
عمل نماید دوست داشتن و خدمت نمودن بشما که ولی نعمت
تو هستند بلکه مایه دوام زندگی و عمر تو است از بزرگترین تکالیف
و مهم‌ترین مساعی بوده چون از این نکته غفلت کرده‌اید در چار
این بدبختیها و مصائب شده‌اید اینقدر بشما نشده که بحث آن را از دست رفته

قدری جرئت نمایند و بصدق تجربه را که از قرون متوالیه احتیاط
نموده ایم بکار زنید و بفرزندان خود این مطلب را در عمق خودشان
دهید که در هیچ وقت و هیچ حالت آن مطلب از ذهن شما بیرون
نرود (برای اینکه انسان زنده است باید هرگز مأیوس نشده و امید را
بخود راه دهد) چه ممکن است بطرفة العینی غم و اندوه زائل و بمسرت
و خوشیهای مبدل شود و از منتهای بدبختی بنهایت خوشبختی و نیکبختی برسد
پس جرئت گرفته به نزد خود مراجعت نمائید و سعی اینکه از هر روز
قدر حیات و از هر آنی را مغتنم شمارید هیچ دقیقهٔ از عمر خود را
بطالت نگذرانید پس حال تعقیب نمائید در زمرهٔ عقلا محسوب شوید
بعد حکیم دانشمند رو بکتابخانه نموده و او همراه بود از پی عبارت
ذیل را ادا نمود (آنچه را که این شخص برجست نقل کرده ام از برای شما
درس خوبی میباشد پس در این باب بر خود تأمل و تفکر نمائید)
خلاصه بعد از انقضای این مجلس برادر نامزد شده شروع بحرکت نمود
در دنیا چند نفر از اشخاص جوان که او همراه بود بحضور او آمده
[illegible] اذن مرخصی طلبیدند در چند قدم دیگر چند نفر دیگر

نیز اذن مرخصی طلبیدند (خواستند) چون بمنزل رسیدند سیزده نفر از همراهان که
بجهت خدمت برادر خود و پس حقوق آنها را از او مفارقت کرده
بودند مطالب را که فعلاً ذکر کردم دانستیم تمام از عقاید کنفسیوس محسوب
میشود و از این روی معلوم میشود انجمن که مبنی بر این قوانین است هرگز
رشته اتحاد و اتفاق را گسیخته نخواهد نمود و همیشه منافع نوعی را
بمنافع شخصی ترجیح خواهد داد حال اگر تقدمات مملکت را زوری
دیر نزوال است بر تحمل آن تن در داد اگرچه کارهای بزرگ که
رجال میکنند آثارش شامل حال مردم میشود چون رجال سعادت
و آسایش شان منوط باراده مردم است اگر ارادهٔ مردم تعلق
نگرفت هرگز آن رجال حال سایر مردم را پیدا نمیکرد و در دلها جذب
دستور کنفسیوس این نتایج را ما فهم رسید کنفسیوس چون بنزد
والدهای (تسلی) رسید بکمال احترام بزرگی [illegible] شد ولی فرمانفرمای شاه الهی
[illegible] ابدا ترحم نشده که از او کسب علم و اطلاع نماید [illegible]
یکی از [illegible] حکیم دانشمند در دیوانخانه فرمانفرما نفرهای تشریف بوده
بدون اینکه از او در خصوص امورات دولتی سؤالی بشود

چه فرمانفرما تصوری نموده بمقصد رسید شخص عاقلی مذکور را مورد الطاف بزرگانه خود
محسوب نموده اداء تکلیف نموده است جانشین خود است که از شهرهای
مملکت خود را، و بخشیده دیگر که فیلسوف از قبول آن امتناع نموده بملاحظه
یکه حرص نکرده بود و سزاوار این مرحمت؛ پس از چندی فرمانفرما
مجدداً اداء تکلیف بقبول آن کرده، باز حکیم دانشمند ابا از قبول
فرمود تا مدتی از حال اهالی خود متعجب شده بعضی از آنها بعرض کلمه دلیر
جسارت کردند ای استاد! رائحه کبر از امتناع شما استشمام نمودیم
استاد جواب داده گفت نشنیده چه نه فرمانفرمای (آتشی) را
میشناسید و نه مقصود مرا میدانید حقیقت پس تقدم ملاحظه شما را زیاد خبر
دیگر جوابی از او در این آن نداد آن آثار شورش و غش ش در حکومت
نشین (چو) همه را کشت و ظالمانه کشته (اگکه و یخ) پسر کوچکتر
خود را بولیعهدی خویش انتخاب نمود و بعد درگذشت سلطان جوان
از عهده سلطنت برنیامد از سلطنت خلعش نمودند و یکی از برادرانش
در ششش او را کشته بجای او نشست این حوادث سبب شد
که فیلسوف نیز نشست بدین خانواده (چو) برود پس بعده

(۱۷)

اوقات را در ایالت (آتشی) بسر میبرد و در این اوان قطعه عدد
ش کردن دو نفر تقدیر تربی را ایشد سلطان منزل خیلی بزرگی از زر برای
پذیرائی آنها بجهت حکیم دانشمند معین نمود فرمانفرما، و گفت چنان گفت
الحکیم بعد فهمیده ام که از اطراف و جوانب بدین شما آمده اند
و در شما باشد و نصیحت مطلبند پس از برای شما منزلی لازم است
که بتوانید در آن تمام کسانی که نزد شما میایند پذیرائی کنید
روزی از روزها سلطان و حکیم با هم صحبت می نمودند در آن حین
رسولی از طرف دیرینه فرمانفرمای (چو) نزد سلطان
بیامد و بعضی چیزها کتبی بحضور او حاضر نمود علاوه معروض داشت
صاعقه از آسمان آمده که از تالارهای سلطنتی (چو) را بکلی
سوزانده و تمام اهالی از دیدن آن مات و مبهوت شده اند
چون رسول مشخص نکرده بود که کدام یک از سلاطین (چو) بواسطه
صاعقه آتش گرفته است لهذا سلطان از فیلسوف سؤال کرد
که کدام یک از تالارهای (چو) ممکن است مبتلای باین حادثه آسمانی
شده باشد فیلسوف در جواب گفت شک نیست که این حادثه

در شهر مخصوص (لی وهنگ) واقع شده است سلطان دلیل
این مطلب را سؤال نمود فیلوف جواب داده چون تمام
بزرگان روی زمین به رفتاری و حرکات ناشایسته خیانتی در … حالیکه
رعایا و زیردستان بر خلاف احترامات … خوف … بودند
از خلایق … آن … قفای آسمانی زود … آن کرده عادت …
و این … آن را مجازات خیانت و چون (لی وهنگ) هشتصد و
هفتاد و هشت سال قبل از میلاد جلوس بتخت سلطنت نمود پادشاه
بود شرور و بطلب … (دان ونگ) را منسوخ نمود
و دل کسی بود که تبسم با لباس زرد رنگ … آمد شد
و دل بسیار طالب بوده عمارات و قصرهای بر تعقیب عالی بنا نمود و عمارتش را
در اثنای … قیمتی متجمل نمود و کالسکه هایش را اسبهای یراق زرد
قشنگ بسته بود … و دل کج بوده در … می
جاه و جلال … بخلت و انفعال … سلاطین … قرار داد
… در کانون … شده بود برای … داشتن …
محترمانه رفتار (لی وهنگ) صاعقه آسمانی در آن … سقوط نمود

خواست تا بمردم بفهماند چنین سلطان مدتی در این زمان احترامات
و اینقدر شکی نیست در صورتیکه (لی وهنگ) خود تابع بوده بایستی
سلاطین و ضعیفان در این سکوه … و جلال … تقلید
و پیروی نمایند پس از اینکه فیلوف این تقریرات را نمود سلطان جوابی
در این باب نداده از رشته دیگری صحبت نمود ولی از اینکه فیلوف را
دعا … داده تمام … نه فرستاده حقیقت واقعه را
مطلع شود پس از مراجعت محقق شده که احتراق در شهر (لی وا)
واقع شده است … آنچه را فیلوف … نموده عین واقع است سلطان
پس از شنیدن این مطلب متعمق در فکر شده ولیعهد … که در
اطراف او حضور داشته چنین گفت … ترا از حصول
این گنج … یعنی (خونگ تسو) که بزرگترین اشخاص تمام
… است این شخص یک نفر از آن … نیست بلکه تمام فیلوف … العصر
… و یک … حقیقی است هرچه در هرجا واقع شود از
او مخفی نیست و برای او یقین دیده شده
پس یکی از بزرگان مملکت (لو) کاملاً هم عقیده با پرسش نموده بود

نا بر اینکه پدرش قبل از مردن سفارش کرده بود هرگاه کسی ورودی
(خونگ تسو) را قبول نماید و چون این پسر دانست که معلمین بایست
در مس فرتی پایتخت مملکت نماید برای اینکه عمارات و ابنیه آنجا را
ملاحظه نماید از سلطان (تسی) و سلطان (لو) در این باب اجازه
خواست سلطان (لو) در جواب او چنین نوشت

برای اینکه از قبل خود همراهی با شما و متعلقان از جهت راحت در این سفر
نموده باشم یکی از صاحبمنصبان را نزد شما فرستادم تا اینکه محکوم حکم
و در جمع خدمات شما بوده باشد و دیگر یکی از کالسکه‌های خودم را
با انضمام دو اسب از برای سواری شما فرستادم) خلاصه
آن بزرگزاده باتفاق فیلسوف سوار بر کالسکه شده بهمراهی
صاحب منصب (لو) حرکت نمودند پس از اینکه بپایتخت مملکت
رسیدند ملاقاتی بین ایشان و (چانگ خونگ) فیلسوف
موسیقی دان اتفاق افتاد و او خواهش نمود که فیلسوف را در خانه خودش
منزل بدهد بعد (خونگ تسو) را بردند بر حوالی نزدیک از
هوای قرمی حاضر نمود شخص وزیر کاملا از او پذیرائی نمود

و او را از طریق تقدم مذهب و ترتیب تعلیمش اخبار و تعلیم نمود (خونگ تسو)
در جواب چنین گفت طریق من یک طریق است که عامه مردم
میبایستی پیروی آن نمایند و آن عبارتست از طریق و آئین (یائو) و (شون)
اما ترتیب تعلیم من بسیار سهل است زیرا من قرار دادم که شاگردها را
سرمشق قرار داده نصیحت میکنم که کتب مقدسه را قرائت و مطالعه کنند
و معانی مهم و باطن و تعمق در نصایح مسطوره در آن کتب بنمایند) این است
شرح طریقه و آئین این فیلسوف چینی بعد از آن موجز و مفید وزیر از
(خونگ تسو) سؤال نموده که از چه راه ممکن است تحصیل عقل نمود
و گفت یکی راه‌ها را بمن نشان بدهید که ممکن العمل و سهل الحصول
باشد فیلسوف جواب داده شما از من مطلب عمده سؤال کردید
این چهار مطلب ذیل را که من حالا بشما میگویم خوب ضبط نمائید شاید
که غنیمت خود آن را در این چهار مطلب بیابید
فرمود بهر اندازه که بخت باشد او را مشکنید آنچه در نظر جمع و محکم است
اغلب سهل الانهدام است آن متکبر همیشه خود را برتر و بالاتر
از سایرین میداند و تصور میکند که هرچه سایرین دارا هستند بطفیل

وجود اوست سایر مردم برخلاف این شخص بزرگ را از هر جهت دانا
و بهتر شمرده از هیچ جهت، با او موافقت و همراهی خوارتر از آن
شوخ و خوش مشرب از هر جهت موافق و همراه است، بی
اندیشه دارای همه چیز باشد ولی او مغرور نشده روش خویش است اگر
مردم غور در معانی بنمایند و پس از فهمیدن مطالب حکیم روش را پیروی
داشته باشند ممکن است که این نصایح ایشان را به منتها درجه
عقل برساند یکی از اهالی دربار (کنگ ونگ) موسوم به
(لیو ونگ گونگ) از میرزایان (یا وزرا) سؤال نمود در باب این
فیلسوف که تازگی وارد شده بود و از حالات او چنین و چنان
شگفت شده میرزایان در جواب چنین گفت در این عصر هیچ کس را
نمی توان با او مقایسه و سنجش نمود قیافه او منتها درجه عقل را آشکار نماید
چشم او بشکل شعبه نور میباشد قامت او شش قدم و نیم است شصت
ساله و ریش او طویل و قد او دراز که خمیده از صحبت او جز تقوی درک
نمی شود شب است بسیار معتقد و دانشمند است بسیار ز تمام قدیم دارد
و سزاوار است که از اشخاص پست تر از خود چه از حیث کمال و چه

از حیث

از حیث عقل کتب مطالب بنمایند هر چه با دیگری نیز غنیمت شمرده ضبط
نگاه دارید و سعی دارد که طریق مذهب قدیم را از دست ندهد بطوریکه
در قرون آینده هم نیز مقبول و پسندیده خاطرخواه بود بنابراین معلمیکه
قوانین او را سرمشق قرار داده رفتار نمایند چون سخن به اینجا رسید
(لیو ونگ خونگ) از او قطع کلام کرد و گفت چگونه ممکن است
که (خونگ تسو) در قرون آینده مقبول و پسندیده شود در جواب گفت
اگر چه این تعلیمات (یا) دستورات بر طرف بشود اگر قوانین عقلانیه
اول که نون کنند در این مملکت ها فراموش شوند و اگر تشریفات مذهبی
غفلت بشوند به هر جهت اگر اخلاق مردم یکجا فاسد بشوند آن وقت
قرائت نوشتجات (خونگ تسو) بنظر مردم میرسانند اجرای
قوانین را بنمایند و نیز یادآوری بکنند که تعلیمات و اعمال قدیمه
مفید حال مردم است نگهداری نموده از دست ندهند
پس از آنکه (خونگ تسو) را ملاقات نمود به (چانگ خونگ)
از او تمجید و تعریف کرد هست مطور ذیل را بیان نمود این اندازه
تعریف از برای من اغراق گوئی است و من هیچ لیاقت او را

خواندم فقط می‌توانند بگویند که فرهنگ کمی موسیقی بلدانند و دیگر مطلوب
هستم که نقصانی در تشریفات مذهبی نشود (خونگ تسو) چونکه خود را
بپای تخت مملکت رفته پیدا کرده اماکن عالیه و معابد بکه
در آنجا طایفه سلطان اجداد خودشان را بحرمت حفظ
شاه هم آنجا رفت در معبد نور (فی آتی) در آنجا همه چیز را
رسیدگی نمود و میخواست که انجام تشریفات مذهبی هم حاضر باشد
تا بکه اعمال شان را با آنچه که قدیم ایام معمول بوده تطابقیه نماید از آنجمله
چیزهائی که اورا در این معبد متعجب ساخت تصویر یکی از پادشاهان
و امپراطوران قدیم بود در روی دیوارهای اطراف عکسهای چندی
از پادشاهان مختلفه که دارای صفات حسنه و اخلاق رذیله بودند
نصب شده بود چون (خونگ تسو) این عکسها را مخلوط در هم
یافته رو کرد بشاگردانش که او همراه بودند و بآنها چنین
گفت "اینها تصویرات (یائو) و (شون) هستند که تصویرات
(کی) و (شو) در یک نقطه گذارده شده تصویر اولی مقرب درگاه
خدا و محبوب القلوب مردم بودند که تصویرهائی برخلاف مغضوب

پروردگار و منفور نظر عامه شاگردانش در این باب از او دلیل
خواستند جواب داد زیرا که اولیای خدا را محترم شمردند و باعث
خوشبختی مردم شدند در صورتیکه دیگرها خدا را حقیر شمرده به اندازه
ای توانستند مردم را اذیت و آزار نموده‌اند (خونگ تسو)
چون خواست طالار مخصوص راه در آنجا احترامات لازمه به
(جو تزی) را (بزرگ و رئیس جد های (چو) می‌نمایند ببیند
اجازه ورود در آنجا را حاصل نمود در یکطرف این طالار یک
مجسمه طلا لکلک آن نان روی یک پایه ستونی نصب بود
و هیچ بنظر می‌آمد که دهان این مجسمه را از رشته توزن دوخته شده
بود تا آنکه همیشه ساکت باشد و در پشت این مجسمه بخط درشت
چنین نبشته است این سطور بود
سابقاً مردمان در صحبت شان بسیار سنگوک بودند و در این باب
باید آنها را تقلید نمود زیاد حرف نزنید ممکن است که
در پرگوئی حرف نگفتنی گفته شود محقق کار زیاد نشوید زیرا
که شغل زیاد باعث غم و غصه و رنج بی اندازه است پس از

دیگران دخالت نکنید در کاری مگر آنچه بتکلیف شما است
زیاد در تجسس خویش وراحتی نباشید زیرا که این کوشش خود مانع
راحتی است خودداری کنید همیشه از تحمیل در یک کاری که ممکن است
زود از کار پشیمان نمایید

غفلت نکنید علاج نمودن یک عیب را هر قدر کوچک باشد
زیرا که این غفلت ممکن است بتدریج مایه صدمه عمده شود
اگر سعی نکنید به اجتناب کردن از عادتهای جزئی مدتی نمیگذرد
که باید از خطاهای عمده چشم بپوشید

در حین صحبت و در هنگام عمل اگرچه تنها هم باشید هیچ لازم نیست
غفلت بکنید زیرا که شما نه چشم بینا دارید و نه گوش شنوا
ارواح مقدسه از همه جهت شهادت میدهند

یک تش جزئی ممکن است یک حریق بوده که خاموش کردنش
غیر ممکن باشد چند جوی ملحق شده رودی تشکیل میدهند چند رشته
نخ طنابی متین زده که گسیختن آن غیر ممکن است
یک درخت نهال که هنوز ریشه هایش محکم نشده بسهولت

از جا

از جا کنده میشود ولی اگر همین نهال را بگذارند بزرگ شود کندن
او محتاج به تبر است

ممکن است دزدها آن بهانه‌ای خارج نموده حکم تیغ برّان و آتش سوزان
داشته باشد ولی هوش زیاد و چابکی دزدانه میتوانند مانع از خروج
این تیرها و دامنه آتشها بشود رفع صدمات نمایند

تصور نکنید که یک انسان قوی بتواند متحمل هرگونه خطرات شود بدون
اینکه خودش را دچار خطر نماید یک نفر شخص قوی ممکن است گرفتار
قوی تر از خود شده مغلوب گردد

ظلم دزدی و راهزنی را دارد که کسی خیانت و جسارت نسبت باموال
و صاحبان خودش بکند و یا هرگونه بکند از اشخاصیکه از روی عدالت است
حکمرانی میکنند تسلط بکنند زیاد توقع باشد که حق و دست خدمت را
نمیخواهید ولی اگر کم توقع باشد ممکن است دزدان اطاعت بکنند

هیچ یک از مردم فرداً از پیش خود کاری نکرده و مقصد عمده یکی نزدیک
مگر آنچه از دیگران دیده اند در این قرار معلوم میشود که برای نظام
عالم سرمشق و قانونی لازم است اگر مردم حشر با اشخاص عالم

ضعف کمتری داشته باشند مسلم است که از آنها کسب مطلب نموده
بسا یقین خواهند فهمانید

دهان من بسته نمیتوانم سؤالی بنمایم و نمیتوانم حرف بزنم علوم
من هرچند مختصر است ولی حقیقت را میرساند هر اندازه که ترقی
کردم کسب ترقی است مرا از اظهار نماید که است هرگز خود چنین ادعائی
نکنند

خداوند عالم قوم و خویشی با مجلس ندارد با همه از روی تساوی دست
رفتار می نماید

هر قطره که قطره دریا باشد باز آب وارد آنها شده از
حدشان تجاوز نمیکند

هر کس این عبارات را منحصر مدقق شمرد و تعمق در این بیانات
بنماید (خونگ تسو) این بیانات را بصدای بلند خواهد بسیار محظوظ
گشت و بهمراهان خود چنین گفت عمر دقت می در مطالب
پیشرفت نفیسه این مسروحات و مطلقاً هر کس دارای این گونه
صفات باشد و بمردم تعلیم نماید احترامات فوق العاده را لایق است

ما هم دارم

من سعی دارم که این طرز را پیش گرفته اساتید پیروی نمایند
(خونگ تسو) چون میخواست اطلاع از مراسمات قدیم این مملکت
حاصل نماید و میدانست که مذهب و آئین زادگاه تا کجا عمل مینمودند
مطلع شود و ببیند چه اندازه احترامات خودش را معمول داشت
سابقه تفاوت داشته لهذا وارد شد در طالار بزرگ که در زمان
(چوئی) اجدادشان را در آن طالار محترم شمرده منظور بشرافت
میت خشنود مستحفظین و سرایداران این اماکن شریفه از او دعوت
نمودند که در طالار بزرگ در روی صندلی که بجهت واردین محترم
معین شده بود بنشیند (خونگ تسو) با آنها سؤال و جواب
زیادی کرده اظهار اطلاع از حادثات قدیمه می نمود و مقصد نفیسه
او در صحبت ها به تعجب آنها گردید

فیلسوف (لو) شروع بآموختن علم موزیک نزد دهقان خود
که شخص معروف در این فن بود نمود مدت یکسال بود که این
فیلسوف نزد سلطان (لو) بود و در این مدت این شهر را
که اینقدر معروف و مشهور است شنیده بود در رفتار و نصایح او

از آنچه دیده یا شنیده شده بود ممتاز بود نوشته بود ملاقات
نمایم و این همان (لائوتسو) است و سپس تفصیل ملاقات او را با
(خونگ تسو) ذکر نمودیم این فیلسوف معتقد فرقه (تائو) از پای
تخت مملکت بیرون رفته در نقطه منزوی شده بود (خونگ تسو)
باتفاق شاگردانش جستجو نموده او را یافتند حرکات و رفتار
این فیلسوف را بنابر آنچه گفته شده است دیده اند ولی رفتار
فیلسوف (لو) یک کاری است طولانی یک روز شاگردانش
با اظهار تعجب از جریان آب رودخانه میکنند از این قرار
که (تسو کنگ) گفت صاحب چه عقیده بر جریان آبها میتوان
قائل شد آیا این از اسباب طبیعت نیست (خونگ تسو) در
جواب گفت جریان آبها در گودالهای طبیعی و حفرهائیکه مردم
حفر نموده اند مطلبی است ساده و همه دلیل آن را میدانند ولی
آنچه که تمام مردم نمیدانند این است که ببینیم آیا چه تعالیم
دستخوش است یعنی آنها و طرق مذهبی (منوتزو) در فصل ششم کتابش
کمک میزانی یعنی آب و تقوی تشخیص نموده) آن شخص از استغراق است

آبها مدام منقطع شب و روز جاری میشوند، آنکه با کلیه در بطن دریا
جمع میشود و مطابقه عقیده (ایداوشون) طریق مذهب بدون هیچ
انفصال و مانع لاینقطع حرکت میکند، با این نحو به خود ... او را
باشخاصیکه بعد از ما آیند برسانیم و نیز آنها بهمین ترتیب
رفتار نمایند بدین ترتیب این پرورده مذهب از ... سابق تقلید
نمایند، آخرین قرن و آن کسیکه از خود اختیاری نمایند عقل
آنها از برای خودشان خوب است این است بعضی از حالاتی را
که میتوانم از جهت جریان آبها تصور نمایم آیا در این مسئله غنیمت
و منفعتی نیست؟ پس لازم است مجدانه در این مسئله فکر نمایند این ترتیب
تعلیم بسیار [illegible] از بس اش گردانش بود در هر موقع کوتاهی میکرد
و از شرح و بسط دادن در مطالب لازمه و [illegible] بود که چنین
تعلیماتی را بر حسب اتفاق بمرده خود میداد بهتر در کله آنها
جاگیر نشده از آنچه که منوط بیک قانون مذهبی و یک حکم جدیدی
باشد هم چنین در هنگامیکه بیان مورد استعمال از دلو آب
و چاهی که در کنار تخت سلطان منتهی میکرد در ضمن از رشته حقوقی

دایم ملحوظ و منظور باشد و از رشته حق و سلوک نیز بیان می نمود
و شرح آن مطلب از این قرار است قبل از اینکه از مملکت چین دور
عازم شود شنیده است که چه راه از قدیم الایام در حیث تقوی
معمول بوده مطلع شود در طالار در جنب تخت سلطان یک
دلوی آب کشی معلق بود خرکی کاملا مورد استعمال آن را
از قدیم نشنیده است ولی چون میخواست بداند که امروز هم
بچه همین کار دلو را استعمال میدارند لهذا از مستحفظین و پرده داران
سؤال نموده که چه مناسبت این دلو را در کنار تخت سلطان
آویخته اند یکی از صاحبمنصبان خودش را با اطلاع تر از مردمان
قدیمه میدانسته در این باب شرحی داده مایه تبسم فیلسوف گردید
نزدیک چاه شده حکم کرده که علامت دلو را در چاه فرو
برد چون دلو تنک بود در سطح آب نیستاد غوطه ور گردید پس از اینکه
او را بیرون آوردند لکن خالی از آب بود معهذا حرکت کنند
حکم کرده او را خالی نمایند سایرین متعجب شده گفتند که چگونه
دلو را خالی نمایم در صورتیکه او خالی از آب است یکی از

حضار دلو را گرفته از دهنه چاه با کمال شدت فرو برد بزودی پر شده
سرنگون در آب گردید (حرکت نشد) در چاه نظر انداخته اثری از
دلو نیافت سؤال نمود دلو چه شد جواب دادند غوطه ور
در آب شد تا بی جهت بخود آن زحمت میدهید از اینکه
دوباره بیرون نمی آید فیلسوف در جواب گفت حق با شماست ولی
بی اهمال بنوبه خودم آب بکشم ا دلو را گرفته پس از اینکه
آنرا خالی نمود در چاه فرو برد و لیکن نه چندان ملایم و نه چندان سریع
بطوریکه دلو نه چندان در سطح آب ایستاد و نه چندان سرنگون در آب
گشت همینقدر از مملو از آب گردید بعد فیلسوف بجمیع حضار با بیان
و انظار همه این لشکر را داشتند چنین گفت حد وسط در
هر کاری را باید از این روی فهمید کثرت ضعف و شدت طغیان
مایه تصدیع و زحمت است پس در هر احوال باید اعتدال
و حد وسط را اختیار نمود در قدیم معمول بوده در ابتدای سلطنت
هر سلطانی یکمرتبه چنین تجربه در پای تخت سلطان بکار میبردند
بعد آن دلو را در کنار تخت معلق ساخته تا آنکه همیشه سلطان را

به کمال مسرت و خرسندی ملاقات با فیلسوف نموده و نزد ایشان
تربیت داشته اکنون در فیلسوف تسلطی بر سلطان پیدا
چندی نگذشت که خودشان هم از [illegible] تشویق شده بمیزان و اسطه خیال
کرده فیلسوف را منصوب بریاستی در خارج شهر بنمایند چند
نفر از شاگردانش [illegible] از اینکه چندی مدتی نسبت به
معلمشان داشتند متنفر شده اظهار کرده که امتناع از این منصب بنماید
فیلسوف جواب داده اینکه امتناع عنوان تکبر را ندارد در
صورتیکه ما نخواهیم سایرین را بصراط تقوی هدایت نمائیم باید
خودمان رفتار متقیانه داشته باشیم تا آنکه نموده پیروی نمایند ۲ شاگردانش ۳
فیلسوف در اینجا موقع بدست آورده و شاگردانش بعضی تعلیمات
نماید از آنجمله یک مرتبه باتفاق در شهر برای گردش و تفریح دماغ
بیرون رفتند در بین راه برخوردند بیک پرنده فروش که
مشغول بود طیوری را بدست آورده به در قفس‌های مختلفه
جای بدهد فیلسوف مدتی متعمق در گرفتاری و محبوسیت حیوانات
بیهوده [illegible] برای حصول آزادی کرده بعد رو کرد به پرنده فروش
بعد و جهد...

در این باب پافشاری نموده در هر کار اعتدال و حد وسط را
از دست نده پس از آنکه (خونگ تسو) اطلاع از ترقیات در
خانه (جو) حاصل نمود مصمم شد که نزد سلطان (تسی) رجعت
نماید چونکه هر بار [illegible] ترقی رسید او را در قصر سلطنتی سلطان در
آن قصر محبوس داشت وارد نمودند در این قصر یک موزیک [illegible] عتیق
از عهد و عصر (شون) که تقریباً هزار و پانصد و سی سال قدمت داشت
می‌نواختند آن مقام را شاگردی [illegible] مینوازند [illegible] استماع
آن دفع ظلمات [illegible] و در قلب انسانی عشق با تمام لطایف را
ثابت و راسخ میدارد از این مقام موزیک چنان [illegible] این فیلسوف که نمود
و مدت سه ماه خیال دیگری پیش او جز مقام موزیک تصور نمود
بلکه لذیذترین غذاها در ذائقه او هیچ لذتی نداشت این فیلسوف
چون دیده دیگر عقیده در این در خانه [illegible] تمت نماید و قوانین
مذهبی را مجری دارد قرار بدارد عازم به مملکت (لو) که وطنش بود
مراجعت نماید و در این مملکت (تسی) بعضی از شاگردان خود را برای ادا
[illegible] اجرای قوانینش را بنمایند سلطان (لو) مجدداً
بالو

وگفت آنچه پرنده‌ها درین قفس‌ها هستند تمام جوان و بچه
سال هستند پیر نیستند و پیرهای آنها کجا هستند پرنده فروش
در جواب گفت که طیور مسن طوری زرنگ شده‌اند که
دوچار و گرفتار نشوند و حتی الامکان در حرکات خود محتاط
هستند مثلاً اگر رجب اتفاق دام و قفس را ببینند اجتناب
از نزدیک آن نموده فرار میکنند وطیور جوان که اتفاق و همراه
پیرهای آنها حرکت میکنند آنها هم اینگونه ملاحظات را دارند
و آنچه را که من بدام می‌آورم آن طیوری هستند که از صف ورد
سایر پرندگان کنار افتاده‌اند و اگر اتفاقاً بعضی طیور بدام
افتاده که مرغ پیر باشد یقین محقق است که چون همراه
با جوانها نموده دوچار و گرفتار دام شده پس از آنکه پرنده
فروش این بیانات را نمود فیلسوف روی بجوانان نموده گفت
آیا شنیدید سخنان پرنده فروش را این سخنان تذکری است
از برای علاقات طیور جوان مادامیکه از پیران مفارقت
نکرده‌اند همراه حرکت میکنند گرفتار دام نمیشوند وطیور پیر چون همراه

با جوانهای ناآزموده دوچار و اسیر دام میشوند بفضل مردم هم از همین
قسم است بی‌باکی وتهور وعدم پیش‌بینی و بی‌موظبتی در کارهای شخصی
عموماً جهات خبط وخطای جوانان است چون اینها که در علوم را
تحصیل میکنند تصور مینمایند که بهمه علوم عالم هستند و بعض اینکه
چیزی در اعمال خود طریق عقل وحزم را اعمال کرده‌اند گمان میکنند که بمنتها درجه عقل
رسیده‌اند لهذا بدون احتیاط وتردید وتوجه و ظنی در هیچ کاری
مبادرت جسورانه و بدون مشورت از عقلا و پیران مقدم در امور
میشوند وراه خطا را بدون احتیاط عقلای مجرب پیش میگیرند وسبب
این میشود که سرگردان شده بمقاصد خود نائل نمیشوند گرفتار
واسیر بکمترین دامی میشوند اما بعضی پیران واشخاص کامل السن
اتفاق افتاده که بعضی از ایشان شیفته و فریفته صحبت و جوانان شده در
جوانان شده در زمره بی احتیاطی آنها اعمال نموده بی‌خیال
و هم صحبت با ایشان میشوند لهذا پیروی از ایشان که گرفتار دام
میشوند پس از این تقریرات فیلسوف بشاگردان خود
گفت فراموش نکنید آنچه را به شما تعلیم نمودم در موقع دیگر

چون اشاره کردن خود به بیلدق رفت مردمانی را ملاقات
نموده شستاً حرکت میکردند (لنگ تسو) گفت این ها کارهای
هستند ولی میل دارم اشتقاق آنها را بنمایم تا آنکه در موقع لزوم
بتوانم استفاده بکنم تا ذرش کردن گفته آن حکمی است که علم
و خیال خود را باینگونه اعمال راه نمی‌دهد آن شخص عاقل شایسته است
و دخالت در اینگونه شغلها بنماید چنین کارها شخص را از تحصیل
علوم و ترقی در آن قوی باز میدارد (لنگ تسو) در جواب گفت
هر شغل در خور شخص عاقل است و هیچ شغل نیست که شخص عاقل
نتواند از پیش ببرد استفاده کردن عمده شغل انسانی است بواسطه
استفاده است که زمین را حاصل خیز و منبت قوت انسان و از حکمت حیوانات
بیسع خدمت بنمایند بواسطه استفاده است که اسباب طبخ و خوراک فراهم
رفع خستگی از زحمات حالی مینمایند بواسطه آن است که عقلای
دانشمند پس از اشتغال با اعمال پر زحمت تفرج دماغ میکردند
در اثنای این گونه صحبتها استفاده چیان نزدیک شهر فیلسوف
خود را با ایشان ملحق نمود

برای درک مطلب نمودن از این گونه سخنان فیلسوف باید بنظر آورد
که در مملکت چین در ازمنه بسیار قدیم و هم چنین در عصر (یائو) و (شون)
و مدت مسلسله بعد از طوفان نوح آنقدر حیوانات وحشی و اقسام طیور
بوده‌اند که هر کس برای تصرف و تملک قطعه زمینی چه برای سکنی و چه جهت
زراعت مرتعی، با اینگونه حیوانات در جنگ و جدال و دفاع بوده‌اند
و به تنهائی طاقت کشیده تا آنکه این زمینهای لم یزرع را از تصرف حیوانات
بیرون آورده حاصلخیز نمودند و در حسب لزوم قانونی مقرر شد
و مطابق آن قانون ساکنین مجبور بودند که یک یا دو مرتبه در هر
سال حیوانات را شکار بکنند و سطح زمین خود را از لوث آنها پاک نمودند
و اجرای این قانون را ... و برای اینکه این قانون را هم اشخاص
در جزو قوانین مذهبی منظور داشته‌اند به این معنی که اعلام نمودند که بهترین
عطیه برای تقدیم نمودن به خداوند این است که شکار رهائی را که به دست
خود شکار کرده باشند به آنها پیشکش بنمایند و به همین واسطه بود
که کنگ تسو شکار حیوانات را بمصرف خودشان مرد لفقرر داشت
در صورتیکه آنها خود خیلی مایل باین عمل نبودند بالجمله پس از

ده یازده روز فیلسوف سرگرم کار بود و اشتغال بتحصیلات
خود نیز نمود و بعد پادشاه (لو) از دنیا رفت وزرا وارث
او را [illegible] بتخت نشاندند (کنگ تسو) از شغل وزارت [illegible] (بجای وی بتخت نشستند)
شده بود استعفا داده و این استعفای دانشمند مایه تعجب عامه شده
و [illegible] (موجب) وحشت و اضطراب شد وزیر ظالم گردید این [illegible] تصدیقش آن
بزی بوده خودش آن را منظور نظر عامه [illegible] و از هر جهت محترم تر
و برتر از سایر مردم بشمار [illegible] ولی بهیچ وجه بمقصود خود نایل نشد نه
و اما فیلسوف جز اشتغال بتحصیل و فضیلت در هیچگونه امورات
نمیکرد و همه روز صبح زود از خواب [illegible] (میخاست) و لب [illegible] در
میخوابید و با اشتغال یک دو ساعت در وسط روز استراحت
می نمود و دیگر سایر اوقات خود را صرف به تنظیمات کابینه و تعلیم
شاگردانش [illegible] فوراً [illegible] میشد در این مدت چند سال
فیلسوف از مملکت خودش بیرون آمده بود غرضی نداشت جز
اینکه میخواست در ممالک مختلفه مذهب و آئین قدیم را برقرار سازد
بعداً از مملکت [illegible] (شان) واقع در سرحدات (هنان) آ

(و اعمال)
شروع نمود چون عقاید مملکت وارد و ملاحظه چند روزی [illegible] ورود
[illegible] و فقط چند نفری او را [illegible] خشنود [illegible] نسبی [illegible]
می داشتند و هر جائی که ممکن بود او را گردش [illegible] روز چند کمتر
فیلسوف از جاه و جلال بزرگان و رنج و تنگدستی ملت و [illegible]
عامه اطلاع حاصل نمود آئین قدیم در [illegible] منسوخ و اخلاق
فاسده شایع و معمول بود فیلسوف شایسته حال خود را چنین [illegible]
که در این مملکت زیست نماید و مملکت [illegible] هم [illegible]
[illegible] بود بهتر از این مملکت نبود بلکه فاسدتر و مغشوش تر بود
[illegible] سلطان [illegible] نداشت و به او هیچگونه تعلیمی نمی نماید
و اگر [illegible] بر حسب اتفاق نصیحتی بعنوان تعلیمی لازم داشت باو مذاکره
[illegible] در این باب [illegible] فیلسوف [illegible]
بوده سرمشق در عقل و تقوی بود ولی ثمره و فایده نمی بخشید
و نیز در [illegible] در تعلیم [illegible] شاگردان خود کوتاهی نداشت
همچنانکه [illegible] یک روزی [illegible] اتفاق [illegible] رفته بودند [illegible] را
دیده [illegible] یکدیگر پس از اینکه (کنگ تسو) از [illegible]

توقف نمود رو بهمراهان خود نموده گفت در باب این اسکونه آمده است

و اسباب او برای تنگ کردن نبود در صورتیکه امروزه با وجود

این آمدست، پر بیشتر جنگجو باشند نه بهتر در سابق میتوانسته

جنگ نمایند و نه بمراتب بهتر جنس حرب بنا نهاد و این یک

عین است و هر روزه آن (تنزل و تنها) در این قصر شما سلطان دستی اگر

مبادلات (آمده بود) از جهت ممالک خارجی نمود و چون

تا یک امروزه بیش رشد (و ارشد) و درستش نموده بود (کنگ لتر) مصمم

شده و طبقه عالی از احوال ادبیات باورد و در ضمن ادای اجلاس

قوانین بنماید لهذا علاقمندی بسیار بریه سلطان (دستی) بدو

اتفاق چند نفر از شاگردانش از طرف جبل معروف (آتیلا)

حرکت نمود در این راه مردمانه رایافت و هنوز اخلاق ورقیب رقیبم را

بمیر شاه این شه بهم زنند روشن شده فیلسوف

کرده بالاخره بردن کالت و دسته شکن بمقصد ذات خود رسید

پس از یک دو روز استراحت و ایشان لوازم تقرب بحضور سلطان را

بجا آورده حرکت کرد که بحضورش برای در نظم در خواست (بحضور) سلطان عظیم

سلطان را دید و با چشم و خشم زیاد در قرار دل و شاطران چند از

سر سلطنتی خارج میشود و لباس بسیج گشت و نیز اسباب تحریر

فیلسوف شد و سکته سلطان با وگفت من میدانم دشمن از مملکت

معروف خود آن بقصد دیدن من حرکت کرده است و تحقیق شما از

کجا رخ فایده خواهیم داشت لهذا من از شما استقبال میکنم تا اینکه

ادای (تکلیف) خود را کرده باشم خشنودی در ... مینماید از ملاقات شما

بیش از آن است و من میتوانم تقریر کنم ای محترم خارجی مرا تعلیم در خوبیت

عقل نمایید پس از این بیانات سلطان بفیلسوف اظهار داشت

(تقدم بر) سلطان حرکت نماید (کنگ لتر) چند قدمی عقب کشیده

بطور محجوبیت بسلطان گفت شخص سلطان بلندی درجات عالیه (التقدم بر همه افراد نوع)

علامات و سزاوار است و این امروزه خود را لیاقت شمرده

حقیر برادر سلطان در جواب گفت در صورتیکه من عقیده

و دانشمندان را محترم برادر خود را حقیر نشمرده ام زیرا که عقیده

مراتب آن عالیتر از سلطنت است فیلسوف جواب داد که حسبها

درشان عقلا شما بیش ... درجات شما عالی تر و برتر است

از آنجمله شد تصور می‌نمایند ولی اعلیحضرت حفظ مراتب و ثبات را از برای تمام اهل
مملکت حتی سلطنت [illegible] لازم شمرده فرمودند [illegible] را اگر [illegible]
شایعات این قانون نمی‌شنود و شخص [illegible] بسته محترم و تحقیق [illegible]
و این شأن دقیق و در حقیقت [illegible] سلطان به سکونت [illegible] و بر این
تسلیم شده دیگر [illegible] خود از جلو حرکت کرده [illegible] اتفاق [illegible] شده
در یک عمارت [illegible] در آنجا صحبت [illegible] شده از جمله صحبت [illegible]
در باب رفتار مردمان در یک مملکت منظمه [illegible] سلطان را از
[illegible] خطرات [illegible] خود [illegible] داده [illegible] او را
در امور [illegible] مأمور [illegible] منصوب [illegible] در وزارت [illegible]
[illegible] منزل [illegible] سفر [illegible] شده بود
میل نمود
چندی نگذشت در [illegible] اعتماد [illegible]
سلطنت [illegible] زیاده [illegible] از وزرا [illegible]
[illegible] در نزد سلطان [illegible]
[illegible] در کار [illegible] لهذا در [illegible] سلطان او را [illegible]

[illegible]

کذب
[illegible] داده [illegible] نزد سلطان [illegible] ترک [illegible]
[illegible] سالش [illegible] نمود [illegible]
ولی [illegible] اجرای آن [illegible] زیرا که
او [illegible] سلطنت [illegible] مملکت [illegible] پس [illegible]
آن روز حرکت کرده [illegible] مملکت خود [illegible] از مملکت
[illegible] سلطانش را [illegible] ملاقات نمود عبور کرد و پس از [illegible]
در مملکت [illegible] بود یکی از وزرا [illegible] اندازه [illegible] او را
داشت [illegible] سلطنتش حاضر نشود و چون [illegible]
[illegible] بود [illegible] شده بود [illegible] مقرره
[illegible] نیز [illegible] بود و از طرف [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] را
داشت [illegible] بی اندازه [illegible] بود [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] اندازه [illegible]
[illegible] از دقایق [illegible] وزیر [illegible]

[illegible]

شیء اهدایی شما جوابی نزد که چند جواب کلی و مبهم وزیر بهمین اندازه
بایست بنظر آمده و رهین شده است گفت ولی شاگردان فیلسوف
و همیشه معلمشان را پیروی نموده بودند و در زیر عقیده او مطلع بودند
بسیار متعجب شده چنین گفتند صاحب شاه اینقدر نیکوکار
است و همیشه اوقات را نصیحت و وصیت ترحم کردن میفرمایند پس
چرا با کمال اطلاع شان در باب حاضر نمودن اراضی
امتناع از شرح دادن آن نمودید شما چیزی نگفتید جز آنچه را
که تمام مردم میدانستند آیا از علم و دانائی شما کاسته شده
و یا آنکه بی میل و متنفر از مردم شده اید یا در قلب شما انقلابی
روی داده و نتیجه آن نمک نشناسی شده باری ما در فهم
سبب اینگونه رفتار شما عاجزیم (کنگ تس) جواب داد
که شما مرد بسیار خوش قلب نموده اید از اینگونه سخنان و غیره
بهمین قسم با شما صحبت بدارم وزیر (کنفسو) مردی است بسیار
ذی الطبع ملک رای دارد ولی چندان مستحق مخارج آن نخواهد
مگر آنکه برای او کمک ظاهری و نفع عمده داشته باشد تمام اهتمام

ادامه دارد

او مصروف به مالیات اسلحه میباشد و خیال دیگری ندارد جز اینکه
وسیله بدست آورده مالیات را بیفزاید آیا تصور نمیکنید
که چون کمک مستمند دوچار فقر و بدبختی باشند شخص وزیر باید تمام همت
خود را برای نگاه داری این ملت را از فقر و پریشانی بیرون
بیاورد و آسایش و تسکین و تسلی خاطر او شود ولی بر خلاف غرض کلی
این وزیر همت به یک وسیله مالیات را بیفزاید و عایدی
هر یک را بحیطه تصرف در آورد چون غرض سائل معرفت به احوال
او داشتم و غرض او را میدانستم لهذا وقتیکه داشتم صحبت با او گفتگو کردم حیلت
آمیز او جواب بدهم چنانچه حقیقت امر را با دیگر و او را
راهنمائی میکردم کاری نکرده بودم جز اینکه خرابی او را لطف زیادتر کنم
در این خلاف حیث متوجه بودم و اگر تصور کنید که من بی رفتار
شده باشم و یا اینکه محبتی بمردم نداشته باشم حاشا و حاجت
کسی را نیاز نمایم و در این نتیجه را بشاگردان نرسیدند از شنیدن این
بیانات شاگردان چشمها را بزیر انداخته خوش رفتاری معلمشان را
تحسین نمودند

یکی از اقوام وزیر سابق اله که خودش نیز وزارت داشت
مشغول بوده همیشه اوقات فیلسوف را محترم میدارد و او را از خود
ممنون ساخته بود از آنجمله در یک موقعی ارزاق نایاب و گران
بود وزیر از برای فیلسوف هزار صندوق برنج فرستاد (صندوقی
هشتمن مصطلح نزد اهالی ژاپن برنج است که بعبارت اخری بیمانه
قرار میدهند) (کنگ تسو) قبول آنها نمود و اطرافیان
تعجب کردند که چطور اینکه طلبی از کسی داشته و آزادی و منیع الطبع بوده باشند
[illegible] اظهار تمنائی [illegible] نکرده بودند اینگونه [illegible] از این رفتار
بسیار متعجب شدند و خصوصاً تعجب آن زیادتر گردید وقتیکه
دیدند [illegible] برنجها را حمل نموده بطرف شهر میبرد و در آن
اینکه یک صندوق از آنها را بجهت خود نگاه میدارد باقی تمام را بالای [illegible]
[illegible] و [illegible] تقسیم نمایند پس از آنکه ایشان نزد معلم
خودشان سؤال از این [illegible] نمودند (کنگ تسو) در جواب
گفت بدانید آنچه را که من رفتار کرده ام تکلیف من را آن
بوده و در ضمن ادای حق خود را نسبت بآن نیکو کار نموده ام
[illegible]

در سابق ذکر کردیم که در زمان (کنگ تسو) مملکت
چین منقسم بسلطنتهای ملوک الطوایفی چندی شده بود که
آنها همیشه در صدد منازعه و مشاجره با یکدیگر بودند و مشغول
[illegible] برای حصول جاه طلبی و وصول بمقاصد [illegible] و لذا [illegible]
سلطنتی در نزاع و جدال بودند و بالنتیجه [illegible] گزاف بر سر
نزاع خرج میکردند (کنگ تسو) خواست نظم و ترتیبی جهت
این مملکت بدهد ولی [illegible] که قول
نصایحش در نقاط آن [illegible] و جهالت نتیجه نبخشید
و بالاخره از دنیا رفت بدون اینکه بتواند رفع نزاع
و رفع جدال ما بین ایشان بنماید و ممالک منقسمه چین را
در تحت تسلط یک نفر بیاورد
حال برای [illegible] که [illegible] در آن [illegible]
تاج و تخت بودند [illegible] [illegible] عمومیت
بیرون آمده بدست مردمان کاردیده و جوانان لازم ازجمله
[illegible] ۲۴۹ قبل از میلاد

قبل از اینکه شرح این وقایع و دغدغات را بنویسیم
از تاریخ دودمان سیم مطابق دوره (اگگ تسو) بوده
ذکری نمائیم در عهد سلطنت پادشاهان (اگگ دیگ)
فیلسوف چینی در دربار او بود مملکت کلی بی نظم و از
هر جهة مغشوش بود و اغلب رؤسای ملوک الطوایف در جنگ
و جدال بودند در عهد سلطنت (لیوان دیگ)
(۶۷۵ سال قبل از میلاد) (کونوش) سلطان (لیا)
ممالک وسیعه سلطان لوو را که از اعقاب (تاپیم)
بود و در ابتدای این سلسله از او صحبت داشتیم متصرف
شد بعضی از این اشخاص بی ملک و مملکت شده رفتند
در (ژاپن) که از تاریخ مهاجرت آنها که ابتدای آن در
ششصد سال قبل در آنجا بوده اند و همین ملاحظه است که اعقاب
(تاپیم) را اجداد ژاپنی ها میگویند و سلطان اول را میخوانند
و در حقیقت بعضی مطالب تاریخیه این طایفه را مبدأ و منشأ
یکی میدانند که در بسیاری از آثار شباهت بهم دارند

سلطان

سلطان (لیا) پس از فتح ممالک (لو)
رئیس وزرای سلاطین زیر دست شد و چون این
جلالت شأن را دارا گشت تسلط بر سایرین شد در
صدد برآمد که از سایر سلاطین زیر دست خود مالیاتی
بنام سلطان (تسن) دریافت آن امتناع نمود
و (کوئو تسیان) قشون زیاد حرکت کرده که برود لو را
حمله نماید ولی دفعه اول کمی بود که اداء مالیاتش را
نمود در اینموقع لازم است که از واقعه عجیب و غریبی که
در رابطه (اگگ تسو) رسیده شرحی بدهیم
سلطان (لیا) یکی از بزرگان دربار خود را حکم تعقیب
داده بود و چون خواست اجرای این حکم را بطوری
که تقصیر خائنش بوده برود شمشیری بجهت کشتن او بیاری
در فرستاد این واقعه لطف وقایع درخانه شرقی است
که در آنها سلطان جهة مغضوب و مقصر طنابی میفرستاده
او خود آن طناب را محترماً بکار برد و مخصوصاً این رتبه

وقتی اتفاق می افتد که سلطان از جنگ جوئی توانا
تر از خود اندیشه داشته برای مقابل و نقاوتش در برابر
او بی فایده بگردد
در عهد سلطنت (وی لی وانگ) سلطان باشکوه
در حکومت ۴۲۵ سال قبل از میلاد) هنوز عادات و رسوم
تاتارها را که در مجاورت (هیانگ هو) بودند معمول شده
و بعد این عادات در پیش سلاطین (تسن) منتشر شده
سلاطین دختری انتخاب می نمود که او را منسوب طایفه سلطان
یکی کنند و زوجه سلطان [illegible] می شمردند اهالی چین این
ترتیب را منسوخ داشتند و در همین عهد بود که سرکشی
مملکت (تسن) قرار بر کمر می بستند و این رسم را هم
از تاتارها کسب نمودند
این مملکت (تسن) در آن زمان بواسطه تسلط و اقتداری
که خودمان (چو) بر سایر ممالک داشتند جزو
ممالک موروثی شان شده بود سلاطین (وی)

و (چو) محض تعیین حدود مملکتشان با سایر ممالک (تسن)
حصارهای عظیمی در سرحداتشان بنا داشتند
در عهد سلطنت (هی آن وانگ) بود (۳۶۸ سال
قبل از میلاد) که فیلسوف ثانی از مدرسه (کنگ تسو)
طلوع نمود اگرچه اکنون تاریخ چین جهات چندانی
نداشته ولی همینقدر بس که شرح احوال کسی را دارا بود
که از حقایق تلف نشدنی است و مایه زندگانی و افتخار
هر ملت است ولی افسوس که آن حقایق و افتخارات
همیشه پایمال عیب و خطای گردد

شرح احوال (مانگ تسو) فیلسوف

مدرسه (کنگ تسو)

مورخین و نویسندگان چینی این فیلسوف را مدافع عقاید قانون
گذار بزرگ شان میدانند این فیلسوف در مملکت کوچک
(سونگ) و از اهالی (شان تون) است در اوایل
قرن چهارم قبل از میلاد تاریخ مسیحی متولد گشت در زمانی
زمانی که او در چین معاصر، همان زمانی که سقراط بود و
(کزنفون) و (ارسطو) در یونان همچنانکه (ملوتسو)
، (تازی) و (فیثاغورث) هم عصر بوده حاصل آنکه این
مشروحات و گذارشات است از اشخاص بزرگ معاصر
و متحد الزمان در علم معرفت عالم را زیاد میکنند و در صفحه تاریخ
در صورتیکه این حکمای فلاسفه همه دارای یک پرستش بوده
و همه بواسطه یک خالق بعرصه وجود آمده از بعضه اختلافات
و تفاوتات بی شمار مابین آنها است
(مانگ تسو) را در جوانیش (مانگ خو) ■ مینامیدند

از اعقاب (مانگ سون) است ولی (مانگ سون)
که از سلسله طایفه بود در قصب اقتدار و تسلط شان و بروز
و ظهور رتبه عالیشان (کنگ تسو) را تالیف ساخته بود
خلاصه چندی بعد پدرش از دنیا رفت و مادرش
زن پرستنده بود و پسرش را در تحصیل و کسب علوم
مجبور نموده است در میان فیلسوفان چینی این مسئله ■ پند
و نصیحتی است که شخص عاقل باید در کارهای خود همیشه
■ یک سنگ برابر تابوده که از میان دورت آن دارای اخلاق
رذیله گردد آن را نیکو و نقل کرده از مادر فیلسوف نقل
انکه پسرش رفتار همسایه ها را کسب نماید و عادت در
اخلاق آنها بگذارد دو مرتبه جهت رو تغییر منزل داده بود
در جنب دکان قصابی منزل داشتند مادر فیلسوف
بعد ملاحظه آنکه پسرش راه و عادات قصابی را
آورده بود و همیشه از آن قبیل ■ مطالب، او
صحبت نموده است تصور کرد که مبادا پسرش دارای اخلاق

فاسده نشود و بی رحم نبرد و برخود حتم کرد که تغییر منزل
بدهد از آنجا حرکت کرده در نزدیک قبرستانی ماوی نمود زیرا
(منگ حز) جوان در این مکان بواسطه قرب بقبرستان
در اشخاص می شمرد برسم قبر اقدام بر حرکات ادای
حق تشریفات را نمایش تقلید نموده بی گریه وزاری
میکرد و این ترتیب هم نیز مادر اورا ترجیح نداد که مبادا
پسرش همیشه اوقات بهمین حال باقی بماند و دست
از گریه وزاری نکشد نیز در صدد شد که تغییر منزل بدهد
ولی مادرش بسیار خوشوقت از این منزل شد چون
زیرا که در نقاط مدرسه واقع شده بود همه روزه (منگ حز)
جوان مشاهده میکرد که در این مدرسه میرفتند و در شغل
مختلف اشتغال تحصیل مینمایند تصمیم گرفت که خود بر آن رشته
تحصیل بشود و از آن شاگردان تقلید نماید مادرش
بسیار دلشاد و خوشوقت گردید که آنچه همیشه در افکار
داشت چیزی را که درخواست میکرد بمراد کمیل پسرش را

خلاصه

خلاصه اورا بهمان مدرسه فرستاد و چندی نگذشت که
از همه سرآمد گردید و فوق العاده ترقی نمود چندی بعد (منگ حز)
چون شنیده که (کنفوشیوس) که از اعقاب محترم (کنگ تسو)
بود معروف و مشهور آفاق گشته شاگرد او شد و کاملاً
طریق و آئین استاد این معلم را بدست آورد و این معلم را بر
سرمشق افکار خود قرار داده نفوذ کردش بسمت
ممالک کوچک چین عزیمت نموده نزد سلاطین میرفت
و برای آنها در رشته حکمت و سیاست و عقاید خود صحبت
میداشت و غرضی که داشت جز آنکه مسلک (کنگ تسو) را
منتشر کند و افکار هموطنانش بود نزد سلاطین و امراء
و ارکان مملکت رفت و آمد کرده که در حوزه درس اخلاقی که آموخته
از صمیم قلب پیرو خود مطیع ساخت و بعد بقدر امکان
طریق و مذهب خود را بین ایشان انتشار داده
سلاطین و امرا تصدیق نموده که توانائی و جمع و اقتدار حقیقی
منوط و مربوط است بر اینکه تعقل و محبت رعایا داشته

باشد

باشند مطالب بلکه این فیلسوف درجات محکم‌تر
و متقن‌تر از مطالب (کنگ‌فوتسو) بوده از آنجمله حکمه
حاکم و محکوم تکالیف بین اثنین‌شان را می‌نمایاند در صفحه
تمام مملکت چین را مجبور می‌نمود از حدود و عهدش تجاوز
نمایند از یک طرف در حقوق پادشاهان جهة سلطنت
دارند رعایا را بیان می‌نمود و از طرف دیگر پادشاهان تعلیم نمود
بر اینکه حق دنیا بر اینست که همیشه در خاطر رعایا را قرار
نمایند و از هر جهة ظلم و تعدی‌شان را جلوگیری کنند
بعبارة اخری حکم والدین را از برای رعایا داشته باشند
(کنگ‌فوتسو) مردی بود که اصول و عهدش خارج از قید
دعاوی بود و هرگز در موردیکه مربوط به او بود نمی‌گذارد
ذکر ظلم و تعدی واقع بشود و اگرهم بر حسب اتفاق ظلمی شد
بسیار پشیمان و متأسف می‌گردید
(کنگ‌فوتسو) کاملاً از هر اینها ذات شناسائی داشته و در
تکرار تبیین شرحی از تکالیف متقابله پادشاهان و اشراف

راجع

و تعدیات کارگذاران و حکام نگاشته طرز و اسلوب
فیلسوف گریز از درجات از قبیل آنچه عقلانی‌تر و سخت‌تر
بوده، با هرکس سلطان، غیر سلطان [illegible] به هر طرف
میشد و از روی قیامت دلیل و برهان حقیقت را دلائل
او را اثبات نمیداد و اینکه راه را از هر طرف مسدود دید بهیچ
وجه راه گریزی از برای او باقی نمیگذارد حاصل آنکه با اینکه
همه‌شان و نویسندگان شرق از کلمات (کنگ‌فوتسو)
محظوظ میشوند از هیچ یک از عبارات و کلمات ادبیه‌ها
و مخصوصاً فرانسوی‌ها محظوظ نمی‌گردند زیرا که بیانات او
مطابق اوهام کوته نیست بلکه تمام مطابق عقل و دانش است
از آنجمله هرکس طرف میشد از راه طعن و استهزا پیش می‌آمد
و بهیچ روی پیش [illegible] رفتنش بهتر از تفرط بود و این مطالب
از کتابی که او از چهار کتاب چینی بیرون آورده و از او
باقی مانده استخراج شده و شرح آن از این قرار است
(کنگ‌فوتسو) چون رفت به (لو) که مملکت کوچکی است

زمین) سلطان را دیر نگیرند سلطان گفت دانشمند محترم
شما هزار (لی) (معادل با صد فرسنگ) مسافت را
پیموده اید ممکن است شما نفع و غنیمتی در مملکت ما حاصل
کرده اید (مانگ تسو) در جواب گفت چه خوشبخت
و از غنیمت و منفعت صحبت بداریم اساس اقتدار کافیست
برای آنکه تثبیت کند و تعظیم و تفخیم را نسبت به انواع
خود ارزانی نماید عدالت و .... را همیشه در نظر داشته
باید
دخالت در کارهای زارعین نکنند بنابر آنکه آنها را از
شغل یومیه شان و از ضرورت فصول شان باز بدارید
در این صورت خواهید دید محصول متجاوز و بیشتر
از قدرت مصرف خواهد بود اگر در رودها و برکه ها دام
نیندازند ماهی و خرچنگ بیش از آنچه صرف می شود
جنگلها را اره کشی ننمائید مگر بموقع و در این صورت
چوب و هیزم شما فراوان خواهد بود ماهی و خرچنگ
شما

شما فراوان است همینکه هیزم شما هم فراوان شد
و بیش از قدر مصرف گردید آنوقت ملت شما زندگی
خواهند داشت و از برای مردگان هم خیرات خواهند
نمود و دیگر از شما شکایت نخواهند داشت و تکلیف
حکمرانی هم همین است
بعلاوه در هر یک خانواده که دارای پنج (ار، پان)
(لقای است و آن معادل با هکتار) زمین هستند
در مزارع شان درختهای توت غرس نمایند
اشخاص پنجاه ساله ببالا میتوانند با لباس ابریشم
در بر کنند و از تربیت مرغان و سگ و خوک
غفلت نورزند، اشخاص هفتاد ساله ببالا میتوانند گوشت
تغذیه نمایند کسانیکه دارای صد (ار، پان)
زمین هستند دست آنها را از کار کوتاه نکنید و دچار
فقر و احتیاج ننمائید آنها بچه ها را در مدارس و مکاتب
تعلیم نمودند از جهت رحم و انصاف عدل و احترام

جوانان نسبت به پیران مواظبت داشته باشند
و در این صورت خواهید دید هیچ پیرمردی در مسافات
با آن سنگینی بار گران نمی‌برد
اگر اشخاص مسن لباس ابریشمی بپوشند و گوشت تغذیه
نمایند و اشخاص جوان متحمل سرما و قحطی نشوند همه پیشرفت
خواهند داشت و ترقی خواهند نمود ولی در عوض
در این مملکت سگ و خوک‌های شما آذوقه ملت را میخورند
و شما علاج آن را نمی‌توانید بکنید در راه‌ها مردمانی همه
از قحطی و گرسنگی میمیرند و شما نمی‌توانید تحصیل محصول برای
آنها بنمایید و قسمتی از آنها از گرسنگی تلف میشوند شما میگویید
تقصیر از من نیست بلکه از عقیمیت و بی‌حاصلی زمین بوده
و این در واقع حکم آن کس را دارد که با قداره اشخاص دیگر را
بقتل رساند و بعد بگوید این خطا از من سر نزده بلکه
از قداره بوده پس از این قرار شما نباید عیب و علت را
بر عدم اعتدال فصول بگذارید بلکه باید کاری کرد که ما نیکی

و تمام

و تمام رعایای
پادشاه گفت از روی صدق و صفا میل دارم که برای نصایح
شما را بردارم (منگ تسو) گفت آیا اختلافی هست مابین
اینکه انسان با چوب یا قداره بقتل برسانند سلطان
در جواب گفت خیر ابدا اختلافی در بین نیست (منگ تسو)
نیز سؤال نموده آیا اختلافی هست در اینکه انسانی را
با قداره بکشند یا اینکه از ترتیب وزارت و حکومت
ظالم تلف شود سلطان جواب داد هیچ اختلافی ندارد
فیلسوف گفت آشپزخانه‌های شما هم مملو از گوشت است
و طویله‌های شما پر از اسبان چاق و فربه در صورتیکه رعایای
شما بواسطه قحطی و بدبختی لاغر شده‌اند و رنگ از رخ آنها
پریده و در هر طرف از صحراهای شما نعش‌های مردمانی افتاده
که هم از بیکاری و فلاکت تلف شده‌اند و این ترتیب
اسباب آن میشود که حیوانات این مردم را طعمه خود قرار
بدهند

در واقع ملاحظه کنیم این سخنان را، فقط این فیلسوف چه
اندازه تهور و شجاعت داشته، با این جمله هدف بی‌قیدی
و نزع بی‌تابی را می‌زنیم و علی شرق زمین را مقصر میدانیم
به اینکه خودشان را چار قید و اسیری نموده‌اند آیا از
این قبیل فلاسفه یک میلیون داشته‌ایم که بتوانیم
مقایسه و سنجش با این فیلسوف چینی نمائیم خلاصه
بگذریم و بر سر مطلب خود رویم

سلطان از فیلسوف سؤال نمود که تقوی جهة سلطنت کردن
شخص سلطان از چه قرار است؟ این فیلسوف در جواب گفت
آن تقوی عبارت است از دوست داشتن رعایا و محققا
در این صورت مانعی جهة خوب حکمرانی کردن در پیش
نخواهد داشت

سلطان سؤال نمود که چطور آن نعمت و عشق برعایا
از صفات مخصوصه یک سلطان خوبی است فیلسوف
جواب داد اگر انسانی پیدا بشود که بشخص سلطان بگوید من ترجیح

دراز

قوت استعداد و زور را دارم، خود میتوانم بمقدار شش هزار لیور
(وزنی است قدیمی) را از جا برکنم ولیکن پر زاغی را نتوانم
از زمین بلند کنم و، اگر بگویم من از روی دوربین میتوانم
نوک پر جانوران را بنظر در آورم ولیکن بارکش پر از
هیزم را در یک جاده وسیع نمی‌بینم آیا شما تسلیم این سخنان
و اعتقاد خواهید داشت؟ سلطان در جواب گفت
خیر ممکن نیست که چنین سخنان مقرون بصحة باشد فیلسوف
گفت حال همینطور است سلطانیکه سلطنت نکند معلوم
میشود که مایل بخوب سلطنت کردن نیست نه اینکه او نتواند
و، از عهده بر نیاید سلطان سؤال نمود که ظاهراً چه فرق
و اختلاف است ما بین سلطانیکه مایل به سلطنت کردن است
با آن سلطانیکه توانائی و قدرت خوب سلطنت کردن را
ندارد فیلسوف در جواب گفت اگر مردی حکم بکند
که کوه (تای شان) را بلند کرده در اقیانوس شمالی فرو
برد و این مرد بگوید من توانائی آن را ندارم محققا باید تصدیق کرد

زیرا او از روی حقیقت دارای جواب داده ولی اگر آن
شخص بگوید هر یک شاخه نازکی را از درخت قطع کن نیز انکار
از توانائی نکند از وقت معلوم میشود که او بی سبب این فعل بوده
نه اینکه قدرت و توانائی آن را نداشته هم چنین سلطانیکه خوب
سلطنت نمیکند نه اینست که نتوان اورا کاتبه نمود، آن مردیکه
امتناع از حرکت دادن کوه (تای شان) نمود بلکه حکم
دانشجو را دارد که انکار از توانائی قطع نمودن شاخه درخت
داشت

(سوان وانگ) سلطان (تسی) از فیلسوف سؤال
کرد با رحمه که شنیده شد سلطان (وان وانگ)
عمارتی داده که هفت فرسخ دور آن
میشود آیا صحت دارد، خیر (مانگ تسو) جواب داد
که تاریخ صحت آن را میرساند سلطان گفت از این قرار
آن عمارت بی نهایت بزرگ بوده فیلسوف جواب
داد که با وجود این وسعت و بزرگی رعایا او را بسیار کوچک میدانستند

سلطان گفت پس از چه جهت است عمارتی را که من بنا کرده ام با اینکه دور
در ... دورش از چهار فرسنگ نمیشود ملت و رعایا
بسیار بزرگ میدانند فیلسوف در جواب گفت عمارت
(وان وانگ) در هفت فرسخ دور آن بوده جهت رعایا ساخته
شده بود همه در آن، بزرگ سر فرشند و از جهت خود علف ... داه هیزم
تحصیل میکردند و خرگوش و قرقاول بدست میآوردند چون
(وان وانگ) دید که محیطش هفت فرسخ بوده واگذار
برعایا کرده و از بعض جهات از آنها رفع احتیاج
می نمود آن را بسیار کوچک ... و غیر کافی از برای
خودشان میدانستند و در واقع شرط عدالت همین است و نیز
خادم شما هنگامیکه از سرحد ممالک شما گذشتم علاقه دقیق
... شما را دانستم و نیز فهمیدم که در وسط مملکت پارکی بنا
نموده اید که چهار فرسخ دور آن میشود و هر کس
در آنجا گوزنی را بکشد مثل آنست که انسانی را بقتل رسانیده
باشد و باید خود او را کشت چون تفصیل بر این نهج است

این بزرگ‌ها در واقع حرفه گوداری است در دربار مملکت چه
مردگان و ملت‌ها هم این بزرگ راهش هم بکنند بنابر این
آنان را بزرگ میدانند و حق با همین است

و در این صورت داعی تقصیر دارد سلطان جواب [illegible] خیر داد و از
رشته دیگر صحبت نمود

در این مطلب هیچ رمزی نیست چه اینها همین مقدم و بنده
برده هم هیچ بلکه امروز هم که تمثیلشان بر همین نهج است و
دیگر ظلم را تکذیب نمی‌کنند همینقدر ظالمین را مردود میخوانند

(تسوآن وانگ) سلطان (تسی) از فیلسوف سؤال
کرد آیا حقیقت دارد که (تانگ آنگ) (اول سلطان
دودمان چو) (کی) را از تخت سلطنت زیر آورد
و او را اخراج بلد نمود و (وو وانگ) (مؤسس
دودمان سنگ) یکی از [illegible] سلطان دودمان سنگ را به
قتل رسانید

(مانگ تسو) جواب داد که در تاریخ ذکری از این در باب شده

سلطان سؤال کرد آیا رعایا مجازند که سلطان خود را
از تخت زیر آورند و او را بقتل رسانند فیلسوف در جواب
گفت کسیکه دزدی بکند دزد نامیده میشود و کسیکه از
عدالت تجاوز کند او را ظالم میخوانند پس دزد و ظالم هر دو
انسان پستند در حقیقت لایق آن هستند که آنها را منظور داشت
با این همه من نشنیده‌ام (چو) کشته شده باشد مگر اینکه (وو وانگ)
او را بقتل رسانید

کتاب این فیلسوف از اینگونه تشبیهات راجعه به انسانیت
و عدالت بسیار دارد ما بسیار افسوس میخوریم که در این جا
نمیتوانیم کاملاً از آنها شرحی بدهیم ولی در این موقع یکی از
مباحثات آنرا بیان میکنیم و آن عبارتست از مباحثه
و منازعه که در طبیعت انسان گفته شده است

بنا بر عقیده (کائوتسو) طبیعت انسان شباهت دارد
به بید مجنون عدل و انصاف شبیه است به یک ظرفی
از طبیعت انسان انسانیت و عدالت حاصل میشود همچنانکه

در سینه مجنون زنجیر ساخته میشود

(حکیم گفت) میگویم آقا شما با طبیعت سینه مجنون را محترم میدارید

برای اینکه او از زنجیر سینه میگوید خبر ملکه بایستی او را اصلا قطع نمود

آنکه بتوان زنجیر بافت پس معلوم میشود و از برای زنجیر سینه نفس باید

درخت را قطع نمود و او را از لکش اصلا خارج کرد در صورتیکه

انسان از جهة حصول آسایش و عدالت نه چنین است باید

تعلیم خوب کرد و از لکش اصلا محذوف [illegible] لازم میدارد

(کلانتر گفت) نیز میگویم طبیعت انسان شباهت دارد با آب

جاری از هر طرف او را روان نمائید جاری میگردد

اگر بطرف مشرق باز کنید بهمان طرف جاری میشود

و اگر بسمت مغرب باز کنید بهمان سوی جریان می‌یابد

طبیعت انسان نیز مابین خوب و بد را میگذارد همچنانکه

آب نیز مابین مشرق و مغرب را نمیداند

(حکیم گفت) میگویم محقق است آب نیز مابین مشرق و مغرب را

نمیگذارد اما نیز مابین بلند و پستی را هم نمیداند طبیعت

انسان

انسان همچنانکه خوبست همچنانکه آب همیشه میل به پستی دارد

و از این قرار طبیعت انسان نیز همیشه میل به بدی داشته همچنانکه

آب میل به پستی داشته حال تصور کنیم چون آب را

جمع کنیم و بزور فشار وارد آوریم از جهت خود تا از کوه البرز

بگردد و اگر او را در جلو آن سد بگذاریم بطرف چشمه‌اش پس میرود

و ممکن است از ارتفاع کوهی تا از کنند این اثر نه از طبیعت

آب است بلکه از اثر قوت و فشار است و بر او وارد آمده

انسان هم ممکن است در درون خندق [illegible] رذیل گردد و طبیعتش هم

با او همراه باشد

(کلانتر گفت) میگویم طبیعت با طبیعت حیات [illegible]

طبیعت را همان [illegible] میدانم

(حکیم گفت) در جواب میگویم اگر شما طبیعت با حیات

را یکی میدانید مثل آنست که [illegible] رنگ [illegible]

مثلا [illegible] قلم را [illegible]

[illegible] فرق نگذارید اگر چنین

نیز ملازم میرفته و طبیعت سگ با طبیعت گاو یکسان نیز
و طبیعت گاو با طبیعت انسان یکی

(کاُتسو) میگوید اغذیه و الوان تمام تعلق بطبیعت دارند و انسانیت
ذاتی و داخلی است نه عرضی و خارجی ولی عدل و انصاف
عرضی و خارجی است نه ذاتی و داخلی

(مانگ تسو) سؤال میکند چگونه میگوئید انسانیت ذاتی و داخلی
است عدل و انصاف عارضی و خارجی

(کاُتسو) جواب میدهد انسان چون پیر است ما او را
پیر میگوئیم همچنانکه شئی سفید را سفید میخوانیم زیرا که سفیدی
آن از خارج ظاهر و مشهود است و این است که ما آنرا منوط
بخارج میدانیم و عارضی میگوئیم

فیلسوف در جواب میگوید اگر سفیدی اسب سفید اختلاف با
انسان سفید ندارد ملازم منقود ... انسان پیر با یک اسب پیر
بدون اختلاف نیز و آن جنبه عدالتی که در ما است برای اینکه
پیر را محترم بداریم آیا این احترام در پیری موجود است یا در ما

او را بپاس احترام میگذاریم

پس از چندی مباحثه و شرح مباحثه بین (کاُتسو) و (مانگ تسو)
در این باب و در سایر محاورات راجع باینکه طبیعت دارای خوبی
و بدی نیست و یا اینکه ممکن است هر دو را دارا باشد نتیجه براین
شده فیلسوف میگوید اگر بنظر دقت بروی مراتب قلبیه را
بنمایانید دارای رفتار و حرکات حسنه میگردند و از این صورت
معلوم میشود که طبیعت دارای مراتب حسنه است و اگر
از انسان حرکات رذیله و رفتار زشت ناشایسته سر زند نمیتوان
استدلال بر خطای صانع نمود و ایرادی وارد آورد بلکه از
خود مصنوع باشد پس حاصل چنین میشود که انسان دارای
یک تسلط و اقتدار ارادی است که خودی تواند دارای
هر گونه صفات حسنه و خصائص رذیله گردد و آن منوط
و مربوط باعمالی است که پیوسته از انسان بمعرض
بروز و ظهور میرسد

در کتاب این فیلسوف (مانگ تسو) یک عده مباحث ملاحظه

می‌نمایند که رجحت عقیدت و رأی فیلسوف نگاشته شد

و پس از این ظهور مدت هنوز مورد بحث و ایراد است و همچنین

فلاسفه بوده‌اند که هرچه تعلیم می‌نمودند با تعلیمات مدرسه (کنفیوس)

و دوران مدرسه فیلسوف (لائو تسو) رسمی بوده مخالف

و ضد بوده از آنجمله فیلسوف (یانگ) تعلیم می‌نموده که

انسان در هرگونه اعمال باید نفع شخصی را منظور بدارد و

فیلسوف دیگر موسوم به (م) عقیده‌اش بر آن بوده

انسان باید بدون امتیاز به عموم مردم بگرود و به همه

محبوب باشد و بنا بر قول (مانگ تسو) چنین می‌کرد

که پیرواخواهان و تابعین (یانگ) را عقیدت بر آن است

که کلیه امور باید منوط بخود آنان باشد یعنی به وجود سلطان

ملازمه پیشرفت دمودات نیست و سلطان لازم ندارند

همراهان و پیروان کسانی که (م) چنین می‌گویند که محبت

و مودت نسبت بعامه باید یکسان باشد بدون ملاحظه

نسبت به پدر و مادر و زن و بچه گردن بدون ملاحظه و زیر پر

پدر و مادر و سلطان بعینه زن و بچه کردن جزئیات مسخ است

بنا بر آنچه پیش ذکر شد میتوان فهمید که تا چه اندازه (مانگ تسو)

دارای خوی خوش و صفات حسنه بوده این فیلسوف هوشمند

در سن هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و متجاوز از هزار سال بعد از

مرگش شرف و افتخاراتی را که بیادگاری (کنگ تسو) برقرار داشته

بود مجری شد و تقریباً در سنه هزار و پنج سال [1005] از ابتدای تاریخ

بود که یک امپراطوری از دودمان (سونگ) او را

(دوک) والی مملکت (تسی) نامید و در قسمت شرقی

(شان تونگ) که مقبره و مدفن او بود معبدی جهت وی

برپا داشت و مقرر نمود مجسمه او را در یک گوشه از معبد

(کنگ تسو) بعد از مجسمه (یوآن هوا) نصب کرد بخصوص

این فیلسوف قدیمی بود یکهزار امپراطور دیگری تشریفات

و القابهای با شرف و افتخار او مقرر داشت ولی قانون

که از سلسله (منگ) آن تشریفات را منسوخ نمود

و بنا بر آنچه که گفته شد بسبب آن از این قرار بوده است

و فیلسوف (مانگ تسو)، با وجودیکه خودش را پلتیک
دان نمیدانست به (سیوان) سلطان (تسی)
چنین خطاب کرده بود
اگر شخص سلطان وزیر را جزو بدنه خود بداند و او را مثل
دست و پای خود بشمارد هرآینه وزیر هم سلطان را بمنزلهٔ
روح و قلب خودش میداند اگر سلطان وزیرش را
مثل یک اسب و سگ ملاحظه داشته باشد هر آینه وزیر هم
او را مثل عوام الناس و سایر مردم منظور میدارد اگر سلطان
شخص وزیر را مثل یک مزرعه و حاصل او را برداشته باشد
بنگرد هر آینه وزیر هم او را یک آدم بی شعور و دشمن
می‌پندارد لفظ بی شعور مایه خشم امپراطور و گفت شایسته
نیست اینگونه نسبت؟ سلاطین و خسروان داده شود وکسیکه
اینطور اهانت جسارت میکند همانا سزاوار نیست در
دربار شرف و افتخار راه یابد در مردم به (کنگ تسو)
عقیده‌مند میگذارند و پایه او از زمره نویسندگان و اهل تاریخ

خارج شود و در هیچ تقدمی و پیشرفتی از برای وی بهتر و بالاتر نیست
مگر آنکه کسیکه این روش و عقیده هست او را هدف تیر تاریخ
این حکم حضرات و مورخین و اهل قلم را تشویش سخت
یکی از اینها مردم به (تسی آن تانگ) در رئیس و کارگذار
یکی از در فامهای دولتی بود مصمم شد برانکه خودش را
بشرف و افتخار (مانگ تسو) قربانی نماید استفاحی در این
باب نمود و اسباب موت خود را مهیا ساخت رفته
در قصر دولتی و پس از ورود در حیاط اولی قراولان
و مستحفظین را بعزیت قاطع ساخته این استفاح
می هست و آمده ام بشرف و فخر فیلسوف زندگی و حیات
خودم را بشکنم و تقدیم امپراطور نمایم در همان حال شکم
خود را باز نمود و گفت اهل میخواهم مرا هدف تیر تاریخ
فی الفور یکی از قراولان برای او تیری رها کرد و استفاح
نامه او را گرفته، امپراطور رسانید سلطان نوشته را
خوانده دفع التماس این واقعه را تحسین نمود حکم کرد زخم او را

مرحوم بکه ارزش را اعلام نمود و فی بعد (گنگ تسو) همان
شرف و افتخارات سابقه را باقی است و عقیده که از
نویسندگان چینی در باب خصائص و صفات کتاب این
فیلسوف از قرار سطور ذیل است
(منگ تسو) مردی بود هوشمند، اهل کیهور ولی باقتدار
و تسلط و چون نمایشنامه مطالب غامضه را با بیان ماهر
چنان شرح و بسط میداد و مطلب را واضح و روشن مینمود
که هیچ یک از پیشینیان، این اندازه نتوانسته اند از عهده
برآیند کتاب مکالمه او را او نوشته بطوری شیرین و مطبوع
و نگارش و خوانندگان در قرائت آن خسته نمیگردد در مطالب
منهیه مهور و هر عنوانی را بکار گذارده بطوری متنوع که گوئی در
فشانی نماید که هر عقلی را مشتعل میسازد و هر روحی را
بهیجان در می آورد و ابدا کسی را توانائی جواب نیست
این انشاء محکم و بیان مستحکم را نه آنست که (منگ تسو)
بسهولت تحصیل نموده بلکه بواسطه کثرت تحصیل و شدت

مواظبت

مواظبت و ارزوی ارسش و ذکاوت و دارای این اندازه
انشاء گردیده و تا این درجه بیانات وی فصیح و بلیغ گشته
است بوده برخی چینی گفته اند که از زمان تو دهای (چو)
الی حال هر وقت که بخواهند سفارش قرائت کتب
انشائی را بکنند میگویند رجوع بکتب (منگ تسو)
بکنید
در آن ایام عموم چینیها را عقیدت راسخ بود که هرکس
دارای هفت ظرف چینی که بر روی آنها شرح هفت
ایالت چین که عبارت از تمام ایالات مملکت
است نقش شده بود دارای تاج و تخت و سلطنت مستقل خواهد
بود در این موقع از تاریخ که بار سیدیم سلاطین ملوک الطوایفی
پیوسته مشغول جنگ شده و مترصد بدست آوردن
آن هفت ظرف گشته که دارای سلطنت کلیه شوند
سلطان (هی آن وانگ) از ترس اینکه مبادا آن
هفت ظرف را از دست بدهد و از سلطنت خلع گردد

این ظروف را در یک دریاچه عمیقی انداخته و بیرون
آوردن آنها غیر ممکن بود

فغفوری از اهالی (هانان) موسوم به (ترچی) همانقدر
دستی به قمار داشت بهمان اندازه هم جاه طلب بود
شخصی بود عالم بطبیعت دول بسیار همراه و منفعت جو
جهة سلاطین ملوک الطوایف از این فغفور چون خواهش
اختیار تامه را از سلطان (ت‌سن) کرده و جهة
او طرحی ریخت و او را دارای سلطنت کل ممالک
چین ساخت و وزارت سلطان را بعهده گرفت، فغفور را
بیشخدمت همراهی در اقامات وی گذاشت (ترچی)
هم محض انتقام و مجازات همرقابی اینان تمام سلاطین
چین را بر ضدیت و مخالفت (ت‌سن) با خود همراه
و همدست ساخت سلطان (ت‌سن) هم بواسطه کفایت
و کثرت قابلیت وزرا فتوحات نمایان کرد
و تخت سلطنت [را جهت] خود و اعقابش را مستقر ساخت

و همچنین گفته اند در عهد سلطنت (چن‌سن‌ونگ)
(سیصد و بیست سال قبل از میلاد) همین سلطان در قوه‌اش
با سلاطین (هان چائو) (وی) و (چو) بیش از هشتاد
هزار کس را تلف نمود اند و (سچوآن) و (هوکوانگ)
را متصرف شد

در عهد (هان ونگ) سیصد و چهارده سال قبل از میلاد
تاتارها اراضی مقطع ممالک چین را دیده اند که در آنوقت بواسطه
جنگهای پی در پی مجزی از یکدیگر بوده و اجزای چند
تقسیم گشته بحیطه تصرف در آوردند سلطان (چائو)
چون بشر جدارت لشکر و تاخت در صدد دفع این
حملات و ورشات پی در پی تاتارها از طرف سرحد
مروا خود، باتفاق صاحب منصبان قابل و سربازان شجاع
لشکر رزم تاتارها نموده شب و روز با قشون خودش
تیراندازی میکرد تا اینکه بالاخره در وقایع با تاتارها فاتح
گشت و ممالک آنها را در حوالی (پچیلی) داشته تصرف

نیز دیوارها را از (شان سی) (کوهستان سمت غربی) بیرون
نموده در این قطعه شمالی مقتدرتر و مسلطتر از همه سلاطین گشت
بنا بر آنچه گفته شد مابین سلطان (منگ مو) و (پی جیع)
دیوار عظیمی برپا داشت و [illegible] و مستحفظین زیادی در سربازخانه‌ها
مقرر نمود در همان زمان سلطان (یان) هم دیوارها را
در قسمت شمالی (پی جیع) بیرون ساخت و دیوار بسیار
عظیمی از سرحد (شان سی) تا خلیج (لی ما و تونگ) بنا نمود
سلطان (تسن) نیز همین ترتیب رفتار کرد لکن هیچیک این
بناها که از دول بناهای عظیمه آن زمان بوده مثل بعد
در (تسن شی هوانگ تی) جمع و ضمیمه [illegible] این ولایت
و حکمرانی بکار رفت و قطعه شمالی را از شر آنها محفوظ داشت
در عهد سلطنت همین سلطان بوده مملکت (تسن) را
سلطان (یان) بهمدستی سلاطین مجاورش فتح نمود و بعد
شهرها با انضمام این بخش بتصرف خویش کشید این عده کثیر
از بلاد متعلق بیک عده کمی از ملوک الطوایف بود

تقریباً یک جزء از بیست جزء تمام مملکت چین بود بعضی
سلاطین مذکور معلوم داشت [illegible] چه بر آنکه در آن زمان
مملکت چین پرجمعیت بوده بهمین ترتیب از عده سلاطین
ملوک الطوایف کاسته شد و بهم روزه بر قدرت و توانائی
سلطان (تسن) افزوده گردید و چون تمام رقبا و معاندینش را
مضمحل ساخت و سلاطین مطاع و زیردست خود را عاری
از عظمت و جلال یافت ابداً مقاصد عالیه خود را از دست
نداد و ادای حق شکرگذاری را برب الارباب (شانگ تی)
نمود در صورتیکه خود مدعی بود که این ترقیات
بی پایان و فتوحات نمایان واقع شده است بجهت آنکه
در خور لیاقت او بوده است تمام آن اشخاصیکه
بر ضدیت و مخالفت وی بودند ابداً [illegible]
بکنند و از قشون جنگجوی او شکست خورده مغلوب
شدند سلطان (چان وانگ) چون صورت حال را
چنین یافت ناچار [illegible] را بسلطان زبردست خود سپرد

و از راه ترحّم و درخواست از او خواهش کرد که بی‌دریغ
شهری را از برای او بدهد تا مدتی در آنجا قدرت داشته باشد
(چاو سی آنگ) سلطان (لئن) جهت دادن سلطان
بی ملک و مملکت شده تنزل و سعی داشت تا چندی بعد
در آن تنزل وفات کرد

بالجمله دودمان سیم هم بدین طرز شد و رونقش منعدم تمام گشت
و چون یک عده زیادی از سلاطین ملوک الطوایف محکم ایستادگی
کردند بر اینکه سلطان (لئن) غصب سلطنت کرده و
دعاوی او فرزند پسر سلطان (جو) را اظهار داشتند
که اینکه مورخین چینی دوره آخرین سلطان دودمان (چو)
شمرده‌اند لکن بوجود اینها در سال دویست و چهل و نه
قبل از میلاد همین سلطان را از خاندان دودمان جو
برد خود را، بعضا ... در امر قدرت داشت مطیع
سلطان (لئن) گردانید

مختصری در دوره تربیت چین و نشر علوم و صنایع
در عهد سه دودمان اول (از هزار و دویست و
پنج سال تا دویست و چهل و نه قبل از میلاد)
دیگر را در محیط المجموع تاکنون مذکور داشتیم یک نمونه از
دوره تربیت آن هم معلوم داشت و احوال چندی از ازمنه سلاطین
سابقه را مختصر توضیح و رفع مبهمات شروع میداریم
هر چند دوره قرون محنت آمیز و ظلم اگر، دوره تربیت جمع
نمیگردد ولی همچنانکه تا انتهای آن قرون شکنجه وقوع پیدا
کند هر آینه تربیت بهتر و شهری‌تر حاصل میگردد و نمونه‌ها را
دودمانهای مذکور رسیدیم مطالبی است که از کتب سالنامه
استخراج شده است من جمله در اینجا ترتیب و روش حکمرانی
وزارت عدلیه را در تخت سلطنت سلطان (هودانگ)
و تقریباً هزار سال قبل از ابتدای تاریخ سلطنتی معین داشته
سلطان (لی) صد سال که هنوز سلطنت میکرد و در یک چنین
سنی که معلوم است قوای او از هر جهت در تحلیل بود دستوری

نوشت جهت تنبیه کردن عاصیان و گنه کاران و (لیوهیو)
را محکوم داشت و آن دستور را در تمام مملکت اعلان نمود
سلطان کفت سلطان آخابر در روایت قدیمه (جی ای او)
همچنانکه بانی مایه غش و بی نظمی بشود همه مردم را سخت
سخت و آن آدمی را که پرهیزکار و بی گناه بودند
دور دی خلق رذیله و صفات ذمیمه گردانید از هر طرف
سارقین دست سرقت دراز و ظالمین در ظلم و تعدی استوار
شدند

رئیس طایفه (می ای ام) دست از تقوی کشید و احکام او ذخیره
سقوط الظلم و تعدی بود از آن جمله نیخ ظلم و تعدی فوق العاده
مقرر داشته بود و زنهارا (فا) نشانیده بی گناهان را
سیاستی نمود و ظلم و جور را در همه جا منتشر داشت
و همچنانکه نامید حکم به بریدن گوش و دماغ [illegible] کسی را
خواجه بکنند داد [illegible] که علامت و نشانه صورت کسی قرار [illegible]
[illegible] زنهای عالی و دونی می گزارد همه جا مردم دسته

الیه

بدسته با هم خود نزاع داشتند و جدال میکردند تمام در غش
و همه مرتکب بی نظمی نه دارای عقیده بودند و نه در قید طاعت
کسی بر فته احکام دستورات در همه جا منحصر شده بود تقسیم دروغ
خوردن و مرز خواست و التماس کردن خلاصه ظلم و تعدی نسبت
به بی گناهان و جور و جفا با پرهیزکاران بمنتهی درجه رسید
رب الارباب (شانگ تی) نظری بر ملک انداخت و دیگر اثر
تقوی بر شخص نرسید مگر از آنکه تازه کی در ذریت
و ازار کرده بودند

(ذکو نشت) امپراطور (ای ام) رحم بر بی گناهان ظلم کشیده
کرد و هر یک از مرتکبین ظلم را بعذاب [illegible] قصاص و جزا
داد طایفه (می ای ام) را مخذول و منکوب داشت بطوریکه
زنهارا بکلی منحوست منهدم [illegible] زد حکم کرد هر دو نفر رئیس
نجوم و مذهب [illegible] خطائی و بی نظمی را از بیان
برداشته و بکلی منسوخ [illegible] برقرار [illegible] بطور لزوم
پیروی قوانین دورا داشته دیگر نه ظلم [illegible] بی زنان

می‌کردند و نه بزرگان پوره شخص وزیر خود جهت پاسبانی و حفظ
و حراست ملت رسیدگی می‌کرد و در موقع لزوم آنان تنبیه می‌نمود
و در صحیح بالشان زنهار بد نیست و دست ز الطاف نکشند
اعلیحضرت وخشیش بود که در شخص سلطان بود در نیست و قریب
در وزرای هم کسی نبود تبعیق پیدا کرد و در هر کاری را به
خوبی بخت چون کار بدین جا کشید و طرز حکمرانی مرنج روش
پیش آمد هم از زمان سلطان خوشوقت و مسرور بودند
آن کسیکه مامور سیاست و تنبیه مقصرین بود نه از مقتدرین
مدخله داشت و نه از متمولین و اهل تمکن بلکه بدون
تکلف در جزای ایشان و نه در تعقیب جوئی از زنان و کودکان
در قضاوت و احکام لازم مطابق با احکام پر در کار بود
چه در قتل برگ و در شکنجه‌های جانی
سلطان خطاب بوزراء و حکمرانان کرده گفت شما و حکمرانان
چهار قطعه کشور و اجرای احکام می‌نمائید نه این است که
شما جانشین وزیت هستید و حکم پاشیان را از برای ملت

دلاور که است آنکسیکه شما باید او را تقلید نمائید آیا نیز
نبی است او در اجرای قوانین شایستگی باز دیگر تقلید
نمائید که است آنکسیکه شما باید از او خوف و ترس داشته
باشید آیا رئیس (امام) نیست قاضیان (امام)
او لبیب زیرک و متفکر زیرک [illegible] بود و از علمای عهد خود را به معروف
در غنی و توانگری می‌نمودند و بر آن نیز ذخیره سابق الذکر حکم
میراندند و قضاوت می‌کردند تسلط و اقتدار خودش را به مصرف
برازنیت ولارز مردم پیدا شتند دزدیهای هیچ یک نه چون
ایشان را چنین دیر چیان زنهار بالضمن در صدمات
و جنایات داشت و نزد زنها تکلیف نفقه را الدرگرید شما و
دلاوری با آیات شکوه پیشتید صحبت‌های مرا گوش بدهید
تا از برای شما سیاسات و جنایات سخن بگویم اگر بخواهید
و ملت هم در صلح و صلاح باشند آیا باید اشخاص خوب را
منتخب نمائید آیا باید مجد یاغی در شبانات دستور در احکام
خود تان باشید

پس از آنکه دو نفر حکم آن بر لغو خود برقرار شد و
تا ضمان آنچه در کفه میزان کوشش بیدارند پس از رسید که
و غور رسی اگر مورد شک و تردید باشد یکی از پنج قسم سیئات را
مجری بدارید و اگر شک و تردیدی جهت تحقق یکی از این سیئات
در آن وقت باید پیروی از پنج قسم مخصوص نمود و اگر در تحقق
مخصوص مقصر هم محل تردید باشد در آن وقت حکم بر پنج قسم عطایا
رو نکنند و [illegible] بدون اراده بوده و مجبور
و قسمیکه ثابت داشته باشند از موقع [illegible] باید پنج زجر و سیئات را
مجری دارند و موقعیکه زمان مخصوص برآید در آن وقت باید از
مقصر طلب عفو کنند و قایع و اعمال آن زمره را در وضع و روش
[illegible] و کاملاً بتکلیف خود آن عمل نمایند هر چند مقصرین
[illegible] می آورید تقصیر آنها باید محقق شود باز هم باید
رشد که کنند جهت و سبب [illegible] معلوم نمایند
و آن کسیکه نمی تواند تحقیق کامل کند و غور رسی نماید باید ناظر
[illegible] در این گونه دستورات دخالت نکند مخصوصاً در هیچگونه

نزاع دخالت نکنند و همیشه از تسلط و غضب پروردگار بترسید
مقصر را از بعضی سیئات از قبیل [illegible] بپرهیزید [illegible]
صورت بکشد و دماغ ببرد، باید [illegible] کردن و دیگر
کشتن عفو نمایند [illegible] تردید داشته باشند در [illegible]
باید این اعمال را مجری دارند قسم اول را می توانند به صد (تومان)
[illegible] را مخصوص نماید و قسم دوم را به [illegible] (تومان)
سوم را به [illegible] چهارم را ششصد و پنجم را بهزار
و قسمیکه رسید که به نزد علما [illegible] برای اینکه [illegible] خطای
عظیمه سر زده است [illegible] از حرفهای درهم و برهم و سخنان
[illegible] احتراز نموده و جز [illegible] چیز دیگری نیست آنچه [illegible]
نیست باید پیروی نمود قوانین محققه را منظور داشته [illegible]
و از روی آن قوانین اجرای احکام نمایند و بتکلیف شخصی
خود عمل کنند
موقعی است [illegible] شبهات [illegible] است ولی اگر سبب
و جهه آن شخص را از میان بردارند باید شبهات جزئیه

نمود و اگر چه و سبب آن مردم را سخت نمایند لکن قوت
با تنبیهات بسیار سخت مجری داشت لکن فوائد شهری
عمده یک منزله است که از آن روی باید عمل نمود کاری
خواهد شد تقاضی ملایمت است و کاری تقاضی سختی در تمام
اعمال متعلقه به تنبیهات و فوائد منشأ و مبنائی است که
از روی آن باید پیروی داشت و آن عبارت از قوانین است
که همه چیز را در نظم و ترتیب نگاه دارند
کسیکه فتوی داده است که خون خودش را [illegible] دیگر
صدمات و مقاومت نقصه ترک نمیکند ولی چیزی که هست
او را معاف از کشتن میدارد و دیگر صدمه و رنج قتل را
متحمل نمیشود که نکته سنجان زیرک و استعداد در نطق دارند
نباید مسئله در مرافعه ها بکنند ولی نکته نیز هر اعتدالی را
دارند باید از مردمان شاده با انصاف شنیده
همیشه حق را از طلب جدال نیز سخنانکه بعضی ها از روی
تصور و تعصب میگویند ضبط نمایند سخنان اشخاص بی عقیده

دراز

و رأی اتفاق نمایند و مقید باشند که این قبیل سخنان را بای
بر بست و بند اقتضا رسته که عبارت از عدالت و مودت است
داشته باشند بالجمله اینگونه قوانین [illegible] حق آمدگان
نشر باید و همه کس اعلام نمایند و قدغن نمایند همه این قوانین را
تعلیم بایستی دیگر هم داوری یک مقیاس خواهند بود و بر یک
نهج رفتار خواهند کرد همان قسمیکه در خلاص و بخشش خلائق وزراء
همان قسم هم در قصاصات و سیاسات ادای تکلیف
خود را برابر چون بر این روش رفتار کنند دیگر همه برنما
اعتماد خواهند داشت و موثق تمام خواهند بود اینگونه
وقایع را نیز راپرت بدهند ولی بطوریکه نه چیزی را فروگذار
کنند و نه فراموش و واضح بنمایند که هر کس مرتکب چه گناه
و تقصیر شده باید او را چه مرتبه جزا و قصاص داد
سلطان گفت این تماما مردمان صاحب امتیاز و شاهزادگان
طایفه هستند تماما از اهل ظلم و زرگانند و از بزرگی
جز اسم چیز دیگری ندارند دقیق و ساعی باشید از آنچه دفع

شما نگویم و از این قسم تعلیمات فرامین و نتایج کلی خواهید برد
فراست، این تعداد از رعایا و ملت را بر پا وادارد و داشته و این
حکام و قضات که می‌بینید هم از جانب او هستند و قضاوت
و حکمرانی میکنند بعضی اوقات [illegible] صحبت‌هائی میکنند که ظاهراً
منوط به [illegible] ولی در باطنی نیست، به حقیقت مطلب او رسید که
نمود و صحبت و کلام او را منحصر داشت و آنچه را بسیار لازم است
این است که آرزوی عدالت و انصاف دفع اختلافات از مابین
ملت نمود نفع شخصی را منظور ندارد زیرا که اینگونه اغنیا و تجار
خزینه و گنجینه نخواهد بلکه یک توده و کوه است از سعادت
که همیشه انسان را در خوف و ترس دارد نه این است که انسان
بی انصافی بزرگ است، این نمیتوان داد کی نکته این قسم انعام را
به دست می‌آورند حکم آن دارد که یک جنایت بزرگ است، این
به نحو اکبر است، این اینگونه اشخاص را تنبیه نکند هر آینه در عالم
عالم یک حکمران عادل یافت نشود
سلطان نیز گفت این کسی که باید جانشین کارگذاران

دارا

امروزه مملکت کشور بچه روش و سرمشق می‌باید حکمرانی
خود بیست و ننوع این قبیل اشخاص که نیز باشند هر مردمانی
از زاده و رفتار ده را اهمیت نمایند آنچه را در باب جزای
هرکه او ملکوتیند گوش برسید و در آن دقت نمایند عقلانی
در سابقاً هر اینگونه امورات رسیده که می‌نمودند سزاوار است
تا ابد الدهر تمجید و تمدیح کرده شوند زیرا که در کار به دادن و انجام
امورات همیشه پیروی طریقهٔ حقه را می‌نمودند و لذا همیشه
مظفر و سرافراز بودند و تمامی حکمرانی خودشان محفوظ در تحت
مراتب تقوی را کرده‌اند اگر ایشان را تنبیه و سیاست نمائید
هر آینه مخالف سرمشق کلی رفتار کرده‌اید
ما مردم هزاران هزار می‌دانیم که سلطان صد ساله چه امروزه ترقی در این
و عقل بلندی نموده عرض از اینگونه خیالات حصص ربیعت است
و آن حاصل نمی‌شود جز برداشتن محبت و شفقت و عدالت
اگر با طرباپوریرآن عصری را که اینگونه خیالات در سرها
افتاد (هزار سال قبل از میلاد) هر آینه متعجب خواهید شد

در چین [illegible] و تو این در سه هزار سال است اسباب
زحمت و مشقت باشد چنانچه نشیمن خانه سلطان [illegible]
(چی و انگ) بنابر آنچه دیده شد (۱۰۷۸) قبل از میلاد
بی نهایت با شکوه و جلال بوده و کالسکه‌هائیکه سلاطین در ایام
عبادت و تشریفات مذهبی معمول میداشتند با انضمام چهار
کالسکه دو محفل نشیمن خانه بوده تصویر شان را کشیده‌ایم
آن کالسکه متعلق سلطان را کالسکه کبیر (تالو) می نامیدند
و بعضی از الواح اشکال قدیمی را از حجاری‌های یونانی قدیم
اخذ کرده‌ایم کالسکه سلطان را چهار اسب حمل می نمود
یک صاحب‌منصب درجه دوم با یک شلاق اسبان را میراند
ولی نه آنکه کالسکه چی نداشته بلکه یک کالسکه چی مخصوص
عنان و دهنه اسبان را در دست گرفته و سلطان در
طرف چپ وی در مکان شریفی میدانستند می‌نشسته
و شغل کالسکه چی گری را شغل قابل میدانستند بنابر آنچه
در پیش گذشت کالسکه چی ماهر (سوراَنگ)

از جهت عمارت و جامه که در دربار خت را از کالسکه سلطان
داشت دور از شخصیتهای بزرگ می شمردند اما در کالسکه (کوچک تسو)
با آن کالسکه در کار و فایق بود بدین سبب سلاطین مختلفه چین نیز
از جهت قانون گذاری و رفع تعدیات حکومتی کالسکه چی دو
فقط یک نفر زرشک‌کاری بود خلاصه بعضی از کالسکه‌های سلاطین
دو چرخه و بعضی چهار چرخه و هنگام رفتن از جلو کالسکه دهنی میشد نیز
و خود کالسکه از پوست بر بود و یا از پوست ببر روکش داشت
اسب در عقب کالسکه بیرقی نصب داشته موسوم به بیرق چنگ
در روی آن بیرق در طرفین شکل خورشید و ماه را کشیده
دلیل بر اینکه تقوی سلطان مثل این دو کوکب منشعشع و درخشنده است
و نیز در روی آن بیرق علامت ستاره و شکل تیر و کمانه
ترسیم نموده دلیل بر توانائی و قدرت سلطان و ما فوق بیرق را
افقاً منقسم به دوازده نوار نموده در روی آن نوارها تصویر
دوازده نفر سرباز کشیده و آن عبارت از آثار خدیوی
و سلطنت بود سلاطین قدیم چین از قبیل (وکین)

کالسکهٔ داشته‌اند موسوم به (گنگ) که شش زده اسب
جای او بوده و این ولی برای اظهار حشمت و کثرت شکوه
و جلال داشته و آنها چنین بزرگی خوانبوده‌اند شاهزادگان
که صد کالسکه شش زده اسب داشته باشند و از این و از
شاهزاده نمی‌توانسته کمتر از هزار و ششصد اسب داشته
باشد و همین ولی سلطان بایستی که هزار کالسکه شش زده اسب
داشته باشد

در این زمانه قریب ششصد طایفه بوده‌اند که اینها مجبور بوده‌اند
یک کالسکه شش زده اسب و شش نفر جوقه‌دار از خود و زنگ
و بیست و دو سرباز داشته باشند دیگر یک چتر آفتابی که سلطان
همیشه همراه می‌برد که کالسکه در اغلب ممالک مشرق زمین از قبیل
سند و ایران و مصر قدیم معمول و متداول است با هر قدری
بزرگ باشد که تمام کالسکه را بپوشاند و در قدیم این یکی از علامات
ممتاز سلطنت بود ولی امروزه نه چنین است بلکه بر حسب
لیاقت و مراتب چترهای مختلف اللون دارا هستند

چتر سلطان دارای رنگ زرد شفقی است و در منتهای
دو یک سرباز طلا نصب است ولیعهد پسر سلطان هم
بهمین قسم چتر اسپر اطلس هم نیز دارای همین رنگ است
ولی منتهی به دو طیر طلا است چترهای زوجات امپراطور
نقش رنگ و مخروطی یک طاوس طلا چتر وزرا و صاحب
منصبان درجه دوم و سیم قرمز رنگ و دارای برج کوچک
زرنقش چتر صاحب‌منصبان درجه چهارم و پنجم نیز بهمین
قسم ولی با لون آبی و تمام این چترها از پارچه‌های ابریشمی
بافته شده و در تشریفات رسمی بکار می‌برند

سابقاً در موقع حرکات دول شرقی در باب البسه
سلاطین و ملکه‌ها و شاهزادگان و بزرگان مملکت مذکور
داشتیم لباسی را که طبقه اول از بزرگان که عبارت
از ملکه و شاهزادگان باشد در موقع تقدیس و قربانی در بر می‌کردند
لباده بوده موسوم به (هوانگ) که در روی آن تصویر دو
طیر خیالی که دال بر شرف و افتخار پوشنده آن لباس

داشته نقش بوده طبقه سیم از بزرگان ملبس بلباده
برنگ نارنجی موسوم به (کپو) و کلاهشان [illegible] ده طبقه
چهارم کلاهی موسوم به (میان) مربع شکل که سطح فوقانی
دو سطح بوده در سر میگذارند و دوازده رشته که هر یک دارای
دوازده قطعه جواهر بوده از جلو و عقب آویخته و همچو
گفته اند که این قسم کلاه علامتی بوده است از سلاطین
و فغفوران و آن رشته‌های جواهر دار یا مروارید را
از جهة آن می‌آویختند که چیزهای ناشایسته یا غیر مطلوب
منظور نظر نگردد و بهمین واسطه دو قطعه [illegible] اصفر اللونی
نیز از طرفین کلاهی آویخته‌اند تا آنها گوشها را مسدود نماید
تا داستانهای تملق آمیز و بهتان انگیز و یا چیزهائیکه تماما از
حقیقت دور است شنیده نشود سلاطین با معمول براین
بوده این کلاه را از کمال هیبت جلوس بگذارند تا احکام
مر برائی آز حضار دلی برنخاسته و تربیه سلطان
بکند و معمول نبوده این کلاه بر سر گذارده شود مگر

در موقع تشریفات مذهبی خلاصه همین طبقه از بزرگان
ملبس بلباده شده بودند در روی آن اشکالی که دال بر توانائی
و فرمانروائی بود تصویر شده بود و آن اشکال عبارت
از شکل خورشید و ستاره‌ها و کوه‌ها و هم چنین شکل یک
تیر کوچک بوده این‌ها دلالت بر ظفرات و فتوحات
نظامی داشت طبقه پنجم و ششم که عبارت از مردمان
لباس زرد رنگ و منقش به نقش [illegible] کلاه پشمینه موسوم
به (کوان) بر سر میگذارند و ششم کلاهی از پوست
حیوانی موسوم به (دی) این چهار طبقه اخیر یک
قسم لوحه در دست میگرفتند که [illegible] آن چینی (کوانش)
می‌نامیدند سلطان و تمام وزراء در خانه تشریفات سلام
عام مرسوم بوده این لوحه را در دست داشته باشند
و همین لوحه در غالب تصاویر (کونفوسیوس) نیز
مشاهده میگردد

(وضع علوم و صنایع در عصر سه دودمان اول)

اگرچه پیشرفت کلیه امور ملتی منوط به تربیت است ولی
اطلاع از علوم و صنایع ایشان بهتر ایشان را [illegible]
بصیرت ترقیات ایشان می‌نماید، ما بعضی از علوم و صنایع
ایشان شرح و بسط داده تا پیشرفت ایشان در تربیت
معلوم بگردد چنانچه چون بناهای معظمهٔ قدیمه مصر را ملاحظه
نمائیم و آن خرابه و انهدامات که از قدیم‌ترین عصری
جمع‌آوری شده بنگریم محقق است که در خیال ما تربیت
و تسلط و اقتدار آن عصر متصور خواهد شد و همچنین تمام
خرابه‌های یونان و آن ستونهای لطیف و کج برجهای
پاکیزه و تمیز و آن مرمرهای صاف و شفاف دلیل
بر تربیت یونان می‌نماید و نیز آن ظرفهای قشنگ را
که همه روزه در خرابه و انهدامات (یونان) قدیم کشف
می‌نمایند تربیت و ترقی آن عصر را اظهار می‌سازد
سابقاً مذکور شد که اهالی چین در علم نجوم بسیار با ربط

بودند

بودند و در کتاب مقدس نامه‌ای که اغلب شرحش را
ذکر نموده‌ایم هیچ گذاشته شده است که از بدو تاریخ مملکت
چین اهالی او دارای علوم موزیک و عروض و نقاشی بوده‌اند
و در همین کتاب از کتب و نوشتجات قدیمهٔ چین
شرحی مندرج است که صنایع دستی از قبیل ابریشم‌بافی و نقاشی‌های
رنگ و روغنی مرجانات قدیم کرده‌اند از اکتشاف آثار
مغناطیس در اروپا اکتشاف دیگر چینیان قدیم
بسیار اسباب تعجب بوده و همچنین در بعضی دانایان
این عصر را نیز متعجب دارد در مسئلهٔ مسطح بودن دو
قطبین کرهٔ ارض است و در این باب متعجبند که این
اکتشاف مسطح بودن قطبین را بگویند در همین عصر از
اروپائیها گرفته‌اند ولی اگر در واقع در این معرفت
چینیهای سبقت داشته باشند بسیار مایهٔ تعجب
و تحیر است تاکنون از عبارت قدیم چینی حرفی
نشده است و ما اهمال بران خیال افتادیم دارای آن

تا پارچه‌ای

عبارات در کتاب خود مذکور داریم سطورات
فرنگی نیز از تقریرات امپراطور (کانگ هی) است
و مطلب را هم از (آدم) مرو ملحق شده دلیل بر صحت
آن می نماید

شکل زمین — از حدیث و روایت هیچ برمی آید
در ارتفاع قطب شمال همیشه بهمین اندازه امروزه بوده
و انقلاباتی که در این مدت کره ارض وارد شده ابداً
او را تغییر نداده است و اما شکل زمین بنا بر آنچه که اروپائیها
ساقت نموده اند مدورش میدانند و از علم نجوم هم
همین قسم ثابت میگردد هرچند قرآن سابق (چوئنگ)
اورا ... به زرده تخم مرغ مقایسه نموده حال [illegible]
از چیزها است که تا کنون برای ما معلوم نگردیده و ممکن است
که در اوان آتیه مکشوف و مبرهن شود و ما از کتب
قدما چیزی تحصیل نمیکنیم مگر آنچه را که عقیده خود ما است
چنانچه اختلافاتی هم از کتب ما همین قسم کتب سلاطین

خرد نم

خرد نمود
بنابر قول (ری ما) که ماهیات او را ترجمه میکنیم چنین
مینویسد اگر در زمان (کانگ هی) که بسیار حقیقت‌گو
بوده درباب مسطح بودن قطبین کره ارض صحبت میداشتند
او را با رقم (کی او آن شی کی) که محیط کره ارض
از مشرق بمغرب معادل نود هزار (لی) است در
صورتیکه محیط شمال و جنوبی او شصت و پنج هزار است در
(مهوری ئانلتن؟) و تالیفات بعضی از مصنفین قدیمی دیگر نیز
همین بیانات مذکور است و دیگر بر مورخین که دماتهای ازدی؟
عظمت و شکوه امپراطوران چین محقق گشته از این قرار
معلوم است که مملکت چین از اوقات ممالک معتبره دنیا
بوده در این صورت چگونه ممکن است که مطلب را طور
دیگر قبول نمود

از حیث تفوق و برتری چینیان در صنعت نظامی (آمی)
از قول مورخین چینی چنین می نگارد که خواص و فواید

باروط و استعمال اسلحه آتشی از چهارصد سال قبل از میلاد
برای آنان مکشوف بوده انواع و اقسام آلات آتشخانه
کاری مانند از قبیل هوپائو (آتش ملعبه) هوتونگ
(جعبه آتش) هوتوانگ (لوله آتش) تین هوکیو
(جذب کننده آتش یا برق از آسمان)
آثار و ابنیه‌ای که از حیث تربیت قدیم چین هنوز برپاستند
از قبیل آن آثار و ابنیه مصر و شام و یونان و روم نیستند
که بواسطه علاقه‌مندی بنای آنها و رفته‌رفته از نگهداری آن ابنیه را
نموده باشند در مصر و شام یونان روم مترصد انهدام و معدوم
ساختن نبودند و تعدادی که آنها را خراب و معدوم سازد
وجود نداشت ولی در مملکت چین که تاریخ او از زیر و رو و غلبت
بوده قرنها قرون زیادی سلسله سلاطین متواتره چندی
مقر و مأوای ساخته شده هر پیروی شات و انقلابات زیاد
وارد آمده تمام آثار و بناهایی که دال بر عظمت و شکوه
قدیمی او داشته همه از بین رفته و خراب گشته لهذا اگر

چیزی از آن آثار باقیمانده بسیار مهم و قابل نظر است
وقتی که (آتش شی هوانگ تی) بر تخت سلطنت مستقر شد
(۲۲۶ سال قبل از میلاد) مقرر داشت که تمام آثار
و ابنیه که منوط بشرف و افتخار و تسلط و اقتدار سلسله
که دمان اول بوده خراب نمایند در قبرها و شهرهای خراب شده
و معابر و درون خانه‌های بالغی چینی و ظروف برنجی و سایر چیزها
یافت شد و بعضی‌ها پس از زوال که دمان (تسین) نیز
بعضی از قبیل اشیاء را پیدا کرده‌اند و شرح هر یک از
آنها را مبسوطاً با آن کتب قدیمی که در روی آنها بوده
نوشته‌اند امپراطور (کی آن لونگ) که از ۱۷۳۶
تا ۱۷۹۶ سلطنت نمود شرح و بسط این ظروف آلات
قدیمی را که در موزه او بود با تمام اشکال آن در چهل و
دو جلد کتاب ورق بزرگ چینی مندرج داشته یک نمونه
دیگر شقی از این کتاب قشنگ که در تمام اروپا یک نفر
مخالف و رقیب ندارد در کتابخانه دولتی پاریس یافت

می‌شود ما بین هزار و چهارصد و چهل و چهار پارچه ظروف
مختلفه که در آن کتاب مصور است ما چند تا از آنها را
انتخاب کرده و اشکال آن با انضمام آن خطوطی که در روی
آنها مندرج بوده رسم نموده‌ایم از این ظروف پس از
تحقیقات لازمه محقق شده است بعضی از آنها متعلق به دول
دودمان (شانگ) (۱۷۶۶ قبل از میلاد)
بوده متعلق به دیگر دولت‌ها، چه از زمانه علم صنعتگری در چین قدیماً
کامل بوده

هر چند ظروف چینی بیچه مذکور شده‌اند که در دو هزار و دویست
سال قبل از میلاد (یو) مقرر داشته نه ظرف چدنی
که در روی آنها شرح نه ایالت چین نقش بوده ذوب
نمایند ولی علم از اینکه بواسطه خسارت وارده بر آن
مملکت بوده و خورده بواسطه شورش و انقلابات و
بواسطه خرابی‌هایی که متعدیین و توانگران بر این مملکت
وارد آورده هر گونه آثاری از صنایع قبل از دودمان هم

در سال ۱۷۶۶ قبل از میلاد بوده، ولی تمامی مورخین
بسیار نقش که مخزن ظروف و سایر عکس‌های موزه
(بکینگ) را قدیم‌ترین ظروف میدانند متعلق بعصر همین
دودمان دانسته‌اند و از تحقیقات و علائم جوئی‌هایکه
مورخین اروپائی از حیث شکل و خطوطی که در آن ظروف
مسطور بوده نموده‌اند ابداً در علائم جوئی خود فائق نشده‌اند
و هیچ شبهه باقی نمانده بر اینکه مملکت چین از حیث علم
و صنعت قدمت و سبقت بر سایر ممالک داشته و باید
دانست که در هیچ مملکتی مثل مملکت چین صنایع قدیمه
مایه شرف و افتخار نگشته و هیچ زمانه مشتهر در عالم نشده
و در هیچ نقطه علم صنعتگری بائین زمانه ترقی نکرده نایب‌السلطنه
(کان‌شی) موسوم به (یوان‌یوآن) که او خود یکی
از طالبین و عاشقین اشیاء قدیمه و عالم بعلم صنعتگری بوده
بمخارج زیاد اشیاء عتیقه مملکتش را جمع‌آوری نموده و از برای
او چندین مطالب تاریخی و علمی و مبداء زبان چین را واضح

ورزش ساخته این داوطلبی و میل باشیاء صنعتی و عتیقه‌ای
که از هر ولسر ظروف چینی در عهد دودمان (سونگ)
منتشر شده بحرکت معقول نموده و از طالبین ممالک این قبیل
اشیاء حرص و طمع طمعداران بحرکت آمد ولی چندی نگذشت
که صنعتگران فای از این خیال منصرف شده در این راه
بهره نبردند

با برقرار داشته که از همه ممالک روی وسعت و صنعتی این
دوره‌ها غور رسی و تفتیش نشده اگر چنین [illegible] نشده
تعجب نشده ببینند که ملتی است که در این قرن فرهنگ
این همه ترقی کرده که در کشور چین افق و تمدن وارد آمده
او دوره‌ای این همه قرون طولانیه [illegible] که در این صورت
آیا جای شک و تردید است بر اینکه قیمت و ارزش اشیاء
عتیقه و نفیسه اوراس ممالک تفوق و برتری داشته
مطلب دیگر چینیان که خیلی مناسب شرح و تفصیل است
عبارت است از قطعه ساده جهت ثبت تاریخ

با مقصد

الخ

اشیاء عتیقه خودشان دارند و در واقع باید گفت که
در این مسئله بسیار متعصب بودند لهذا این سیره را
و داوطلبی برای این گونه اطلاعات ایشان را از ترقی باز نموده
مجالس و حوزه علمی ایشان را مسدود و مختل ساخته
و مخفی نماند که این عزم جزم ایشان در معرفت اشیاء
عتیقه خیال تصرف در ایشان نموده بوده تا در سه
هزار سال ایشان را از کهنه باز داشته و خوشبختانه
جای دیگر بیش رفته ترقی نمودند
در جنگ بزرگ از ظروف عتیقه دولتی شروع آمده
از هزار و دویست ظروف متعلق به دودمان جام و سیم
دار است یعنی از هزار و هشتصد و شصت و شش تا هشتصد و
بیاید که قهری از سلسله در سینه و شصت عدد از این ظروف
فوری داری شده بود که بعد از آن عموماً متعلق در قرن بی تشنه
خانگی از قدیم در زمان آن متعلق بوده تا بر اینکه (هرودت)
معلوم است که خود این ظروف را در سعید (دلف)

دیگر در صورتیکه روی آنها شروحاتی با حروفات
(کادم ائی) مسطور بوده بعد شکست و شکست ظروف
دیگر سیمی بظروف اهماری بودند و یک تکه ندست بملک
و مملکت دیگر دند و با ترقی در علم و هنر می‌نمودند امپراطور
وش نزدیکان رخصت یافت آن که از این
ظروف اهماری را باشان عطا نکرد لذا هم این ظروف را
چه خود و چه اعقاب شان با کمال سعی و دقت محافظت
می‌نمودند و این دو رقم ظروف را بیشتر از سایر
اقسام ظروف موسوم به (لوئی) محافظت و نگهداری
می‌نمودند و ظروف (لوئی) عبارتست از ظروفیکه
در روی آنها نقش زبر و زبر نقش بود و جهة محفظه
و نگهداری شراب مستعمل میشدند (عده آنها مفقود)
و دیگر ظروف شیشه‌ای به جهة حفظ شراب در قرابه‌های
بزرگ تا ۶ عدد
جیؤ — ظروف لاکی کشتی ۵ عدد

[illegible]

(یو) ظروفیکه نه چندان بزرگ و نه چندان کوچک جهة
حفظ شراب ایام تقدیس = دو قربانی ۹۵۴ عدد
(سر ظرفیه) جهة نگهداری شراب و چای ۱۷۳ عدد
(دتس) — یکقسم تبغی نگهداری شراب مستعمل در معابر در ایام
تقدیس [illegible] قربانی ۴ عدد
(کی یا) — ظروف ساخته شده از جواهر آلات و نیز
جهة حفظ شراب ۱۳ عدد
(کو) — ظروف ساخته شده، قرآن جهة حفظ شراب
و مستعمل در اعیاد دهات ۱۲۶ عدد
(دجی) — ظروف کمر ساخته شده، قرآن و مستعمل
در دهات جهة شرب شراب ۴۲ عدد
از ظروف دودمان چو هم چندین در جنگ سیصد و
هفت عدد مذکور نداریم ولی بیش از اینها ظروف
بدست نیاوردیم و چون از حیث نکات اختلاف
چندانی ندارند، هم از این بیش لازم نداریم

و این ظروف متعلق بدودمان مینگ زیاد و بسیار ظریف
میباشند ظرف نمره ۵ (مربوط بشکل کتاب است)
یکی از ظروف مهمه ای است که شخص را در صنعت و تاریخ
بصیرتی تام میدهد و عبارت از ظروف قرمزی چینی در روی او
سطور و نقاشیش چنین است زیرا این ظرف [illegible]
قرن هیجده (لو) شیکنش به (وان واگنگ)
کرده است (وان وگنگ) ابوالهوس سابق معروف
دودمان [illegible] است قرن هیجده پیش (چونگ) است
که تا هزار و دویست سال قبل از میلاد حیات داشت
بنابر این پیش دکتر
از جهت شباهت این ظروف با یک مبداء تاریخی بسیار
تاثیر داریم و آن عبارت است از جنگ (تروا)
که هم عصر با شباهت این ظروف بوده و گذشته از
این ظروف دودمان (شانگ) که از هزار و هشتصد
تا هزار و دویست قبل از میلاد است در موزه لندن [illegible]

چین اشیاء صنعتی یافت میشود که متعلق به هزار سال پیش
از این است و این مطلب در واقع بیونان برمیخورد
که از این ظروف قسمت دارند و لی قدمتش را هرگز نمیتوان
نهایه با ظروف چینی نمود مطلب دیگر که خالی از اهمیت
نیست این است که در روی ظروف چینی و سایر صنایع چین
که ما در دست داریم یک قسم تزئین از دوره منسوب
به یونان یافت میشود شبیه آنکه منشا و سبب آنش از این مملکت
بوده این تزئین پیچیده و در هم در ازمنه بسیار قدیمه در
روی ظروف (ایتوری) که مثل کمربندی در بالا و پائین
ظروف منقش بوده و معلوم نیست که در طبیعت چینی
شکل تصویرش چه بوده چنانچه حقه های کلی که از جهت صنعتگران
تعیین اشکال مختلفه میباشد لقدری که این تزئین در پیش چینی
شروح و مفصل است به آن اندازه پیش یونانیان و اهالی
(ایتوری) شروح نیست (در صورتیکه اهالی (ایتوری)
را یونانی فرض نکنیم) این زینت برای یونانیان یک

بقی

زینت ضمیمه است با این معنی که اقسام دیگر از تزیین هم دارند ولی
در این (اتوری) این قدیم‌ترین عمده زینت ظروف و سایر
اشیاء صنعتی است و لقد این بعضی و مختلف الشکل است و بهزاران
صورت دورا درمی آورند و اساس و اساس نقش و نگار
حجاری‌ها است و از همین نقش و نگار در روی یکی از ظروف
چینی متعلق بقرن دوازدهم قبل از میلاد دیده شده و از آثار
معلوم میشود که این یکی از تزیینات لب رقیمه است و از
نهایت نظم پیچ برتر آنها شعاعهائی که در قشون دودمان سلسله
جنگ‌ها (ترودا) بوده‌اند زینت آلات آنها خود
داشته‌اند همه منقش بهمین نقش کج و معوج بوده و در روی
سپر (اکاسیوم) نقش شده بهر از رنگ لاجوردی و سایر
اشکال و تصاویر خیالی مصور بوده چنانچه در روی
ظروف آلات و تیرها و اسلحه‌های قدیمی چینی و در
روی ظروف دوران (شانگ) که در خلع سلطنت بر
... (ترودا) داشته نیز همین اشکال نقش میگردد

و از روی

و از روی این ادله و براهین هیچ محقق نمیشود که این تزیینات
و نقش و نگار و تصاویر است متعلق بچین بوده و در قدیم
الایام از چین نشر داده نموده چنانچه صنعت ابریشم بافی
را متفقاً متعلق به (سریکا) میدانستند و حال آنکه
معرفت این صنعت فقط انحصار بچینیان دارد
لکن بعضی از عتیقه‌شناسان که به اطلاع از عتیقه‌های
چینی بوده‌اند خواسته‌اند از این قدیم‌ترین اطلاع حاصل
کنند و منشاء و مبداء او را بدست آورند (ابی‌کن) میگوید
که این تزیین شکل کج و معوج یکی از زینتهائی است که اغلب
در روی ابنیه و ظروف منقوش بوده و از انعکاس رشته
از یک خط که همین بر روی هم بر میگردد و پیچ و خم حاصل
میکند و منشاء و مبنای اختراع آن از آن اقوام معروف به
که دارای بسیار پیچ و خم زیادی است چنانچه شعرا شرح آنرا
ذکر داشته‌اند
و بنا بر قول (استرابن) که چیزی که پیچیده و در هم باشد

۷ خم
(مامزر)

موسوم به (ماهزر) است (یعنی خط پیچیده و درهم یا اعوجاج)
صنعتگران این زینت را مشتمل بر حواشی ظروف داشته
میدانستند که کنار فوقانی ظروف را نیز از تاج میشمردند
و کنار تحتانی را نقش به (ماهزر) که عبارت از همان
خطوط پیچیده و درهم است و دلیل این مسئله هم عقلاً محقق است
که نقش تاج سزاوار رتبه عالی را داشته و نقش (ماهزر) با
یک اراده مجری شده در قسمت تحتانی ظروف نقش بسته و از این
روی معلوم میگردد که بر هم زدن این نظم و ترتیب در تزئین
روا نبوده است چنانچه صنعتگران این عصر همیشه مراعات
این نظم و ترتیب را نموده‌اند

اگر این طرز از تزئین موسوم به (ماهزر) صحت داشته باشد
به آسانی صنعتگران چینی را با صنعتگران ممالک دیگر میتوان فرق
گذارد چه آن صنعتگران چینی و چه صنعتگران این عصر همیشه
نقش و نگار جهت آن زینتها نداشته‌اند هر چه پیش آید درهم و درهم
مشتمل میسازند چنانچه اغلب مبهمات بهمین طریق ساخته

میرود و از این روی فرقها بین آن بوقلمونی که کارها از روی
تقلید بوده، آنهائیکه از اختراعات تازه معلوم میگردد
چنانچه از اختراع تازه‌ای دلیل بر چیزی معین شود در صورتیکه
از تقلید نشانه‌ای دلیل دریافت نمی‌آید
در (یوان تسیو) کتاب تاریخ (گوگمن تسو)
کیفیتی عبارت مذکور است که دلیل بر قدمت ظروف
آمده است که کارگر چینی بنام (لی تسو) به سلطان (تسن یوان)
بسیار متخصص و متفحص معانی و مبداء اشیاء قدیمه بوده
چنین گفته که وقتیکه موسس دودمان (پی) امپراطور
(یو) آمده بود و دست دنیا کامل فتح از نمود) برای
سلطنت مستقر از هر طرف اشخاص خبره مأمور داشت
که چه روی اشیاء عتیقه و کتابها است بیابند و چون
قرص طلائی از سلطان (کیومو) بدو رسید مقرر
داشت او را دفن نمودند و ظروف نقره‌ای چندی از او
ساختند که در سلطنت دودمان (زنگ) این دستور را

از آنها جهت رفع [illegible] خانچه و دمان (چو) دراز نکنند
کمتر این دستور را نموده‌اند

ظروف نمره ۶ (مربوط به لاکی [illegible]) دارای تزئینات
مختلفه بسیار و رنگهای منقش لاکی (مانند) و خطوط
لاکی از [illegible] کلیتاً و دارای خطوط (مانند) بطوریکه دور
زوایا بسمت تحت واقع شده ظروف نمره ۷
و ۸ دارای سرپوش و لاکی ظروف سابق است
ولی هر یک دارای دو کمربند

ظروف نمره ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ لاکی
سطحی قشنگ و دارای تزئینات (مانند) با خطوط
پیچیده و درهم در لطافت و پاکیزگی بعین شبیه ظروف
صنعتگران (یونانی) ولی از حیث [illegible] تزئین بطرز
خود چینیان است ~~مگر داشته~~

ظروف نمره ۱۳ و ۱۴ بعین مثل ظروف سابق
الذکر است ولی ظروف نمره ۱۶ بواسطه اشکال

رقعا

خالی غریب و عجیب قسم دیگر از ظروف است که در
لطافت و تمیزی اعلی مرتبه بهترین ظروف یونان است
و از آن حکم که ما را لوازم استخراج داشته‌ایم صفت ظروف
دیگر همین لاکی موجود است و آنچه که بسیار مهم است این است
که ادوات [illegible] از طلا و نقره بوده و معلوم می‌شود که در قدیم
الایام صنعت ترکیب کردن و ذوب نمودن فلزات
کندکاری بوده و کتیبه قدیمی سطور در روی آن ظرف
بسیار از اسباب آرزو و شرف و افتخار است
و آن عبارت از این است (ده هزار سال مردان فلان
و مردان [illegible] شاه) آثار ظروف نیز دارای همین مشروحات
هستند که در این کتاب کما هی شرح آنها نشده و تقلید آن
ان مشروحات مذکوره را مسطور نداریم

ظروف نمره (۷) و (۸) دارای سرپوش و دستهای
سحرکاری اشکال آن، بکمال لطافت و پاکیزگی است
ظروف نمره ۲۰ و ۲۲ نیز دارای سرپوش و نقش

ولکار رقیق وریز ظرف نمره ۲۴ دارای شکل
مخصوص است نقش اشکال حیوانات و برگ ریز نیز
که بند مختلف تزیین ظرف نمره ۲۳ که بسیار
قابل نظر و دارای هیچگونه شرح و مکتوبی نیست ولی
بطور محقق تعلق به دوران (چو) دارد

ظرف نمره ۲۵ دارای شکل مخصوص و بسیار
ظریف سطورش بخط (کیو) نوشته شده با مضمون
(برای قربانی ترتیب کردن و حفظ نمودن و کشتن قربانیها)
از این قرار معلوم میشود این ظرف را در قربانیها [illegible]
و ظرف شبیه این ظرف را (تمش) نقش حلقه
خانه بسیار دیگر

تبرها و خنجرها و سایر اسلحه که در صفحه ۴۴ نقش است
(مربوط بنقش کتاب) محقق میسازد که در عصر دوران
سیم علم صنعت گری در چین کمال ترقی را داشته مخصوصاً
خنجر و غلاف آن را در تقدیمات [illegible] یک زیبر [illegible] زر

صنایع مستظرفه دلالت بر کمال ترقی مینماید و دقت در
ادوات و براهین دیگری از جهة ترقی و تربیت چین در ده قرن
قبل از میلاد در دست است ولی فقط این خنجر کفایت بر ترقی
آن عصر مینماید

دوران چهارم از دوره

چین و نه تا هزار سیصد و شش قبل از میلاد
در تحت سلطنت سه سلطان

سالنگاری هم [illegible] امپراطور (هیا ادیانگ)
از دوران (چو) چگونه بواسطه چاپ و حالتکش در
تاخت و تاز ترکهای وحشی دارای عنوان بعد وقت
عقاش و عبارت (هوانگ سانگ) و (آن شی
هوانگ تی) هشد تخت سلطنت مستقر شد تاریخ
نویسان ذکر در صدد نشده که تربیت حسب و نسب آنها را
با امپراطور (شون) رسانند و در واقع هم شناختن حسب
و نسب فقدان طایفه و از فقدان امپراطور چلی بوده

و در کتب چینی با بیانات دلکش و شیرین مذکور است و اطلاع
در احوال فلان مهتر دولت و وزیر یا چند تن از مهمترین
آنچه در وزیران اهمیت دارد این است که بدانیم فلان
طایفه یا فلان خاندان در مدت فلان سلطنت به
بزرگی و قدرت نائل گردیده و چون نالایق در آینده
از سلطنت گذشته سؤال نمایند و مراتب اقتدار و توانائی سلطنتی
را بفهمند از جنگ و نسب او سؤال نمی کنند
بلکه از مراتب شرف و افتخار آن سلطان می پرسند
امپراطور (تسن شی هوانگ تی) اولین امپراطور
خاندان (تسن) بقدری فتح و ظفر نموده که در واقع
میتوان او را بانی چین نامید چه در اعمال حسنه
و چه سیئه جز بزرگی از این شخص بزرگ ظاهر نشد چنانچه
لشکریانش کمتر از اقتدار و توانائیش نبود
در مدت جلوس سلطنتش وضع داخلی مملکت چنین شد
که دسته بر نفاق بود دسته از سلاطین را هر یک

سلطنت نشینان

سلطنت نشینان بودند محض دارای رتبه عالی [illegible] شدن
و مطاع بودن مردم با یکدیگر در جنگ و جدال بودند و مملکت
(تسن) در آن وقت تقریباً ناتوانترین مملکت چین بود
و (چو سیانگ) شهرت داده مملکت (تسن)
مشئوم و خطر است (چو سیانگ و تنگ) در سال
پیش سلطنت کرده آن مملکت را فتح کرد و آخرین
سلطان (چو) آن را شکست داد و بعد قشون سلاطین
(چائو) و (تسو) را و همه را از پای تختش بیرون
نمود ولی هیچ مملکت کوچک محض یک فاتح و مظفر خاندان
(چو) را متزلزل و منکوب نساخت از متحد شده در چند
جنگ مرتب فاتح شده او را شکست داد پس از مرگش
پسرش خواست لشکر او را مرتب نماید و با این
فاتحین مجدداً آغاز جنگ نماید
در خارج حد قطع ملل جنگجو در سرحدات [illegible]
و [illegible] بودند در سال ۲۴۴ قبل از مسیح در تاریخ

زبان چین از تاتارهای (هی یونگ نو) بعض
مورخین آنها را شبیه به (هون) ها میدانند شخصی
سرهنگ در ایران اسلحه داشتند بسیار شبیه باسلحه سوار
نظامی ها و در جنگ با (حاجام) سلطان ملوک الطوایف
جوان (چئو) نمودند مثلاً در صد هزار نفر لشکر رسانیدند
و تاریخ درگذشته آنها نه خانه داشتند و نه کشت و
زرع میکردند لشکریان زیر چادر و خیمه ها عبادتشان
پرستش یک مجسمه طلا بود ادوار تاریخ آن را بفتح مشغول بودند
و جهت تنظیم امورات وقت را معین نموده بالاجماع
حاضر نشده از این (هی یونگ نو) ها غلبه در مملکت
چین شورش میکردند و در تمام تاتار از شمال چین
و خلیج (سیاتونگ) و از سمت مغرب تا بالکتارهای
(ترکستان حالیه) منتشر بودند
طایفه (تونگ) به غلبه از آنها شخصی کوئی ملبق
دسته دیگر از تاتارها در طرف شمال و مغرب مجاور

لانزنی

(شانسی) بودند اینها تا چهار صد سال قبل از میلاد
سرگردان و خانه بدوش [illegible] بودند بعد از برای
خودشان روسائی انتخاب ساخته و جنبش شهرها
نمودند تاتارهای دیگر غربی نیز از آنها تقلید کرده شهرهائی
بنا نمودند مورخین چینی مذکور میدارند که یک طایفه
(هیونگنو) تاتارهائی که سمت مغرب (شانسی)
بودند بقیه جماعت در آوردند آنها هم بسمت مغرب
چین هجرت نموده از شمال شط (اشی هون) تا بحر
خزر مملکت معظمی را داشتند موسوم به (یوئی) و بعض
مذکور بخوارزم این مملکت را چینیان بهمین اسم موسوم
داشتند همان مملکت (پارت) ها است این تاتارها
تا (هیا) را (خراسان و ولایات مجاورش)
بحیطه تصرف در آوردند (تخارستان) مورخ
(تاهیا) را سرحد (باختر) میدانند (شندوسم نهر)
دیگر که در آنجا تاتارهائی بوده که از (سیحون)

(دیوار چین) مال تاتارها می‌آوردند و این (تماماً سنگی)
بوده است و متجاوز از صد سال قبل از میلاد سرحدات
شمالی غربی چین از خلیج (لیائو تونگ) تا صحرای
شن زار وسیع در آن زمان همیشه دچار شورشات
و یورشات ملل تاتاری بوده چنانچه ذکر آن را خواهیم
نمود و عنقریب محقق میگردد این سلطان مدبر مملکت
چین بقدری با ذکاوت و فراست بوده که بطوری
از آنها جلوگیری نموده که شخص را مردد میدارد که آیا
این افعال از روی جنون بوده یا از کثرت هوش
و ذکاوت

این سلطان چون بیست و دو ساله و بیشتر از نه سال
سلطنت نکرد شخصیت و استقلال خودش را در
بفاکی و بیرحمی از حد گذرانید و چون او را
از غفلت کاری مأمورش مطلع ساختند روش
و کارگزاران را برای مجازات در این امر خواسته

انجام

همینکه صحت مطلب را محقق کرد چنان کاری کرده در
هیچیک از دوره‌های تاریخی چنین وقعه اتفاق نیفتاده مأمورش
را جلاء وطن نموده مقرر داشت که در یکی از ممالک
دوردست ترک تمام و غذائی بقدر قوت لایموت
باو برسانند

این حرکت سلطان نظر مورخین و منشیان آن زمان
شغل مورخین را بر داشت که همیشه نکته می گفتند
تا اینکه امورات دولتی را با سند ثبت و تمام رجوع
جهت و سبب سختی سلطان را در این امر نسبت دادند می
با اظهارات دیگر زیاد و آزار حرم و انصاف سلطنت قدیم
با دو صحبت نداشتند و بقدری تکرار در این گونه سخنان
کرده و سلطان را نصیحت نمودند که بالاخره سلطان قدغن
نمود که هر گاه کسی از اینگونه نصیحت ها مربوط و منوط بکارش
نی باو بکند نصیحت کننده را بقتل برسانند و مخصوص
اینکه آنها را بیشتر در خوف و ترس داشته باشند

هر زمانیکه بتخت سلطنت می نشست شمشیر عریان
در دست میگرفت

بشت و هفت نفر از مورخین که در وقایع این حرکت
سلطان را حمل بر عدالت او می نمودند با کمال جرئت
خودرا دوچار مرگ ساخته نیز دهان بر نصیحت گشودند
ولی رحمانه بقتل رسیدند و نه فقط قانع بر کشتن آنها
شده بلکه مقرر داشت دست و پای آنها را بریده در حوالی
عمارات سلطنتی در محضر عام ملحوظ و منظور عامه بشوند

۲ شیوع

این حرکت غیر [illegible] از سفاکی و بیرحمی سلطان جوان
محقق میدارد که چه اندازه او متسلط و مقتدر در امر سلطنت
بوده و این خیالات ثابت و اقدامات جازم وضع
رفتار او از آن ببعد بچه طرز بوده

اینگونه اعمال عجیب و غریبه مایه تعجب و تحیر [illegible] هر
ملت است در نظر دانشور اینگونه ظلم و جور از آن قبیل
هستند مایه شگفت نمیشوند بلکه مقصود و متعقل

دولتی

نمیشود که در نظر دانا دلیل از شورش و انقلابات تام
سلالاتی را که بهم خورد کمتر بقدرت مشیت قضا و قدر
در میان درباریان و سلطنت مستقله مطلق را در تصرف
میکشد و محض بروز روزگار شوم و اقبال سرنگون نابغ
نیست که ملوکیرا کند و توانائی تاب مقاومت نمی آورد
همه کس انکار نکنند که هیچ بعض از مردم نه چندان اطلاعاتی
بترقی انجمن ها دارند و نه میلی به پیشرفت آن نیست در این
صورت باز برای جهت تصفیه هوای جو بجهد که باشد انقلابات
رعدی در عوض تزلزل مایه نگهداری عالم بشوند

پس از اینگونه انتقام که مایه سختی و بیچارگی آتیه او شد سلطان
جوان از هر جهت مطیع نصایح مادر باسیاس بود
منکر نشد کشته او را از غفلت بیرون آورد و از آن
بعد اطاعت مذهب پیری خود را ادا می نمود

اعمال و رفتار این سلطان جوان را نمی توان حمد و
فراست و ذکاوت او معرف اگر در واقع چنین باشد

پس در مملکت چین یک مملکت مستقل مطلق شده‌اند و حال
آنکه در اوقات بممالک کوچک چندی (در اوقات
انضمام مملکت (تشن) منقسم بهشت مملکت بود)
منقسم شده بود در دائما مابین خودشان جنگ و جدل
داشتند و محقق است و ممالک در سلطنتشان موروثی
است پیوسته بواسطه جلب منفعت و کسب غنیمت
دارای اشکونه تاریخ جای سلطان چند شخص موسوم به
(لیس) را دارای فطانت و ذکاوت فوق
العاده یافته دوراجه خود اختیار نموده و شاه این
شخص مایه عدم تسلط و اقتدار وی گردید چنانچه شرح
آن ذیلا مسطور میگردد

تا روال (آرق) در این ازمنه قرینه مرسوم بود
اشخاص دارای مراتب و لیاقت بودند و در مملکت
خودشان دست رس شغل و کاری نیافتند جهت
کسب غنیمت و مال طی ممالک مختلفه در مملکت چین هم

یکی از آنها

آجیب

یکی از آنها نمی نمودند بسیاری از این اشخاص در مملکت
چین آمده اغلبشان دارای شخصیت و مشاغل محترمه میگردیدند
و چه بسا در رتبه بزرگی و وزارت جای میگرفتند
و چون شش نفرشان دارای قلم در نزد سلطان تقرب
فوق العاده بهم رسانیده مردم در صدد شدند که دست آنها را
از کار کوتاه نمایند و چون از آنها هم کاملاً بتکالیف
شخصی خودشان رسیده که مگر از جهه خارجیت آنها
تاخت آوردند و حکم شد هر کس که خارجه است از
مملکت بیرون برود در این بین یکی از اهل قلم که
رتبت عالی داشت سلطان را فریب زده دورا از
خیال بعید خارجه‌ها باز داشت و صحیحه که به سلطان
نموده در این مضمون است

آنچه که ما به عمل واداشته شده این است که تمام مردان
ملاحظه از شرف و افتخار و نفع شخص بعضی هوا
خواهان ناجنس و عده از شاهزادگان هم ترا دخواه آن

راه خامی و بی علم است نه برکه ما قدرت بیشتری به
وزراء اشخاصی را از روی غرض مندی خدمت بکنند و همیشه
مایه تاج خوشبختی باشند و من خوف دارم که بعد
شخص اعلیحضرت محروم از امداد اینگونه مردان شده
نتوانند دیگر تمام مملکت را در زیر قدرت داشته باشند
این وضعی را که از برای این مملکت پیش آمده مرا متزلزل
و با غم و غصه دارد

۷ این سخنان

چون ۷ مخالفت داشت با آن حکمی که برضدیت خارجیان
نموده بود لیبا رای ادله و براهین در نظر او دلپسند
آمد از (رئیس) نکته داری نموده کمال وثوق و اعتماد را
پیدا نمود و پس از اینکه او را ۷ بهر گونه حکمرانی داشت
اول وزیر خودش قرار داد و این وزیر کشی بوده
با سلطان طرح ریزی نموده بر اینکه تمام مملکت چین را
در زیر قدرت سلطان و محکوم بحکم وی باشد شخص وزیر
در راه این مقصد عالیه کمال استقامت را نمود و با

۷ مامور

بر قول (ای ...) متحد ساختن تمام ممالک را در زیر قدرت
سلطان از درجات مهم تر از شغل وزارت او بود
و سایلی که از آنها جهت حصول مقاصدشان مستعمل داشتند
بسیار اسباب شرف و افتخار بلیقات این عصر جانب
بر هم در وضع داشتند که نوع انسان همه یک [illegible] هستند
و در نتایج افتخار و جاه طلبی اختلاف نژادها از زبان ...
هرگاه جهه پیشرفت خیالاتشان مبالغی پول جمع آوری
کردند که بقشون مواجب بدهند و خانه کار لازم
و دیگر اسلحه بسیاری فراهم کردند و آنها را مابین ایشان تقسیم
کردند که در موقع لزوم بتوانند حمله و دفاع بکنند
سابقاً گفته شد که در هنگام سلطنت ... بسلطانی ... اول
منظور نظر ما است ممالک قدیم ملوک الطوایفی چین
هشت مملکت بود از جمله مملکت (تسن ۳) با سلطان
این مملکت که در آن وقت یک دوازده جنبه استقلال
داشت بنا گذارده سلطنت (چین) (پایان)

(وی) (چو) (نان) را که یک نام داشتند

انها را نزاع شدید از نو و به نزد واسطه ما بین آنها حکمیتی

نمی توان کرد ؟

در موقع بروز این وقایع در پایتخت در حوزه سلطان (چانگ) وزیری بود که از هواخواهان متعصب دست قدیمی سلطان و مغضوب شده بود خواست دولت را در قصرش بقتل برساند ولی بمقصود خود نائل نشد و این یک از سردارانش موسوم به (فان یو لی) بود و پس از آن محض اینکه دچار خشم و غضب سلطان نگردد فرار کرده بسلطان (یان) پناه برد سلطان حکم کرد هر کس سر این سردار را بیاورد هزار (لیور) طلا و انعام حکمرانی یک شهری که ده هزار نفر جمعیت داشته باشد جایزه خواهد گرفت سلطان (یان) هم خواست دولت را از خصومت و عداوت های بر حذر دارد و تصور کرد بهیچ وسیله نمی تواند از او انتقام بکشد به (کنگ کو) که یکی از متشکیان سلطان

منظور بود اطمینان داد به اینکه سردار پناه برده را وادار کند به اینکه خودش را بکشد تا بهترین وسیله بتواند سلطان عدو را بقتل برساند این سردار همینکه دید جایزه مزبور خیلی است که پیروی برای حیله جنگی نماید شمشیر کشیده خود را کشت (کنگ کو) سر او را گرفته بجانب سلطان (تسن) در موقعیکه در اطاق سفرا نشسته بود برده سر را از میان جعبه بیرون آورده بسلطان ارائه داشت همینکه سلطان[7] آن سر را شناخت (کنگ کو) قداره کشیده ضربتی بسلطان زد سلطان ملتفت شده زرهش با همین جهت شمشیر کشیده ضربتی بر ساق پای او وارد آورد (کنگ کو) چون دید ضربتش بسلطان نرسیده و دست رس هم باو ندارد قداره را بطرف او انداخت باز کارگر نشد چونکه خراشی بر او وارد آورد

۷ خواست

این قسمت‌ها کاری نکرد مگر اینکه سلطان جوان (چنگ) را
متنفر ساخت بر اینکه بیشتر از پیشتر در صدد انتقام و جاه‌طلبی
برآید قشون زیادی مهیا ساخته در روز دولت سلطان (یان) را
وسیله ساخت اسباب تحریک شده حمله نمایند، ابتدا او را
تا خلیج (لائوتنگ) عقب نشانیده طایفه دفاعی او را مفقود
الاثر ساخته و پس از آن بر سایر رقبای خود یورش آورده
پس از چندی از دو جزو منظم و منظور گشت و مملکتش بیشتر
جهت سطح سافش اشکال داشت مملکت (چو) لیو سرداران
(لیس آ) و (سولن) را، قشون متعددی مأمور برما
شده بودند مغلوب گشت هفت نفر سردار و چندین
صاحب‌منصبان [illegible] زیر دست، با انضمام چهل هزار نفر سرباز در میدان
جنگ مقتول و با اضافه یک عده هم در حال فرار [illegible]
تلف شدند
سلطان از این شورش و یورش متوحش و مضطرب شده
بر حسب تصویب وزیرش (لیس) مصمم شد فرمان
اردوکشی

این قشون را یکی از سرداران قدیمی (وانگ تسیان)
که چندین سال بود مغضوب بود واگذار نماید، این سردار شخص
مسنی که کار آزموده [illegible] با تدبیری بود سلطان شخصاً او
رفته او را فرمانده قشون خود ساخت سردار در جواب
سلطان چنین گفت: من خود را مکلف به تکلیف
نمیدانم جز اینکه با کمال تعظیم را صرف خدمتگذاری و کاربرداری
دولت نمایم من سرداری قشون را قبول مینمایم ولی
اگر بخواهید پیشرفت در مقاصد خود داشته باشیم
باید یک قشون ششصد هزار نفره برای من تهیه نمائید

(جزای در انهدام آخرین ممالک
ملوک الطوایفی)

سلطان با کمال عجله جمع آوری قشون ششصد هزار نفر را
نمود چند روزی هم این سردار کهنه، با اتفاق طی مسافت
نمودند در بین راه سلطان جوان سردار را مستغرق
و متفکر یافت [illegible] از او پرسید سردار در جواب گفت

مکان فی برای است این قشون که بعد حیات و ممات ایشان تعلق
بی دارد بچه و نسله آنها را با ارزاقه داد سلطان جو را ب داد
ده اگر مضطرب نباشید فی بهمه گونه تهیه دیده‌ام و قول میدهم
که دراز روی غذا ازوقه فراوان تر از عمارت خود میبخ
این قشون ششصد هزار نفر در مملکت (چو) برخورد یک قشون
که محکوم بفرمان دویک سردار بود که کاملاً عالم بعلم جنگ
بود ولی از سردار سلطان (تسی) که محتاط تر از او بود
شکست خورد این مسئله بسیار مایه تعجب و تحیر است که
این قدر قشون در جنگهای تهری که مابین ملوک الطوایف واقع میشد
بکار میرفته معلوم میگردد که جمعیت آن زمان بسیار کثرت
داشته که در هر سرحد ایالت این مقدار جمعیت و ازوقه
تهیه دیده بس از آنکه بواسطه مهارت و قابلیت کامله سرداران
ممالک (هان) (چاو) (وی) (چو) و (یان)
را که دارای همه علم زای بلاد محکم قلعه بندی شده بودند
سلطان مطیع ساخت در صدد بر آمد که ممالک (تای) و (تسی)
را بجز

را غلب بتعویق بیاندازد باز آورده بودند در قید طاعت درآورد
سردار (وانگ پای) برای مقصود نایل گشت مروا مملکت
(یان) را و بعد مملکت (تسی) را که سلطان را نیز به اجبار
حاضر نمود بحیطه تصرف در آورد سلطان که بیرحمانه
بیرحم تر از سردارش بود لقمی با این سلطان (تسی) رفتار
نمود مثل کسی اسیری و صحت و بلادی خود را در فرار میدانند
بای بعضی که از کثرت صدمات و غم و غصه چند روز بعد تلف شد
بنا بر قول (راسید) خرابی و انهدام بر بچه‌ها نهفته سلطنت که
با (تسی) مملکت چین را مرکب میشد چنین است
در واقع لشکرکشیا جهت آن ممالک را پس از قتل و غارت های زیاد
خراب و منهدم ساخته خود در سال بیست و ششم سلطنتش در
مملکت (تسی) ولیکن بهیچ ترتیبه ممالک در هر بیست و
بیست و یک قطعه بلاد بر سر تر شاهی منقسم و دریجه سلطنت
منتشر گردید ترقی الفصل چنین میگویند که اگر اهالی (تسی) تسلط
و تصرف در سایر ممالک چنین پیدا کردند نه از جهت تقوی

اما (شی هوانگ تی) و تمام نژادش [illegible] تا به کره و توان آنها را
و خودشان را از حدودهای بزرگ تر و بالا کشیدند تقالیه و سنجش
نمودی تفوقشان برای این است و بر پایداری خارج است
وارد آورده و شهرها را سرنگون ساخته و طوایف را
مفقود الاثر ساخته و ولی احترام آنها نموده و از ابتدای
جنگ (شیمان) تا زوال (چو) (از سیصد و شصت و
چهار تا دویست و پنجاه و پنج قبل از میلاد) گذشته از آنکه
در هنگام حمله یا دفاع تلف شده یک میلیون و چهارصد
هزار نفر خون ریخته

آنچه در دوران حاکمیت مطابق تعدادی است که از نوشتجات صحیحه
تاریخی ثبت شده از ابتدای عصر (هان و گم) تا زمانی که
(شی هوانگ تی) تمام ممالک چین را متحد و یکی ساخته (از
دویست و پنجاه و پنج تا دویست بیست قبل از میلاد)
هر چه دقت در سیدی که [illegible] نموده عده اشخاص را که وحشیان
دور زمانی بی رحم تلف نمودند معین شود از عهده بر نیامدم

دنیا هم

دنیا هم قرنها در زیر مطالب و ملالت و زیردست ظالمین بیچاره
ولی بسیار ضعیف و لاغر است متحمل شدن و مقهور شدن در
زخم و جراحاتیکه بر نوع انسانی وارد آورده خواه به واسطه جنگهای
ناعادلانه چه بواسطه خرابی و انهدام شهرها و نیز بواسطه آن اشخاصی
که از دم اسلحه‌های آهنی و آتش فرار نکردند و به اندوه تلف شدند
و چه از جهت قحطی و فلاکت و دیگر انهدام و انعدام دهات و صحرا
تا اینکه عقیم و لم یزرع ساخته شد

آیا به واسطه اینگونه اعمال بوده است که سلاطین مقتدره (هونگ)
و سایر امپراطوران (تی) تفوق و برتری بر سایر مردم داشتند
و آنها را تکریم نمودند (شی هوانگ تی) خودش برادری و همسری
با این اشخاص داده و به واسطه کثرت تکبر و تنفر و از آنها دوران
لازم بوده و در دعاوی راه او نموده بر اینکه برتر و بالاتر از آنها
بوده این نیست جز دیوانگی و ابلهی سلطان حقیر و بیچاره است
و به واسطه تکبر و دیوانگیش بود که تصور کرد که آخرین فرمان
عقاب و خلافش را به لقب عالی (هونگ) و (تی) را برو

خودش را مفتخر بآن ساخت ملقب کرد ولی سلطنت چهارم

رسید تمام (تسین) ٤ از همه جا بترقی نکردند ولی از آنکه این

نگذارید احترامات منقرض ولی رتبه گشتند چنانچه خود اهالی این

منقرض ساخته بودند لکن از روی زمین قلع و قمع گردیدند و بعد از

خودشان چیزی نگذاشتند جز یادگاری از نقاط ظلم انگیز و آثارهای

از بیرحمی

این شرح بعضی از شرح چینی‌ها چند دوره‌ها چنین بلیک دوران

نمیرسانند ولی بسیار رمانهای اشعار بزبان چینی و فصاحت او

گردیده اگر شاعر انجمنیه و قوانین علم و ترقیات کامله مردان

ملاحظه و انظار نسکه است می‌آموزد مردان نیک قوانین

و ترقیات حاصله ترتیبا (تی پوگنگ ته) سزاوار هیچگونه

ترمیم و هر گونه را دارند ولی بجا نه پس از آنکه چه هزار

سال در دنیای آنقدر جدید و شدید این فاتح چینی معمول و

متداول گشته هیچ وسیله دیگری جهة ترقی دادن آن بروز

نمود

رحم را

تغییرات وارده بر وضع داخلی مملکت

(تی پوگنگ ته) تغییرات مملکتش را فقط بتغییر اسم خود کمک

نداشت در صدد تغییر وضع وزارت و اجرای قوانین و طرز

اخلاق را در این ملت جدید تغییر بدهد شروع کرد به کمک سرمشق

جهة مردمان خود مقرر داشت و گفت مردمان (چینی)

آتش را سرمشق خود قرار دادند زیرا همچنانکه آتش آنچه را بدستگاه

داشته می‌لکلع خراب و معدوم نساز همچنین اسلحه و آلات

جنگ هم آنچه را ه(تشک) و پیشینیان در موقع استیلا

و تسلط خود مقرر داشته بودند معدوم و برطرف ساخته من هم میخواهم

به نوبه خود چیزی را که مرا بمملکت رسانید و مرا دارای تاج و تخت

نمود سرمشق قرار بدهم آب آتش را خاموش میکند و هر چیزی

را صدمت دنخی چنانکه نداشته باشی حیات ندارد و در خود می

بینی که نیکی سهم مردمان (چینی) را خاموش کردم

و ممالک محلقه را هر کدام در زمانی برقرار شده بودند تصرف

در آوردم پس شایسته است آب را سرمشق خود بدانم و از اعلامت

و ثانیه مملکت قرار داده

مابین اعداد طبیعی عدد شش عددی است و از آنچه پیشینیان که از
روی آن سیاره عطارد و سیاره آب است معین می کنند
و پنجمین دوره تنجیم است متوسط کواکب از عقبات و طلوع و به سنه
(کوانتوم) و معنی آب است شخص مسرور از (شی یونگ تی)
از هر جهت رسیده که وحوش است و در بعد و قاعده چینی هست
به هر و از مجموع ترکیبات آن قوانین و وقایت مخلصه را
معین دارند

حسب الحکم ادوک قسم حسابی (فاصله ۶۰ درجه مابین سیارات)
ساخته شده می توان گفت در رابطه بین حرکت و آنکه کوه
وفصول را معین نمود در جغرافیا ابدرته مابین منازل و درجه
و فصول بین آنها و ارکان آن را در هندسه ساحت کردن
را در نجوم مبنا و مبدئی هست دارد و از روی آن می توان از
عقبات خبر داد در موزیک در آهنگ های عمده و از روی
آن طرز و اسلوبی که بهترین ترقیات در تجارت و صنعت

بعالی

مقیاسات حجم و وزن را معین داشته و شش شصت
مقیاس قدیم است و شش قدیم مقیاس نبودی عرابه مخصوص خود را
بقدر شش قدم بنا نمود و شش اسب ادوار حرمی می نمود و هم چنین
جهت سر اجزای حرکتی کلاه دو و شکه تخت سلطنت را شش شصت
شش شصت در ارتفاع داشته و لباس او هم همین قسم ، کلاه
نسبت شش را داشته ، ابدوه حاصل ضرب شش در شش مقسم
مملکت قرار داده ، بمعنی مملکت را الی و شش ایالت منقسم
نمود و بنا گذارده و خود شخصه دارای الات را در یک سری
اداره ای و درهم به نسبت شش بی رسیده که نماید
رنگ ولی را سیاه انتخاب نمود دیگر تقویم ترتیب داده و سال را
و ماه زود ترکز انچه در دوران (دقیقه) تا گذارده بودند
شروع کرد و روز اول سال عبارت بود از آن موقعی که خورشید
و ماه در برج قوس (نه درجه منطقة البروج) متساوی منزه
(سر...) تمام ضعفائیکه برادبقت داشته توسط محجوبیت و رفتار سلیم
خورش آن را به (دیو) موسوم نموده اشتقه نقش کسیکه دارای عقد

محدود ... و مردها تماشا شد (آتش بازی مرگ تی) موسوم
به (چن) گشته شخص ممتاز و خارق از متعارف
و از آن بعد همین اسم تا این امپراطوران چین گشته
(بی سلطه گی و زمین‌های تحت)
پس از این ترقیات و تنظیمات دیگر حسب الحکم سلطان اعلام
نمودند به رعایای تمام ایالات و آنچه اسلحه و آلات جنگ دارند
همه را به پای تخت (شان یانگ) بفرستند زیرا که
آنها را خراب نمایند و گفت چون صلح دیگر جهان گیر است
و همه جا در صلح و صلاح هستند ما دیگر ترسی از جنگ نداریم
و تمام این اسلحه‌ها و آلات جنگ بی فایده هستند و این در واقع
ز طغیان بزرگی بود رعایای خود را بس سرلاد و تمام جنگ جویان
لباس معروف را در پای تخت خود متوقف ساخت و اینکه خونی
که از اسلحه‌ها به هم زوال زرهای کلید امپراطور در آن وقت باید
فیل که در پای تخت را مزین زینت آلات [illegible] بشکوه برآورد
مقرر داشت زنگها و سایر آلات فلزی بزرگ را در قصر دولتی و معابر

ممالک

ممالک را از قبیل گرده‌ها جمع آوری نمودند پس از اینکه اسباب مهمه را
از جهت صنعت ملزم بود یکی در داشت امر نمود که مالیقر را ذوب نمودند
و دوازده مجسمه هر دوازده هزار (لیور) وزن داشت ساختند
و آنها را در عمارت دولتی در طاق جلوس وی جای دادند
در کنار رود (وی شوئی) و نزدیک (شان یانگ) عمارت
بنا شده و دیگر تیه عمارتی از همه خوب‌تر بود که با عالیات
عالیه سلطان بنا نمودند بقول یکی از مورخین (شی هوانگ تی) اگر
قرار داشت و می توانست از عهده برآید سعی داشت که تمام سطح
زمین را تبدیل به یک قسم کند و این قطعه زمین را تبدیل به یک کان
عظیم دارد فرمی نکند سعی داشت که تمام عمارات دولتی ایالات
را در لیقه طاعت در آورده و نقشه برداری نماید و آنچه
اشیاء قیمتی در عمارات دولتی و در خانه بزرگان بود
برای او بیاورند همه آنها را بهمراه یک عده از زنان آنها
در موقع عیش و نشاط نگاه داری کنند به پای تخت (شان یانگ)
آوردند

مقررات او نه همین نه ملکه محض نگاه بر بناها و اخلاف فتوحات
عظیمه و تسلط خود را بر سابق مقرر داشت و از روی هر شش نقطه که سکنه
از عمارات و قصور سلاطین مغلوبه بر داشته بنا کرده و حکم
کرد از همان تجملات رسمی که سکنه آنها عمارات را زینت
آرائی نموده مجدداً مستحق و زینت سازند و اشخاص از قبیل
زنان و خواجگان و درباریان عمارات محض خود سکونت از ری
سلطنت آن متوقف بودند در این عمارات جدید ابنا بعنوان
مسکونی اول سلطان متعلق به دامان (آلتن) که بر ارز
این ابنیه با سلیقه از شرق تا مغرب در امتداد سواحل کامل
رود (وی شوئی) در یک فضای بسیار عظیمی بنا شده بودند
و فقط ارتباط آن بیکدیگر توسط همان ستونهای اطراف عمارت
بوده و در فوق و تحت سقف کالری (دالان دار صف
عمارت) شکل وسعی داشته و در هر زمان پوشیده و مستور
بود و عمارت را خوش منظر و مطبوع داشت این ابنیه
مختلفه و جایگاه از عمارات عالی بودند بقدری وسیع بودند

آنها

و در هر یک از آنها یک نیم ده هزار نفر کمال نظامی جنگ جای
گیرند

(رسیدگی به امنیه مملکت)

هر گاه در مملکت چین فتنه برپا بود و در بعضی از سنوات اول سلاطین
ایالات مملکت را رسیدگی و سرکشی نمینمودند پس از آنکه تمام
مملکت چین در تحت قدرت (تسن یشی هوانگ تی) که درویز
خواست در سرکشی به ایالات جدیده خود نماید لکن قبل از عزیمت
بایستی تمام شورشگران را جمع نموده و بآنها اجازه داده بدون
خوف و ترس هر یک عقیده خودشان را در خصوص خوب حکمرانی
کردن بگویند تا بیش از پیش از شکوه و جلال مملکت افزوده گردد
و اسباب شرف و افتخار رعایا گردد یکی از شورشگران رای داد
که سلسله حکمرانی ایالات مفتوحه را واگذار شاهزادگان طایفه
خودش نماید این یکی از پلتیکات تاریخی و بی قرار تحت زمان
سابقه بود که آنچه را که این همه خون ریزی بدست آمده بودند
خراب و منهدم میکرد اول وزیر (لی‌سی) که منشی پلتیکش

لکن مضار این مسئله بود مخالفت وزرای رقیب ضعف وی را اورد
سرنوشت دودمان (جو) را که از پیروی در یک چنین منشور تا
مملکت را از دست داد، الدفه رسی وزرا (لیش) برای
شده بی‌وینش نظر حکمران جهت بی‌وینش ایالات و عده
تمام ایالات مملکت به بعض نمایند و هر یک وزرای حکمرانها
یک عده صاحب منصب جهت خود داشته باشند و آنها را
در تشریفات امورات ملک نمایند در ضمن رسید که وی مطلب در
امورات نموده که را از بعض مطالب مطلع باز نمود ......
وزیر گفت پس از یک کلمه صحبت بحمدالله و بعد از یک خواهم
ز دودمان (جو) سلاطین شخص داشته شاهزادگان را
با القاب مختلفه ملقب نمودند و هر یک درجات متفاوته
دارند و همین آنها را ترقی در فرمانروائی و سلطنت می دادند تا اینکه
این سلاطین و شاهزادگان همه طایفه گی و دوستی و آشنائی را
فراموش کرده منافع خود را مجزی خواستند این اقسام مایه
کینه و خصومت مابین ایشان گشت و جنگهای خونریز

برای آنها هیچ وقت آنها یک دیگر شدند و طول نکشیده همه سرنگون
و منحل گشتند رعایای خودشان شورش کرده آنها را از تخت
سلطنت بزیر آورده خودشان مقر گرفته اگر شخص اعلیحضرت
بقوت اسلحه دار راه عقل آنها را برطرف نسازد ممکن است
~~[illegible]~~ این قسم دچار گردد

شرح وزرا این طور شرح داده است و داده که زیرا او خودها
بسیار تقاضای در تکلیف بیه است لازمه حکمرانی خوب
کثرت روش است اگر فرمانروائی مملکت را با تمام و
هوشیاری با رعایای با وفای خود و عدالت امر و فرد و آنها
نشسته و لگدکاری نایم و آنها در صدد مرابی نموده خود و تقلب
آنان گشته کرم آنها سبب و تحریکات بازیابست آن بوده
و سلاطین ملوک الطوایفی خواسته‌اند آن وسعتها را مابین
خودشان تقسیم نمایند و هر یک قطعه را بعنوان سلطنت تصرف
گردند بالجمله دسیر طور وزرای اول وزارتش (لیش) را بنده
حکام جهت ایالات معین داشت و هر یک نایب الحکومه

جهة آن غنی خزینه داشته باشند و بایک کبیر شهرت در اموات

تمامیه این ترتیب است و دیگر که اختلاف در مردمان

(تاتار) که امروز سلطنت مملکت چین را برقرار است و این

مسئله جهت تاریخ و بزرگی این مسئله ممکن است

در سال بعد امپراطور رسید که مملکتش را از اهالی (شانسی)

شروع نمود طبیعت خاک و محصولات مخصوصه و مقدار

آب و غله کوه‌ها و رودخانه‌ها و درجه حرارت هوای آن

سرزمین را بدست آورده شروعاً اخلاق و عادات

مختلفه تمامی طبقه که در آنجا متولد شده بودند و از وضع زندگی کردن

مردمان آن اگر چیزی در دست داشتند و یا توانستند با آنها

رسیده بود و آنچه را قبل از حادثه جنگ نگاری کرده بود همه

را مطلع گشت و اگرچه از آنجا یک مکانی که امروزه

یک جزء از ایالت (سیچوان) است به آنجا رود از جهت

گوارا بودن لباس معروف و مشهور است عزیمت نمود چون

وضع آنجا را از حیث آب و هوا یافت مقرر داشت یک قصر

بالای آن

بالکوهی در آنجا بنا نمود به (اسن کونگ) یعنی قصر صفا)

و در آنجا نیز یک مهمانخانه عمومی بنا نمود موسوم به قهوه‌خانه ادب

شرقی

(بنای جاده‌های عظیم در مملکت)

رفتن امپراطور به ولایات مختلفه مملکتش نه از حصول شکوه‌ها

بود بلکه برای قرار دادن و کیفیت بدلیل تر و منظور تر و گذشته

از اینکه در هر جا وارد میشد بنای بی‌رقابتی عامه‌ای کردند پیوسته

اسباب خوشبختی و ترقیات کامله در ولایات و حکم آنها میشد

[illegible] محض خوشبختی امپراطور (آتش شیو هوانگ تی)

در همه کس خدمات عالیه او را در تنظیم و ترتیب و شکوه و جلال

میدانستند اعیان و بزرگان هر نقطه بقدر امکان و با مراتبه

دادهای بعد به دیدار او کاهی از راه نمودند جاده‌های وسیع

و در سطح نمودن آنها کمال مواظبت شده بود و از دو طرف

درختهای بسیار غرس شده بود بسیار منظری مطبوع در بیننده

آمد خیابان عظمت او را مسلم داشت زیرا که عمارتی بنای او

و در همین دوران عظمت و توانائی بی نهایت و شکفت این
جاده‌ها را برای ما ساخته‌اند و از این باب بسیار خرسند
باشیم و آنها را از این جهت شغلی و عقیده هستند شایسته ستایش
و من از طرفی رعایا هم و برای آنها الزام‌تر از فرمایشات حفظ
غنیمت شمارم بلکه باید هم از اسباب آسایش و راحتی آنها بشوم
پس باید در وسعت تمام ممالک ما جاده‌ها و راه‌های شبیه
بهمین جاده‌ها که من از آنها عبور نمودم از شهری بشهری دیگر
ساخته شود در همین سال این حکم امپراطور اجرا گردید یکی از این
جاده‌های عظیم هزار و هشتصد (لی) طول داشت (تقریباً
هزار و هشتصد فرسخ) و از جهت ساختن آن جاده آنطور که امپراطور
امر نمود باید از چندین کوه عبور بکنند در نتیجه خراب نمایند
پلهای چندی در روی رودها و مسیرهای آبها بزنند، طلاقهائی را
خشک کنند از هر طرف غرس اشجار نمایند و بعلاوه اجزای
شبیه یک خیابانی که شیار با راه رودها اضافه
جهة عبور درشکه و سایر اقسام عبور و حشم کمال سهولت و راحتی را

داشته باشد

داشته باشد
بنا بر قول (گوبی) در سال سی و پنجم سلطنتش ژنرال (مونگ تیان)
بجادهٔ سازی عظیم از استبداری (سیگان فو) (واقع در شانسی)
تا مغرب (تیونگ فو) (واقع در شنسی) قرب حصار
عظیم (مونگ هو) نمود در همین سال تعداد از هشت
هزار نفر کارگر جهة بناهای مختلفه در اطراف پایتخت کار میکردند
اگر آنچه را در این باب نوشته از صحت داشته باشد معلوم میشود
در این چند از ابنیه‌های بسیار باشکوه و مجلل بوده و فراغ نشده
بود و هر گاه که یکی در آن قصور و عمارات کارگر هستند
از ترقیات آن عمارات در خارج از هزار ... نقش رسیند
ملزم گشته را در این مورد تکرار برداریم و چگونه رفتار این فاتح
چینی با رفتار فاتح این عصر فرانکه را در مورد این نقص اشاره
شده شباهت داشته و این مسئله بهتر از آنچه را ما بگوئیم مقصود
در نظر خوانندگان خود نموده ؟

(مخالفت منشیان دوات قلم)

در سال بیست و هشتم ۲۱۹ قبل از میلاد (شی هوانگ تی)
بنای مسافرت را در مملکت گذارده و ابتدا بایالات شرقی
عزیمت نموده رفته به (کیون یان) یکی از ممالک
(لو) که بواسطه تولد منشیان در آنجا و تنفش آن معروف
و مشهور است و این مرتبه دوم است که امپراطور خود را
با طبقه منشیان که در صدد ضدیت و مخالفت برآیند
وقتیکه طبقه نظامی بر آنها استیلا و غلبه داشته باشند
محشور دید و در همین موقع بود که ادعا نمود بر اینکه
با آن کسانیکه کاملاً پیروی از او نمی کردند و یا از وضع
سلطنتی و ترتیب او را یادآوری می نمودند تقابل کرده
ایستادگی تمام امپراطور که منشیان (کیون یان)
اعلان داده بود که هرگونه آثاری دارند بدرگاهش بنمایند
ایشان را جواب داد بر اینکه آنچه که آنها برقرار
میدارند نه مناسبت با این عصر دارد و نه شایسته[3]

۲ اظهار

[illegible]

در این موقع و شاید هم که (شی هوانگ تی) در این باب حق
داشت زیرا که اولین آنان جهتی بود که میخواست کارهایش
هم بطرز جدید از پیش برود و منشیان که عادت بر سنت قدیمه
داشتند نمی توانستند متحمل او بشوند و او را جز مرد ظالم و ظلمش باید
را ملاحظه نمیه در عادت شد نمیدانستند زیراکه او خیال داشت
خود را ابتدای دست تاریخ قرار بدهد و در آن وقت پیش بینی
نمودند بر اینکه مابین سلطان و اهل قلم جنگ و جدال خونین
روی واقع میشود که ما توانیم خود را در این مورد از شرح
و تفصیل آن جنگ و جدال تا اهل قلم و تا در الوقوع معاف بداریم
فقط کم و بیش از قول (دیگری) مذکور میداریم
امپراطور (حون) در شرف عزیمت بود که یک گروه معروفی
که مقدس تر[3] و قربان گاه بت منشیان و اهل قلم بود اظهار داشته
چنین گفتند صاحب کاری راه تمام خواهیم کند
مهم ترین کارها است که باید از هر جهت در این باب مرتب
و دقیق باشد و فرقه امپراطوران دانشمند تقریبی

تعقل و عاقل خواهید بود خوبی بدیگران بکنید ولی بدون
غرض نفع شخصی در این صورت، شما از روی عدالت رفتار خواهید
نمود و شما بهره‌مند از اشتها، در تقوی خواهید بود بطوریکه
اشخاص متقی بدون حسادت و جاه‌طلبی شیفته و فریفته شما شوند
از هر جهت، شما ثابت عدالت خواهید بود از خطاهای خود، آن تفکر
[illegible] از آنها [illegible] عیوب و خطاهای دیگران چشم بپوشید
در فهم و درک عیوب و خطاهای آنها
دیگران خود را آگاه [illegible] و بی اطلاع نمائید بر همه هرگز
کسی را متهم نکنید و هیچوقت، کسی بر رفتاری نمائید مردمان
رذل و پست فطرت را حقیر نشمارید بلکه از آنها کار تمجید و تحسین
و گاهی [illegible] و در مقابل بی اعتنائی نمائید این است جواب
و این اعمال میتوانیم بشر [illegible] شما را بهم برویم به (و [illegible])
گذشته بکنید و دوست نفر از شما مرا بهم [illegible] نمائید در زیر جمعه
تفصیل را از برای شما بعین نقل خواهیم نمود
شرح و تفصیل ذیل [illegible] چه از زمان فیلسوف صداقت در آشتی
گوئی را راحت میداشت یک روزی فیلسوف [illegible]

سبز گشته و یکی از کوه‌های معروف، آن کوه را روز و شب
بکنند چند نقشی از وقت تهیه میدیدند و بقدر امکان خود را
آراسته میخواستند و با اندازه در احترام کوه داری آن اماکن [illegible]
بیشتر و حال آنها هیچ کس که کاری که در خارج آن [illegible]
و آثار احترام داشته‌اند و تمام آن کسانیکه آنها را هم اوّل دیدند
در این گونه احوال دقتی نموده بکلی محجوب و [illegible] و متفکر در
خود [illegible] میدیدند
6 آنها را و آن [illegible] زینت
برده و جاهای آنها از حصیر یا [illegible] پوشانیده
و بجای سنگها و [illegible] زیر [illegible] منظور آنها [illegible] اشیاء
مقدسه بود، با کمال [illegible] مقصود میرسیدند
گردونه‌های [illegible] آنها را نموده و بدون چیزی را قطع نمائید
و از جای خود برکنند [illegible] بطوریکه و بجای خود قرار
میدادند [illegible] بعضی سنگها، نقطه، خاک [illegible] ترتیب
داده، پس خود مهندسی که روی آن از علف و گیاهات
باد

خسته شده بود و از برای تفریح دماغ اشتغال به بازی داشت
آهسته‌تر را اطلاع داده‌اند که شخصی موسوم به (زوپ)
میل دارد با شما صحبت بدارد و از بعض مطالب تشریفات برای
اطلاع یابد (کنگ تسو) وقت ملاقات داده و به (زوپ) گفته
بود که شنیده‌ام مدتی است حال مزاجتان ضعیف و از دوا و غذا احتراز
بعد (کنگ تسو) از (زوپ) سؤال کرده چه خواهید گفت
جواب داده که بیشتر کار فیلسوف جهت رفع خستگی و تفریح
دماغ مشغول بازی است و اکنون برای صحبت نمودن با او
ممکن نیست که از سرگرمی و تفریح خود دست بکشد
کنگ تسو گفت این مرد صادق همینطور است مطلب را
باید از روی واقع و صحت رسانید این خود یکی از صفات
و خصائص تقوی است

در آن ایام از منه مغشوش و پر فساد که معتقدات قدیمه منسوخ شده
را تغییر نموده بود رفتن در قله کوه برای دعا نمودن و تقدیس
کردن قربانی‌ها هنوز معمول و مرسوم بود (کنگ تسو) برای ادای

حق خود در این تکلیف قدیمی باتفاق (تسولو) و (تسوکنگ)
و (ین ها ن) بسمت کوه (توگنگ) حرکت نمود پس از اینکه
بقله خود رسید مدتی توقف نموده از
قله کوه به ملک‌ها که واقع در جهات جمع بود نظر نمود و بعد
نظر بآسمان انداخته نفس سردی کشیده و بیک حالتی بس غمناک
از کوه پائین آمده شاگردانش جهت پرسیدن فیلسوف متعجب شده
جواب داده چون از قله کوه نظر بجوانب و اطراف انداختم ملاحظه کردم
این مردمانی که طالب ربا دارند همیشه مشغول بکشتن و دام
و صدمه زدن بیکدیگر و در کارهای تخریب میباشند
و نیز دیگر هر یک با هم بجرم و دورش آورده زده است نیز
و آنچه بیشتر مایه غم و غصه است این است که باین حال نه
می‌توانیم علاج این فسادهای حالیه را بنمائیم و نه
پیش بینی از برای آینده بکنیم بدقت ملاحظه کنیم و ببینیم
آیا ممکن است معتقداتی در پیش گرفته در این باب نتیجه بدست
آوریم یا نه خطاب به (تسولو) کرده گفت شما برحسب عقیده

خود آن بگریند و چه باید کرد (تسولو) پس از آنکه خیال
جواب داد من تصور میکنم که اگر در برابر یک قشونی قرار
دشمنان می‌نمودند از عهده ایشان برمی‌آمدم و جلوگیری مینمودم
باین ترتیب که قبل از حرکت برای جنگ این قشون را چند
دسته منقسم و هر دسته را جداگانه مشق میدادم از برای هریک
مکانی مشخص میکردم که در مقام اجتماع و اتفاق کل هریک
جای خود را داشته باشند پس از این نظم و ترتیب متفقاً آنها را
بطرف دشمن حرکت میدادم پس از مقابله با دشمن علم
و بیرقها را می‌افراشتم ولی با یک شعاع و پرتوی شبیه
باشعه خورشید و ماه و در این حال مقرر میداشتم که شیپور
و آلات موزیک شبیه بصدای رعد بنوازند پس از آن با
و بقدر امکان از خشم و عداوت [illegible] میزدم و بعد
سرهای کشتگان را در نظر عام قرار میدادم تا آنکه مایه توحش
و خوف سایر اشرار بشود پس از فتح و ظفر اگر سلطان مرحوم
مراجعت به پای تخت سلطنت می‌نمودم وجه اجرای قوانین

قریب باین حرف شخص را همه حال حاضر هستند از دار
میداشتم چون سخن باینجا رسید (اکلسو) جواب داد
که از قرار معلوم تا شخص شجاعی هستید
(تسولو) گفت دعاهی من طور دیگر است و کار را قسم دیگر انجام
میدهم ممالک (تش) و (تسو) خصم هستند که [illegible]
یک دیگر برابر هستند و خصومت آن در طرف سرحدات بمنتها درجه
رسیده است بر ممالک مجاور شان حمله آور گردند حوادث مرده
دهشت شود گمان میکنم که ممکن است رفع جدال و دفع نزاع
ایشان را باین طور کرد که آنها را متعهد بصلح نمود و منتظر
هستم که از طرفین قشون حاضر بشود و اعلان جنگ نمایند
آنوقت من خودم را مابین دو قشون میانجی رفته سردار آن دو دولت
تسلیم بشوم که تمام را ساکت نمایند و اجازه بدهند که من چند
کلمه سخن نصیحت از روی دقت مرا گوش بدهند پس از این
مقدمات یک نطق آتش آمیزی که جگر تمام قلوب بشود
بنمایم و در ضمن فواید و نتایج صلح را مذکور داشته از خاطرات

و صدمات جنگ سخن میرانم و از برای آنها معاینه و محسوس انجام داده چه
در اینکه ممکن است که از آنها تلف بشوند و عیال و اطفال شان را
بر بخت و اتفاق روزگار سپارند محقق است که اینگونه مسئله نیات شان را
متأثر نموده از جنگ دست میکشند و لهذا اگر من سلطان
می بودم (تسولو) را وزیر جنگ خود میکردم و (اینها) را
وزیر داخله می نمودم پس از این تقریرات فیلسوف خطاب بمتکلم
نطاق نموده گفت تا مردی بسیار فصیح است
(اینها) در اینجا بین سکوت اختیار کرده بود و بواسطه شرم
و محجوبیتش جرئت نمیکرد عقیده خود را بیان نماید (تا) الکه
کنگ تر خطاب بوی نموده گفت بجز تمهید این تقدمات باید علاج
یک چنین حادثه را نمود (اینها) پس از اینکه بمرور تعمق چنین
جواب داد اگر من آرزو داشته‌ام برای خدمت نمودن بعموم ابناء
بنوع آرزوی سلطنت نبوده فقط مایل بوده‌ام
که در تحت سلطنت یک سلطان لایق و پرهیزکاری جانفشانی
نمایم در متوقع هستم که این سلطان لایق - پرهیزکار خدمات مرا

منظور داشته مرا مستعد نماید که برستیاری خودش وزارت مملکت را از روی نظم و قاعده
پیش ببریم
هرگاه (تسون) و (دیو) اعظم ترین تمام ریاضیون و نباتات شناسان ولی
با بی زنده و تنها نمیتوانند در یک مزرعه نمونه نمایند (یا)
و (کی) نمیتوانند بدون اتفاق در یک مملکت حکمرانی بنمایند
پس بر ما مردمان متملق و معیوب را از خودمان دور کنیم و
اشخاص صادق و متقی را با خود داریم و این اشخاص متقی را
مأمور بداریم که بتاریخ خصایل و خصایل الحمیده ذیل را تعلیم نمایند
امنیت عدالت حسن نظم باوفائی (عصمت عفاف)
و ایشان را وادار باجرائات و انجام آن بنمایند پس از این مقدمات
ما دیگر دشمنی نخواهیم داشت که مایه ترس ما بشود و چون دشمن
نداشته باشیم قشون و تسلیحات لازم نداریم شهرهای ما
برج و بارو و خندق نخواهد داشت ما میتوانیم در عوض قلعه
کشت و زرع نمائیم آلات و مصالح برج و باروها را صرف
عمارات شهر نمائیم و اسلحه را آلات فلاحت نموده استعمال نمائیم

علم نظامی و شجاعت (تسولو) از برای ما بی فایده است و من
با و نصیحت میکنم که ابداً اشتغال به اعمال حربیه را در خیال خود
راه ندهید اما در صورت علم احتیاج به تجدید و تزویر در سخن
برای دلخواهان به اعمال خوب و اجتناب از افعال
زشت به بیانات فصیح و بلیغ (تزوکنگ) نیز بی فایده است
و من با و نصیحت میکنم که بهیچ وقت شیرین سخنی و چرب زبانی را
پیشه خود نسازد زیرا سخنگو آنچه را پیش اقتضا میکند بزبان
جاری نماید لیکن است آنچه را بعقیده خویش شایسته حال مردم است
و بهتر میدانند از آن بهره‌مند نشوند اگرچه عقاید من خطا
بوده مستدعی هستم که آثار و صاحب منی مرا از جهالت و خطا
برهانید (کنگ تسو) چون این سخنان را
شنید او را تحسین نمود و گفت که شما مرد عاقل و دانشمندی هستید
... اطاق تحصیل که در آن اطاق معاشرین و هم شاگردان
(کنگ تسو) جمع میشدند و خانه اطاق کابینه و اطاق
کتابخانه که مدرسین دیگری نیز جهت پذیرائی از خارجی‌ها و اشخاصیکه
از آنجمله

برای تحصیل تاریخ و علوم و اخلاق قریبه می‌آموختند معین شده بود
وین ها تدریس را (تنگ) می‌نامیدند امروزه هم از این قبیل اطاق‌ها
در عمارات دولتی و در قصر و ماوای بزرگان و در خانواده‌های
بزرگ نیز یافت میشود
(کنگ تسو) چون یک روز از (تنگ) (اطاق تحصیل و اطلاع
خارجیها) بیرون می‌آمد پسر خود (کنگ لی) را ملاقات
نمود که به آن اطاق وارد میشد برای مطالعه بعض کتب که در آنجا
موجود بود از پسرش سؤال نمود که آیا شما در علم عروض تتبع
نموده اید جواب داده که ابداً در این رشته کار نکرده‌ام
(کنگ تسو) گفت اگر شما علم اشعار سرودن تحصیل ننمائید بطوریکه
خود آن بتوانید شعر بگوئید هر اینه در نطق و بیان و جمله‌ها درست گفتن و در ترتیب آن الفاظ دارای اثری نخواهید بود
پسر چون این سخنان را
از پدر شنید همت خود را مصروف بتحصیل عروض نمود چندی
نگذشته که بالبداهه اشعار خوب و خوانا اطلاع کامل
از زبان خود حاصل نموده یعنی آن اشعار لفظی حقیقت را بر ثبت

[و تعلیم] [محاوره]
آورد و در ضمن ~~[illegible]~~ آن کلمات را از روی دقت بکار میبرد
اغلب ~~[illegible]~~ [در روش] و تعلیمات (گنگ‌تسو) باید واسطه رسید [illegible]
عمدهٔ مطالب آن را به بیانی موجز و مفید ذیلاً مسطور میداریم
(گنگ‌تسو) میگوید و هیچ چیز [بطبیعت نزدیکتر] ~~[illegible]~~ از ده ترا از این رشته
اخلاق که در زمان ما نیست و آنچه با این از راه [illegible] رواست
مینمائیم اعمالی است و عقلا و دانشمندان [illegible] عمل کرده اند
~~[illegible]~~ و در زمینه [illegible] [پسندیده] و مقبول [illegible]
و عبارت است از [قانون] [illegible] مربوط [illegible] سلطان و رعیت
و پدر و فرزند و زوج و زوجه و دیگر اعمال نیکی که تقوی و فقط نام
[illegible] آن [illegible]، بلکه [اهمیت و علاقه] ~~[illegible]~~ و گروه شان را دانسته مجری
برادر [illegible] انسانیت و عبارت از [illegible] در جسم و انصاف
با این نوع ما بدون [illegible] [illegible] [چیزیکه] از برای هر کس لازم است
از روی حق خود را نسبت بهم جنس خود بنماید بدون اینکه
بعضی را بر بعضی دیگر [تفاوت] اهمیت و امتیاز بگذارد [illegible] اطاعت و مساوات
[illegible] و قوانین [illegible] ~~[illegible]~~ مذهبی بلکه [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

و غرائز و ارث در اجداد و عشیرت و ملت [illegible]
~~[illegible]~~ باشد و در عالم ~~[illegible]~~، بلکه مرشد که نمایند راه [illegible]
بین آن سبیل راه عشق و قلب انسان راهی [حقیقی] ندارد، این سعی
و نه بر خود تحمیل دارد آورد و نه بر [illegible] [illegible] صداقت و حسن عقیدت
~~[illegible]~~ عقیده یعنی صراط و راه مربوط، [illegible] کلیه است
بعبارت اخری آن صراط هرگونه [حیله] و [تزویر] را چه برحسب
رفتار و چه برحسب گفتار بر طرف میسازد
از روی واقع و بطور اختصار چنین است عقیده این فیلسوف و شرح
و بسط را به نورسیدگان چنین از پند و نصایح معلم و استادشان
ولادت بعبارت اخری [illegible] نصایحی [illegible] تغییر پذیر [طبیعت]
مرکوز و منقوش [illegible] [illegible] و در این [illegible] است و ما چشم از
دانستن [illegible] فنی الطبیعه برکشیم و اعمال شروع مینمائیم
بشرح ~~[illegible]~~ عقیده (آکین) در قرار مسطور در ذیل
انسان چون وجودی است قابل تربیت سزاوار است و
[illegible] و متفق نیز که نمایند بعض [illegible] [انتقاد] و اجتماع ~~[illegible]~~ نماید
و هیچ مجلس هم بدون رئیس نمیشود و هیچ رئیس بدون مرئوس

و اینهم مشروط بودن رئیس رب الارباب رتبه عالی
عطا نکرده است مگر بر حسب ~~[illegible]~~ لیاقت و اما بر حسب تقدم و تأخر ولادت و دیگر ولادت
علی رتبت در اختلاف سن و او خود این اختلاف را داده لیکن
اما بر حسب لیاقت علی رتبت، از نظر دیگر از جذب قلوب
نمودن همچنانکه والدین تسلط بر اولاد دارند و کبیران اقتدار
نسبت بصغیران و در مجمع مردمان هر کس که تواناتر باشد
خود استیلا بهم میرساند ~~[illegible]~~ صنایع و علوم لازمه را یک عده دیگر
از مردمان میباشند در صورتیکه نوعاً دارای آن باشند
زیرا که مقصود از علم انسانیت است و انسانیت هم انسان
بودن است بیشتر انسانیت داشتن یعنی بیشتر انسان
بودن پس نتیجه معنای همه انسانیت است و دارای
این صفت اول متقی و نجیب ترین پرهیزکار است که ثبت
داشتن انسان این خود انسانیت و متقی بودن است
از این روی چنین برمی آید که هم بر خود را [illegible] داشت
و هم [illegible] را [illegible] مجتمع [illegible] نسبت بخود [illegible] داشته

باشند بر چیزی مسلم است که میزان اختلاف دیگر قانون حکمی و منطقی آن
در هر یک از اول معطف خود را بنمایند این قانون و این اختلاف
و این میزان عبارتست از عدالت عدالت و انسانیت بجای خود استقلال
نوازم هر چه است منوط و مربوط بمبادی است ولی کلی آنکه آنها را در مقام
عمل در آورد بر [illegible] آن مقرره و استعدادات مشخصه و تفرقات معینه
ملاحظه و منظور داشته باشیم چونکه از این قوانین و ثبوت این استعدادات و احکام
این تفرقات از حیث مجموع جمعیت [illegible] را [illegible] میشود و عبارت
از نظم و ترتیب شد اما کلی احکام این تکالیف ملاحظه نظم و ترتیب
هر عضو [illegible] و ثمر دادن [illegible] و در [illegible] این [illegible] و تمیز
را [illegible] که عبارت در حقانیت عقل و [illegible] شد تکفل عاقل و محیط
خود راستگی بر حقیقت میباشد و در صدد داشتن در سینه که راستی و حقیقت
حل شده تا اینکه خود را بصراط مستقیم برساند انسانیت عدالت تعلیم در حقیقت
حقانیت ممکن است و هر یک سرگردان شهر و بلا خطا مشتبه از ایشان
ایشان یک رفیق همراه و [illegible] لازم است تا اینکه [illegible] بسر [illegible]
در حضور تمام کند او در خود [illegible] و نصیحت [illegible] و سایر اسباب بود بدین [illegible]

و مانع از انصاف شد این رفیق شفیق و این رشته محکم عبارت است از خواجه احمد حسن عقیدی

[illegible] دیه گران بهای اعمال شد هر کس را اظهار تقوی نیست

دعوی زهد [illegible] از روی صفت ناشی از دیگر فرزند و نزار و دیگر روی دل

تقوی ما نگه حتی الظاهر دارای پرتو شعاع شده بطوریکه بصاحب [illegible] خبر که امیر شده

هر یک را دشمنی و در حیثیه مصرفی بواسطه وزیران [illegible] از [illegible]

هم از این مکر است خاش شد

این تقوای گذشته تر آنجه شرح داده شد مربوط و مقصود [illegible] بطوریکه

خواجه طلب و دلخواه [illegible] دیگر گذشته و بعد را ترتیب [illegible] در [illegible] کار

مردم [illegible] و [illegible] و در زمان [illegible] رشته تقوی گسسته گردد [illegible]

رشته کار و اجتماع نیز گسسته خواهد گردید

دکر گنج تر) برین طریق تقدیم مراتب عقیده و نتایج [illegible] مسعود سلطان

از صفت [illegible] ضعیف به [illegible] بخشش نمود [illegible] که [illegible] و در اسباب

[illegible] و [illegible] از [illegible] حقیر روی را با او گفت

با وجود آنکه دکر گنج تر) [illegible] در تکالیف مردم مسعود بود

شورت [illegible] سلطان [illegible] تکلیف [illegible] کرد بود در همان شهر

در همان شهر [illegible] سلطان بود در [illegible] سالگی با مرد [illegible] حول

شروع [illegible] امورات نمود [illegible] اهتمامش [illegible] شد و بواسطه [illegible] رفتار [illegible]

سوی که خود را در [illegible] جمع کثیری محبوب القلوب ساخت [illegible]

صحبت مسعود [illegible] قرار ننهاد و لب [illegible]

شورت مسعود [illegible] و [illegible] به انجام مقاصد خویش [illegible]

[illegible] پس از آن [illegible] سلطان [illegible] تصور نمود [illegible]

قوانین و انجام تکالیف [illegible] مخاطرات [illegible] صورت [illegible] لهذا

العدل و الظلم نموده در [illegible] کوشش [illegible] پس از [illegible] احکام [illegible]

[illegible] بدست [illegible] محظوظ [illegible] با افتخار

[illegible] در عصر خود [illegible] کرد از ضعیف [illegible] بسیار [illegible] شکر نموده [illegible] مملکت

(لو) [illegible] ترقیات [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] ثمرات [illegible] کامله الله [illegible]

پس از [illegible] در [illegible]

سلطان از انجام مقاصد خود [illegible] از این قرار [illegible] صدور

با زعین [illegible] وجود [illegible] حود را مربوط

[illegible]

و ما نیز بحث و جوانب [illegible] درباره آن را به مرجع خدمات [illegible] تمام خدمه نفر

لزوم جزء و مردان کارورزیده را فرستاده زمینها را رسیدگی بنمایند و صفات و طبیعت

مخصوص هر یک را به دست آورند تا آنکه اقدامات لازم در [illegible] صحت و

صواب شود. پس از مراجعت آن تیم مشروح راپورت لازم از زمینهای

مختلفه مملکت رسید. این زمینها را پنج طبقه مختلف تقسیم نمودند

طبقه اول زمینهای بلند و خشک. طبقه دوم زمینهای مرطوب و پست

طبقه سوم زمینهای شن زار و بی حاصل. قسمت چهارم زمینهای سخت

اندک رطوبت و تقریباً کم برف. طبقه پنجم زمینهایی که پس از کم و بیش

مراقبت ممکن است محصول و زراعت بدهند و [illegible] و از

سایر اقسام زمینهای عنصر مذکور اطلاع حاصل نمایند [illegible] در تلو این طبقات

یگانه درج [illegible] تا نوع محصول و مصالح لازمه هر طبقه زمین را تشخیص داد

و مرتب [illegible] دگشت و زراعت [illegible] حاصل برداشتن را نیز معین

نمود تا اینکه همیشه محصول کامله به دست [illegible] برسد و بیشتر جمع آوری [illegible]

این ترتیبات منظم [illegible] قرار دادند [illegible] و [illegible]

در فواید و عوائد آن و [illegible] تماماً دیگران [illegible]

کارکنداران

کارکنداران و [illegible] را فرستاده [illegible] اراضی مختلفه را رسیدگی نمایند [illegible] و مرا خبر دادند

[illegible] و بزرگان [illegible] از احترام [illegible] قطعه زمینهای و سیعی

و مملکت محصول را [illegible] قرن [illegible] (تو) کشت در واقع

این صرف است و [illegible] تعویق در مورد صلاح [illegible] و رفع آن [illegible]

مقابر را [illegible] نموده [illegible] مستقر [illegible]

[illegible] این [illegible] تفریح و [illegible]

[illegible] اسباب تجمل [illegible] و غذاهای لذیذ در عمارات عالیه [illegible] در قبور

[illegible] بهتر [illegible] فرح [illegible] و در واقع [illegible]

از [illegible] بهتر

[illegible] الله [illegible] را [illegible]

و [illegible] این گونه ترتیبات [illegible] را [illegible]

[illegible] را از [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] را [illegible]

[illegible] معمول [illegible] مملکت [illegible]

سایر ممالک [illegible] قرار داده [illegible] قسمی [illegible] نقشه [illegible]

خود به رفتار ملایم شما ... در رفتار سایر ممالک نیست مگر آنکه در رابطه

(جو کونگ) بزرگ بما رسیده است فیلسوف از بابت این خطاب مقصود

خود تان شد. بیشتر بزرگان ما از زمان بعد از کنفوسیوس در زمینه‌های

صلح‌جویی گشت و در روح ما است و در زمینه‌های مرتفع

سلطان (لو) همه روزه [illegible] خورسند و خوشوقت از رفتار (کونگ تسه)

شده او را احضار نمود در باب تشکیل دار القضاء و همه اینها را در انجام اعمال و اهتمام

[illegible] مملکت برتر و بالاتر بود و او را کنار و مخصوص داشت (کونگ تسه)

و در آن وقت پنجاه سال داشت [illegible] مردود بود و جزای [illegible] سلطان

تصور نموده عرض فیلسوف را و [illegible] از زبان شنفت بجز اینکه منظور

جواب نمود فیلسوف چنین گفت در دوره [illegible] بیشتر ترقی

[illegible] وضع قانون تمایز [illegible] لازم است و برقرار بدارید آنچه منظور

شما [illegible] است [illegible] از وقت [illegible] شما تصدیق دارم

(کونگ تسه) در جواب گفت سلطان بشنوید [illegible] دیگر [illegible] خود در اداره

امور [illegible] فرو نخواهم گذاشت [illegible] ولی از [illegible] سلطان [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] در مملکت

تمام [illegible]

شما لازم است صورت برسم که در صاحب‌منصبان شما بازمانده که

کناره گرفته فقط یکی از آن [illegible] عظیمه برای [illegible] [illegible] است

بر بخت دیگر تر و معتبر ترین [illegible] عالم شما است (شاه اوجان ماما)

هم دارد، به او را القاب رسانید، آنکه این قسم [illegible]

او اسباب [illegible] وحشت و عبرت [illegible] بود اگر شما [illegible] این شخص را [illegible] و او را بگذارد در [illegible] زمان [illegible]

[illegible] [illegible] ملت شما [illegible] ظلم و جور و بخت و تاج شما در خطر

خواهد بود دولت متحرک و [illegible] فتنه‌ها میشود [illegible] مملکت

(لو) را چاره و گرفتار نمود آتش نفاق برافروخت و [illegible] [illegible] و لطف [illegible]

فراهم داشت این دو [illegible] را القاب رسانید و شما در این باب

تردید روا ندارید در صورتیکه تصدیق [illegible] اخراج [illegible] دارید

سلطان جواب داد پس از ملاحظات لازم هر آنچه را [illegible]

[illegible] و [illegible] شما شخص را از برای خدمات [illegible] رفتار نمایید

ابداً شما را ممانعت نخواهم کرد

پس از این قرار داد (کنگ تسه) شغل جدید را قبول نمود و [illegible]

[illegible] سخت و هفت روز بعد از نصب [illegible]

[illegible] رسوم و علوم و آداب قضاوت [illegible] کمال فرا گرفت

بوزارت عدلیه خیال خود را انجام داد، بعضی اشخاص
عاصی و گناهکار را که دارای رتبه عالی بود با شمشیر کشته
شده در تالار [illegible] در محضر عام سر برید اجرای این عمل جلوگیری کردن
و کسانیکه مرتکب معاصی میشدند مرتعش و مضطرب سخت
شد کردن فیلسوف هم در این مسئله بسیار متعجب شده (الکوتگ)
که از شاگردانش بود با آداب و احترام جهت و دلیلش را پرسید و در ضمن
از خصائص و صفات مخصوصه [illegible] و جمله فیلسوف در این حکم
سؤال نمود فیلسوف در جواب گفت
بسیار خوشوقت از خیال شما هستم این سؤال شما دارای یک جواب
محکم و مکملی است [illegible] از صفات حسنه و اخلاق [illegible] از جمله
(اشاره بجوان ما) خوشنود نیستم، وجود این دو نیست که حکم
کردم آنرا که او را قطع نمایند زیرا سخنان [illegible] از روی [illegible]
و شرارت و [illegible] و اذیت و گناهکاری [illegible] از او سر
شده فقط بشما میگویم این صفت است که هر کس دارد لایق
قابل عفو است وقت گوش بدهید آنچه را که از برای شما شرح

۱۷۵

سیم هم آنکه ترتیب کتب نتیجه نباشد
اول صفتی که مدتی بیچاره را عفو و بخشش [illegible] آباء و اجداد [illegible]
نمودن و در اخفا مرتکب آن شدن
دوم هر رفتاری و اعمالی در دروغ سخت و با سماجت [illegible] نمودن
سیم دروغ گوئی که بلباس صدق [illegible] درآورده شود برای
فریب دادن اشخاصیکه از خوشبختی و بدبختی ملت [illegible] میشوند
چهارم آنکه [illegible] بیرحمانه [illegible] بعضی مخفیانه با کسی کینه
داشتن و غلط [illegible] بصورت درستی در آوردن
پنجم در یک مسئله بیهوده دلیل [illegible] نمودن و مخالف [illegible] محض فایده
شخصی و جلب منفعت خویش [illegible] قضاوت زبان
هیچ یک از این [illegible] و سزاوار تنبیه و سیاست نباشد
(اشاره بجوان ما) چون کلیه این گناهان را مرتکب میشد لهذا
[illegible] در معاصی و گناهان عادت نموده بود زیرا که
دیگر [illegible] خود برنمی آمد و دائماً [illegible]
تخریب مملکت

این شرح و بیان فیلسوف چندان موجب خشنودی و تقاعد آنها نگردید

کمنت با اینکه عقب احراز در بخانه و اهالی شهر دور را

تحسین و تصدیق در عدالت و کفایت می نمودند و در صورتیکه تمام مردم

شاهد بودند (میکردند) که فیلسوف نهایت حمایت را از صدمات

اشخاص سابق به مردم رسانیده بودند می نماید معهذا بعض از آنها گردنکش

متحمل بودند که کمترین چیزی را در این رفتار عدالت آمیز ایشان

می‌دانستند و در ضمن تا خاطرش رسانیدند که با بر طرق سابقه

کسانیکه دارای منصب عالی و لقب متعالی بودند تنبیه سخت

قطع و [illegible] و حال آنکه [illegible] پایان

به شخص مطلع [illegible] تنبیه سخت تر [illegible]

در جواب گفته من نمی‌خواهم یک جواب [illegible] به شما بدهم

و دلیل واقعی این قانون [illegible] را تا جز کلماتش چیزی مراد ندارد

از برای شما بیان نمایم

بر حسب قانون کسیکه دارای رتبه عالی است سزاوار [illegible]

[illegible] متحمل رنج و صدمه بشود از برای تنبیه آنهایکه [illegible]

قوانین سیاسات شاقه و رنج و شکنج تقصیر

از مطلوب [illegible] گرامی

شکنیه فقط گناه ایشان را در آنها عرضه دارد و ایشان را [illegible]

انفعال و خجلت می‌دهد، بلکه خود ایشان از شرم ترک معصیت بنمایند

اما بواسطه این تنبیه هنوز قانون [illegible] مجاز داشته است که

اشخاص عالی رتبه مرتکب گناهان مجلس شوند برای [illegible] عبرت و تنبیه

سیاست ایشان [illegible] و کیفر بنمایند بلکه این اشخاص بزرگ همیشه لباس تقوی هستند

باید [illegible] را بنمایند [illegible] دیگران مرتکب اعمال

شنیعه بشوند و خود هم نیز باید اجتناب کنند مرتکب نشوند

و همچنین باید در موقعیکه ایشان مرتکب معاصی می‌شوند بدون عفو

و بخشش سیاست بشوند ولی بطوریکه کمتر شرمسار نشود زیرا که طبقه

[illegible] تقصیر صاحب شأن را باید ملاحظه [illegible]

نمود و همین واسطه است که گاه شخص بزرگ [illegible] می‌نمایند

و اگر بر حسب اتفاق مجبور باشند که تقصیر ایشان [illegible] گویند

[illegible] بطوریکه [illegible] اگر یک نفر بزرگ بواسطه مناهی و ملاهی و اعمال

[illegible] فسق [illegible] سزاوار تنبیه [illegible] عفو [illegible]

میدارند ظروف [illegible] متعلقه [illegible]

وکشف شدنی هستند) و اگر با نشود و بواسطه برگ‌ها نیز ه
مرتکب شده سیاست نشود بگویند خیمه و خرگاه [متعلق] سلطان
قربانی‌ها مندرس گشته و مملو از کک شده) اشخاص بزرگ
مقصر نسبت شدت و ضعف گناهان تنبیه میشوند ولی
بدون اینکه گناهان را فاش بسازند و چون هیچ کس
تسلط بر آنها ندارد خود اقرار بر گناه می‌نمایند و از عهدهٔ قوی
برمی‌آیند و شرح آن از قرار تفصیل ذیل است

در استنطاق مغلوب و مجاب میشود از آن است بعضی گناهانش که درخور قتل اوست

شخص بزرگ پس از اینکه [۲] ~~مغضوب و دانسته میشود از اطوار و~~
~~حرکات خود را نماید و از بعضی گناهان ناشایسته تفتیش نمودن را~~
[illegible] در محضر قضات احکام حاضر میشود و اقرار می‌نماید بر آنچه
مرتکب شده و در ضمن [illegible] دیگر [illegible] زنجیر که
بنا بر علی الدوام خواهش و تمنا می‌نماید و خانه بر [illegible]
خود را لعنت [illegible] قاضیان بعنوان نصیحت بطوری ~~[illegible]~~ با او تلخ [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] به خجلت و پشیمانی او شود بعد میروند نزد
سلطان حکم این مسئله را از او میخواهند در مرحمت [illegible]
ابراز.

بزرگ عاصی کلاه سفیدی برسر گذارده و لباس عزا در بر کرده شمشیر که
از آهن خالص و طاهر بکار قربانی‌ها نشسته در دست گرفته
در بر قصر سلطانی که [illegible] بمحض ورود سلطان بسجده افتاده
صورتش را بطرف شمال بگرداند منتظر جایزه‌ای میشود که از اخبار
دیگرها سلطان و شخص عاصی نزد [illegible] بجا آورد [illegible] ابراز
شایسته است گناه کار آن شمشیر کشیده خود را هلاک
[فاش] مرگی است و این قانون مابین ما‌ها متروک گشته
بزرگان [فاش] مرتکب معاصی میشوند اگر بتوانند عنوان دیگری
برای آنها قائل بشوند و در این صورت بیهوده است که گناهان
مرتکب شده را کنجکاوی برسانند، و چون دیگر بر تمام ملت ایران
آن معلوم و برهنه است زیرا در صورتیکه در این معایب و قبایح
در قسمت گناه و جدال و تکرارات و غیره است [illegible] آمیز ~~[illegible]~~ و اذیت و آزار اعتیاد ولائمت و دنائت طبع خویش را
~~[illegible]~~ تسلیم نمایند
مگر نه قرآن مطلق شده آنها مقصر نشوند. و فقط در بعض
اشتغالاتشان غفلت کرده اند سابقا رفتارشان مطابق

، کیفیت رشان بود ولی بکلی امروزه این قانون تغییر کرده

اگر کتب عجایب قریبه را ملاحظه نمائید از آنچه ما ازین سرآل نمودیم

معلوم خواهد شد، چه اندازه حقیر شمرده اند آنچه را که تقاضا به افتخار

رسیده نشستند. چون ارشاد اوچان ماام را رسوائی در محضر

عام آلبقتی رسانیدم بی شایستگی مردمان بزرگ را

از بعض جهات وحالا آن اصلاح نمودم و قسیکه محقق نبوده عموم مردم خلاص و مفرّی

از تنبیه و کیفیر غیر از سلم است و

بمذمت پیرامون نقص ۲

کشته و حتی المقدور نفس خود را از فعل خطا باز خواهند داشت

مطمئن باشید که خیلی بسیار از روی رحم و انصاف رفتار کردم

در اینکه فقط نفس مقصر را فتوی بقتل دادم و این اقل مرتبه

فتوی بود. چون پیروی قوانین را بنمائیم، باید که بکلی نسل

او را از سطح زمین برطرف نمود بنا براین شرح که از جهت

یاغیگری و طغیان

اگر نسبت بخالق و مخلوق، هر آنکس پنج را برطرف نمود و از

جهت یاغیگری نسبت بمردمان بزرگ و رئیسه آن، آنکس

چهارم را، باید بعد در ساخت و برای عادت برگناه نسبت

بقانون

باید از صفحه جدید برای

بقانون کلاً سیم نسل را ... و، و پنجمین نسل برای

کسیکه نسخ عبادت می نمایند و وزرای فسق بنمودن و به

جهت کسی را کشتن فقط بدون عفو و بخشش، باید خود مقصر را

بقتل رسانند

این قانون مشئومی آراء (گنگ نیو) مجری داشت ... که دو

صد سال در رنج تو وقایع ان کیفر ظلم آمیز را سیاست نمود در جمیع ازمنه

معمول در ملوک در چین است بنابراینکه میگویند این آئین، نسبت

فعه قوی است و شیوع رسیده و در هر نژادی بواسطه انسلسله منقض

کشته و بی حکم رشد، تا کار رسید و الّا اگر به هر سلسله یکی از

طوایف رنج و مشقت وارد می آمد، عقاب وی نیز بسیار شدید

شد اگر هر بواسطه معصیت کاری متحمل رنج و مشقت می نمود

پسر او نیز متحمل شد و این مسئله هم بر سید تا پنجم و ششمین

نسل و حال آنکه در دوره ما در اهیچ اتفاق نیفتاد

در این مدت که (گنگ تو) بوزارت سلطانی (لیو) مأمور و منصوب

شده بود اشتغال بکار رسالت جزء قانون گذاری هیچ تغییر نداد

۲ و پیرو دستور و اهتمام مملکت بود

حکمرانی [illegible] پادشاهی روزی از سلطان خواهش نمود

دسته شهر و قصبه در سرحد متصل بسلاطین مملکت (للو) برده و بربسط

وزرایش در تصرف دیگری افتاده بود تملیک کرد در جواب گفتند

برای رسیدگی باین کار لطف کرده شخصاً برای بردن آن در خانه باشند

بهتر آنکه سلطان در سرحد حاضر شود سلطان برحسب

آرزو و وزرایش راضی برای این مطلب شد ولی (گگنشو) که از

کم و کیف کار مطلع بود بسلطان نصیحت کرد بدان نقطه حاضر

نشود مگر همراه مستحفظین و خدم و حشم کافی و نیز بسلطان گفت

من شنیده‌ام که در مملکت منظمه هرگز مراسمات و تشریفات

بردن اسلحه و آلات جنگ فراموش نمی‌شود بلکه اسلحه و آلات جنگ

بردن مراسمات است بلکه هرجا [illegible] همه و کمک یکدیگر باشند

و وقتیکه سلاطین قدیم ممالک مجاوره عزیمت می‌نمودند

فقط سرحدات مرفقه مردان عاقل و جنگجو همراه می‌بردند

از شنیدن این سخنان سلطان (للو) فیلسوف را تحسین کرده

پیروی نصایحش را نمود چون همه چیز مهیا و مقدمات از هر جهت

و آماده

آراسته گشت (گگنشو) سیصد عراده محمل از قشون را

بسرداری یک نفر صاحبمنصب از جلو فرستاد و خود روز بعد

خود باتفاق سلطان بآنجا حرکت نمود صاحبمنصب دیگر

بسرداری دسته قشون یک فاصله معین از عقب میرفتند

سلطان چون بسرحد ممالکش رسید امر و تقریر داشت که دو نفر

سرداران دره بزنند و هیچ کس از جای خود تکان نخورد تا آنکه

حکم جدیدی از سلطان برسد و علائم و آثاری که خطر نقض

سلطان در آنجا باشد نمایند فردای آن روز را سلطان

(للو) بهمراهی خدم و حشم بسمت آن نقطه از برای مقر و محل

ملاقات سلطان که مشخص شده بود پیش رفته و در آنجا سلطان

(تسی) مدت چند ماه بود که بآن نقطه ورود نموده و بر طبق جلال و دستگاه سلطنت

یک سکوه [illegible] فوق العاده تهیه نموده و برپا داشته بود

در روی یک قطعه زمین که مشرف بر تمام ییلاق و صحرا بود عماراتی

بنا نموده که تشریفاتش بقصر سلطنتی داشت و یک خیمه

مرقی سلطانی در روی آن قطعه زمین قشون را قسمت نموده

بود قسمتی در میمنه و عده‌ای در میسره و دسته‌ای در قلب جنگ در مقابل
یکدیگر قرار داده بودند ولی بطوریکه تخت سلطان (لی)
در طرف تخت سلطان (تش) بوده بعبارت اخری تخت
سلطان (لی) متمرکزتر و شایسته‌تر بود زیرا که مملکت
(لی) بنا بر آنچه سابقاً ذکر شد بحسن مراقبت وزارت (وودوهنگ)
در عصر (جو ژنگ) ترقی یافته بود در حالیکه مملکت (تش)
و اگر از یکی از سردارانی بود که در زمان این سلطان معروف بود
به ویژشات (ش ان) منهدم ساخته (دنگ تسو)
از این نظم و ترتیب خوشوقت شد و چون او را مطلع نمودند
که سلطان (تش) خدم و حشم زیادی با خود آورده در همه
روزه مردان جنگجو وارد سرحد میشوند اسباب ترحش
ولی عصبانی نشد در صدد آن شد که احتیاطاً لوازم خود را
بجا آورد دو نفر صاحب منصب که بر ده هزار عرابه فرمانده
بودند حکم نمود که هر قدر ممکن باشد نزدیک بمعبر و محل دارالشوری
بشوند تا که در مورد احتیاج امدادی از سلطان نمایند

این عبارت را درست نفهمیدم

و صاحب منصب ستم را با مردان جنگ دیده و رزم آزموده
در اطراف قطعه زمینی که سلطان بجهت سپه آشته اقامت بنهند

این نقشه‌ها محتاطانه بثمر نرسید چه یکی از صاحب منصبان
سلطان (تش) با صاحب منصب خودش بجهت سید ایشت
که وی در جنگ سلطان (لی) کمکتر بود و او را مجبور نماید تا آنچه را که
سلطان (تش) متعنفض میبود و اگر [illegible] ولی فیلسوف هوشمند
جلوگیری از اقدامات آن نموده آنها را آلت تمهیدات [illegible] در شب قبل از
ملاقات دو سلطان صاحب منصب بحضور سلطان (تش) حاضر شد
و خصوصیات قصدش را باو رسانید دو سلطان چون [illegible] دلگاه رسیدند
و هر یک بر تخت خویش قرار گرفته (لگنگ تسو)
در حضور سلطان (لو) عنوان اول وزیر را داشت و (ای ون)
اول وزیر سلطان (تش) حکم یک استاد معلم را در حضور [illegible]
داشت دو وزیر جلو آمدند تا در وسط آن زمین یکدیگر را [illegible]
هر یک تعظیم و تکریم نموده بعد آستانه دست دادند و هر یک از

طرف رفتند و دو سلطان نیز یکدیگر را سلام دادند و بعد
سلطان (لو) کلمات [illegible] را بپایان نمود
من در عقاب (چوگنگ) بزرگ هستم و شما در لشکر (تایکونگ)
ما جائیکه اجداد ما باهم متحد و متفق بودند ما باید آن اتحاد و یگانگی را
در دست برسیم
سلطان (تتی) در جواب گفت که قصد و خیالات عالیه ما هم
همین قسم بوده خلاصه پس از آنکه دو سلطان از بعض مطالب
متعلقه بمملکتشان سخنی راندند [illegible] مکرر را اکبر [illegible]
گفتند سلطان (تتی) گفت من بهمراه خود سازندگان و آوازخوانان
و رقاصان آورده‌ام که بهترین تماشاها نمودند و کاملترین رقص را
می‌نمایند میل دارم که اسباب تفریح و خوشی جهت شما فراهم
بیاورم آن [illegible] آن رقص‌های دلکش [illegible] النزاد
بمحض اینکه این سخن را گفت [illegible] رقاصان نمودار شدند
دائره صدای موزیک برخاست و رقاصات تقدیم جهت رقاصان
وحشی (للی) [illegible] توجه که سپید نفره را می بعضی پر [illegible]

مختلف الالوان

مختلف الالوان و بعضی با شمشیرها و نیزه‌ها و آلات حربی مختلف
شروع بحرکت نمودند با خشم و تغیر درهم ریختند این تماشاگاه
و منظره‌ها علایم (لنگ تو) را متغیر ساخت ولی محض احتیاط خود
داری و کتمان نکرد و بعد (لنگ تو) نزدیک سلطان (تتی) رفته گفت
حاضر شدن اعلیحضرت شما و سلطان متبوع معظم [illegible] در اینجا
نه از برای لهو و لعب بوده بلکه از برای آن است که از امور
مهمه مملکتشان مذاکره نمایند و در صحرای [illegible] عقد [illegible] سود
که دیگر اینجا هر نقص [illegible] زیرا که شما هر دو از روی حق هستید
برای چه امر [illegible] باید تا رقص‌ها و نوازهای مملکت خودتان را که لطف [illegible]
[illegible] شده‌اند
و لشکر برادرم [illegible] مطربان و بازیگران [illegible] بی احتیاط (للی) که نزدیک خارج است
[illegible] طریق [illegible] ازین طرف ما حرکت نمایند
ممکن است که نتایج و عقبات خطرناکی جهت ما داشته باشد
وزیر سلطان (تتی) چون این اندازه [illegible] دید [illegible]
(لنگ تو) حیلت انگیزی حکمت آمیز نمود تا [illegible] جان

با خجالت و ترس از بیرون رفتند تنها ... نزد سلطان

(اتش) (قرقه) آن جوان را ... نموده در نواختن ... کمال اصرار

داشت و کسی را داشته‌اند که در همه جهت بهمان اشخاصیکه از نواختن

تن زده دست کشیده بودند چنین گفت: از این ... تماشا شد

بخانه‌هاشان نشسته‌اند باید بروند و برقرار ... که هر سلطان (الو) را

((بلعب و طرب)) یا بر سر شهوت آورد یا بخشم و غضب

[illegible] ... کنید

و مخصوصاً در نواختن مقام (په شون چی ش) سعی و دقت نمایند

به تنهائی فرق آنرا خواهم نمود

مقام مذکور در فرق تعلق ((و مربوط بود بعیشها و عشرتها)) (وان کی آهنگ)

که یکی از ملکه‌های مملکت (الو) بوده در سن جوانی بیوه گشت

چون پسرش در صغر سن بود مدت چند سال خود زمام امور سلطنت

... تا که پسرش بزرگ شد و لایق تخت

و تاج گشت

چون تمام نوازندگان و نوازندگان حاضر شدند سلطان

(اتش) السلطان (الو) گفت نقاشی را که اکنون میخواهند

بنوازند مقامی است چنین اسمه داریم که شما از استماع آن راضی

و خوشوقت باشید، آنگاه موزیک چیان مشغول بسرودن شدند

عده آنها تنها در بیست نفر بود و عده زن پرورشان ... دی

و همه ملبس بلباس‌های دیبا و حریر و همه مزین بزیور آلات شعشع رفتار

و حرکاتشان همه آیه تن پروری ... سلطان ((به انگیزه ...))

مرد محظوظ و خوشوقت گردید ولی وزیرش (کنگ تسو) متنفر گردیده

السلطان اظهار داشت که مانع از سرودن بشود سلطان (الو)

هیچ خود را ... ((وانمود کرد)) که نشنید آن نوازنده و رقاصیکه

که نوازندگان مقام (په شون چی شی) را نواختند رنگ چهره

سلطان از خجالت تغییر کرد (کونگ تسو) که نتوانست از خشم

خودداری ... نماید نزدیک سلطان (اتش) رفته برادر

سخت نظر انداخت و گفت شما کاری نکرده‌اید که میخواهید سلطان قوم مغلوب

... برادرانه از یک نمایشی که حال هم چنین است

اگر کسی یکی از شما را نفرین کند ... گفته و همچنین

سرداران و تابین‌های شما ازعقب شما هستند که اکنون آنها را

خواسته از قبیل شما مأمور بسیار لازم کنسل اردبی فیلیوف که

صدای مهیب و مخوف به اسباب توحش موزیکانچیان و مطربان

گشت مستحفظین زاده درهای تپه بودند [illegible] احضار نمود آن دو نفر

صاحب منصب بهمراهی و اتفاق چند نفر سرباز حاضر شدند

(کنگ تسو) آن دو نفر موزیکانچی دو لت نواخته شلیته ولی عشقانه

نواخته بودند به صاحب منصبان نشان داد و گفت این نوازندگان

جاهل بی اطلاع در حضور دو سلطان ناسزا بگویند و مجازات

آنها را جز بکشتن نمی توان نمود سزاوار نیست که فی بعد زندگی

نمایند ایشان را بقتل برسانید صاحب منصبان اطاعت

فیلیوف را نموده سر از تن هر دو جدا نمودند و سلطان

هم که از نتایج اعمال فیلیوف متحیر و مبهوت شده و داعیه

دانشمند مطلبی نمینمودند (کنگ تسو) وقت را غنیمت دانسته

در برابر حرکت دادن سلطان (لو) به اتفاق خود گیش

بردند در ادراکه محض احتیاط و پیش بینی در زد دیگر همین

زمین بر پا داشته بودند

تقاص و اقدامات خائنانه [illegible] سرداران (تسی) در رابطه کفایت و همت و کیاست

(کنگ تسو) به قسمی که گشت این سخن به سلطان (تسی) مجبور شد که

نفرستند نزد سلطان (لو) و از او طلب عفو و بخشش نماید و شهرهای

مغضوبه را با [illegible] باو واگذار نماید و در ضمن صلح و آشتی نمایند

که از اعمال [illegible] نمایان دیگر این وزیر به شهرت تا به اشتهار (کنگ تسو) بروز

دو شده این بود که از درجات عالی و مراتب متعالی صاحب منصبان

کاسته و تشویشات ایشان را ثبت نمود و از این قرار که چون

این صاحب منصبان [با احتشام و جلال] [illegible] اسباب توحش سلطان [illegible] و دلواسطه

طمع و جور بایه تنفر رعایا [شده بودند] و در جنب سرکشی دست نشاندهای

محکمی جلی خودشان را در آن شهرهای [illegible] و شرکت

سید استه شه نفرهایی آنها بناهای محکم، حصارهای [منیع و رفیع] بسیار

[illegible] ساخته بودند و هجوم نموده به نظر رسا خطهان [illegible] بنا را

در جهت پیش بینی در دفاع آماده نموده [و بقصد سرکشی و طغیان] باشند فیلیوف به سلطان اظهار

داشته که رعایای این گونه ملاحظات و احتیاطات در کار

داردها محقق است که یک روزی یاغی بشوند و شورش نمایند

که از طرف دولت [illegible] [illegible] در آنجاها بودند مالک

خدام و مامورین دولت

لهذا اهم آنها را هم در زمره سربازان شمرد و از هر جهت اقتدار
و تسلط شان بیش از آنچه ... عطا شده است باری و سلسله
بسیار بعید است که این قبیل اشخاص بناهای بسیار محکم و عمارات
بسیار عالی مرتفع بنا نمایند و بدون رسم اجازه ... در اطراف شهر و دهات
... بنمایند و در اطراف آنها برج و باره قرار
بدهند و از دیگر برادران ... این حصارها را خراب نمایند
و برج و باروهای اطراف شهرشان را منهدم سازند ولی اگر خانه
بر اساس خود ... عهده اجراء او ... این مهم بر آیم
سلطان عمله و اجرار در این باب نمود (لشکر) که در
سر کردن شان (قشون) نام او اقتدار مردی شجاع و با اطلاع از علم نظامی
و از سران صاحب منصبان ممتاز در ترتیب ... خوبست
و سرکرده یک دسته قشون از جانب سلطان مأمور شده
که برود نزد این شخص صاحب منصب و آنها را محدود در تسلط و اختیار
شخص خود نماید این شاگرد شجاع و با همت فیلیپ ...
آنها را مراقبت کرده در انجام این مأموریت خطیر ... و مظفر گشت

نظارت و قرابات مجدانه

دقیق در تصرف نه فقط از جهت ... اتلافات بزرگان بود بلکه آنچه را
که ناتج لزوم آن شایسته در برای عموم بود بیشتر رتق و فتق مینمود
همچنانکه ... در این صحبت این مطلب را میرساند
که نفر معمول چون بیش از فرد خود گوشت ... بخانه ...
... و کثرت تمولش ... بوده بتوانند در هر موقع پول پیش داده
... جنس را پیش خرید نمایند لهذا
بقیمت بسیار ارزان بخرند و در موقعش بسیار گران بفروشند
سوداگران تمام اغنام و احشام آنها را مالک بودند ... و شبانان
و چوپانان را ... آخر ... مراتع و چراگاهها را
در تصرف خویش گرفته ... قوت غالب ... آنان شد
اهالی مملکت ... بعضی از اوقات ... بود لهذا
فقرا و مردمان بی بضاعت نمیتوانستند ... جشن بپا دارند و ضیافتی بنمایند
زیرا محققا در جشن و ضیافت لحومات و اغذیه ای که گوشت لازم ... میبود
لهذا در هر سال چند مرتبه گوشت را بقیمت گران
خریداری میشد ولی چندان اسباب ضرر بود

مشتری گران نمود انبار

و مبلغ چندان گزاف [illegible] الله اکبر این وجوهات قلیله
ستر رفتار [illegible] کنین شهر دریافت نشد مبلغ گزافی از زیر
صاحب امتیاز کرد بر (لگک تو) چون از رفتار این شخص
صاحب امتیاز مطلع شد او را احضار نموده گفت من مطلع
شده‌ام که شما محصول [illegible] خیلی خوشوقت میباشم اگر [illegible]
[illegible] توسط شغل خود بدست آورده باشید ولی شک
نیست که آنها را از یک راهی نقض نموده هر گاه حاضر باشید
تنبیه نشوید اما شما را معفو میدارم مشروط بر اینکه [illegible] را مظالم خود [illegible] نموده
و مال و حال خود را اصلاح کنید یعنی آنچه را که از عموم مردم دزدیده و تقلب ذخیره
نموده اید اگر خاطر شده باید طوری که از تمام ذخیره و گنجینه خویش آنقدر کفایت
نزد که دارائی خود برداشته و باقی آنرا بخزانه [illegible] آنها را
صرف مخارج لازمه مملکت نمائیم و شما چند روز هم وقت میدهم
که درست تفکر [illegible] بنمائید و تکلیف را معین بدارید
صاحب امتیاز (رئیس قصابخانه) چون در این مدت [illegible] ابا و امتناع
که کسی اطلاع از دقائق و طرق تجارتش حاصل نماید

[illegible] ابراز

و منور [illegible] نمیکرد

و صاحب امتیاز زندگی قبل از خود را مرکز [illegible] نمود [illegible]
[illegible] اسباب آن که فیلوف از زیرکی تیز فکر [illegible] از حکوکی
تجارتش مطلع نبود و دیگر او را بمقصد خود کشانیده نزد
مدعی صاحب امتیاز حاضر شده بر اینکه مطابق دستور العمل
فیلوف رفتار نماید و فیلوف هم چون از طاعت وی
راضی و خوشوقت گردید چندان بر او سختگیری ننمود، اینکه
او هم باقی عمر را در رفاهیت و استراحت بگذراند؟
(لگک تو) در اشتغال و اعمال متعلقه بوزارت عدلیه شرح
و بی‌شمار کارهای نمایان کرد چند روز را در مدت ماه
معین نموده بود که شخصاً مظالم و محاکمات و دعاوی را رسیدگی
مینمود از آن جمله یک روز مردی بحضورش رسید و شکایت
از بی‌اطاعتی پسر خود نمود و بهمی خواهش میکرد که برحسب قوانین
حکم این مطلب را بر سر (لگک تو) عوض اینکه پسر را
تنبیه نماید مقرر داشت سه ماه پدرش را محبوس نمودند پس از اینکه
مدت حبس او سرآمد [illegible] پدر و پسر را بحضور خواست و از پدر

پرسیده که گناه پسرت تقصیر کار شد در جواب گفته بود اگر
پسرم تقصیری نموده بلکه خودم مقصر بودم از اینکه بواسطه غیظ
و خشم [و طبیعت] او را مقصر نموده و عارض شده بودم (کنگ تسو) جواب
داده چون مرا قدری تردید داشتم این سؤال را نمودم بود پدر
و طفل خود آن را در تکالیف ملزم تعلیمش نمایند و فرزندش
نکنند و رحم و انصاف اول درجه [نیکوئی] [illegible] و خوش
سلوکی است این حکم در همه جا منتشر گردید و پس همه کس
پسندید که ارزش کردن قوم (کنگ تسو) که دارای منصب
عالی شده بود و از مردان هوشمند بود چنین گفته معلوم
می‌دارم [این دقیقه است] [illegible] که در مرد منصوبیت فراموش
می‌نمود و ملاحظات [illegible] را از دست نمی‌دهم زیرا که
گفته رحمت آنکه حفظ نمیشد و موارد حکومتی انجام
دادم میشد و نیز گفته که هر پسری شود ادب نسبت به پدرش
نماید و هر [illegible] قولی [قلم] داد این قانون از سر طوراه عاقل هوشمند
[illegible] قومی رسیده و پیروی این قانون و سعی در اجرای آن را

زمانی

نباید فراموش کرد در این صورت فیلسوف خود از تحت این قانون
خارج شده و یک طفل مقصری را معفو داشته
است بیاید دانست که فیلسوف گاهی در رسانیدن [حقیقت] این مطلب
نمود بنابراینکه جواب داده بوده به این طریق در این مسئله رای
داده‌ام و به این طریق رفتار نمودم اینکه خود یک قانونی از روی
شفقت از مردم نگذاردم که از برای اطفالیکه حق احترام والدین
[illegible] بجا نمی‌آورند و یا از برای والدینی که در تعلیم
کودکانی که [illegible] مواظبت ندارند و دیگر بجهة
کارکنند در این [illegible] [که اشخاص بیرحم] بی‌تقصیر را از روی غیظ
و خشم [illegible] بواسطه بعضی ایراد [illegible] دیگر تقصیرشان نموده اند
و احکام خود را جاری نمایند چون این قرائن را استخراج
نمود تمام مردم را [illegible] ملاحظه و دقت [illegible] اطفال و والدین
دیگر از روی فکر و بصیرت [illegible] تکلیفشان را معین نمودند و اگر حکم
بر تقصیر کاری پدر داده نشد مطابق قانون پسری را تنبیه ننمودند
زیرا که تنبیه پسرها به مراتب پدر و تمام طایفه بود

فیلسوف نامدار قدیمی خود چنین میگفت که ماضی ما بدون جهت
کسانی را که نکبت مخالفت با آنها قانون داده شده تنبیه نماید که ما نیستیم
از یک سردار قشونی که بواسطه حمله دلیرش تمام یک کشور را
از دم شمشیر بگذراند ما بین او و دیگر خلق و عوام ناس اگر که
خلاف قاعده نماید و در تکالیف تحصیل تقصیر بکند
در واقع هیچ تقصیری ندارد زیرا که او جاهل و بی
اطلاع بوده و سیاست در این موقع متناسب است که بی تقصیر
سیاست شده اشخاصی سزاوار تنبیه و سیاست مردمانی بزرگ
هستند که سرلشکران و بعضی مخالف قانون مستقر میسازند از هر دو کمر آنها
و بزرگانی که مانع هستند زیرا دستان مردم را تعلیم نمیدهند
می و شما مقصر هستیم اگر در امورات مربوطه ادای تکلیف خود را
ننمائیم و میدانسته باشیم که جاهلان ما از روی صحیح
و صراحت تکالیف ما را بجا آورند بخشش اینگونه مقصرین و جهال
و بود کفر مردمان نسبت باین جاهلین بی عدالتی و مخالف با صراط
حق است در کتاب قدیمی چنین مسطور است تنبیه نمائید

کسانی را که سزاوار آن هستند ولی فراموش ننمائید که
هرگاه بعضی مردم از روی سهو و جهالت مرتکب معاصی بشوند سزاوار
اینگونه تنبیه نیستند شروع نمائید بتعلیم نمودن آنها و تنبیه ننمائید
کسانی را که بر حسب اطلاع و تعلیمات شما رفتار نمی نمایند این سخنان عاقلانه
حقیقت نتیجه آن را دارد که در عصر ما از آن پیروی نمائید
وزارت عاقلانه (لنگ تس) از هر جهت اسباب ترقی مملکت
(لو) گردید و لنگ کنگ سی و دو مسند چندی از صحبت و از صاحب نام
شرح ولطفی است از این فیلسوف اکنون بطور اجمال
در این کتاب مسطور داشته ایم تصور میکنیم که قارئان و خوانندگان
ما را علاقه خواهند نمود اگر ما شرح تاریخ و وصف یک چنین
شخص بزرگ محترم را که مایه افتخار نوع بشر است و در مدت
دو هزار و چهارصد سال از روی اقوال و مواعظ او حکمرانی نموده
و سلاطین چون این فیلسوف وقت خود را صرف قانون گذاری
نموده و در سراسر آسیا تدابیر او را در نموده جهت مطالب مفید حال مردم
بوده تذکر داشته تکلیف ما این است که در عصر خود آن را غنیمت

بشماریم و حتی انتقادیکه فیلسوف نموده بهتر است بیاوریم

که روزی سلطان (لو) و وزیرش (کنگ تسو) در بعضی از اوقات

قرینه صحبت نشسته سلطان از (کنگ تسو) سؤال

نمود که برای چه امپراطوران قدیم مقرر داشته بودند که در قربانیهای

معمولشان بوده اجدادشان را ملحق با آسمان بنمایند از

(کنگ تسو) در جواب گفت آسمان مبداء جهان است و آن

چشمه و مجرای هستی است همه چیز از آن جاری و ساری شده و اجداد ما

هم از این چشمه بیرون آمده اند خود نقطه وصل اتصال اعقاب هستند

نسبت به آنان و بعد از اظهار حق شناسی کردن این اول

تکلیف است و اجداد را محترم شمردن این هم تکلیف

از جهة ادای حق خود در ادای تکلیف [illegible] و تنبیه های [illegible]

اینده اغماض از [illegible] سر و اختلاف و سایرین (چوسی) بعد از تشریفاتی

بشمار آسمان و اجداد برقرار داشت و هیچ تعلق داشت

که ملاحظه مگر از قربانی از جهة تشریفات رب الارباب

(شان تی) اجداد خود را هم تعظیم بشمارند ولی چون (شان تی)

اجداد

و اجداد بصورت جسمانی مرئی نیستند هیچ تصور داشت

که آسمان را هم به اراده انسانی است منظور نظر قرار دهند

چون سخن بدینجا رسید (تنگ کونگ) فیلسوف را قطع کلام

نمود و گفت شنیده ام بعضی میگویند برای چه در همه جا باید

طرز و طریق (شان تی) را تحقیق نمایند فیلسوف در جواب

گفت در تشریفات مذهبی هر یک اختصاصی دارند این پسر

آسمان (امپراطور) و سایر فرمانروایان پسر آسمان چون

بشمار (شان تی) قربانی مینمایند دعا و درخواست هم از

برای خود و هم از برای سایر مردم میکنند ولی سایر فرمانروایان

در سلطان دعا منظور نظر قرار دهند مگر فقط یک عده مخصوص از مردم را

که در تحت حکم ایشان باشند آسمان بنظر نماینده است

از (شان تی) خورشید و زمین منبع هستند از آسمان

وسیله آنها است که انسان بهره مند از نعمات (شان تی)

میشود [illegible] در حیات و زندگانی بر پاید [illegible] توسط

خورشید است که روح و حیات بهمه داده میشود این قربانی خورشید است

که ما اورا درخشان در آسمان می بینیم و پرتو و شعاع آن
روز را روشن دارد و در شب آن نور و شعاع را بتوسط ماه
بما میرساند چون [illegible] که سیر و گردش آنها را ملاحظه کنیم
و حرکات آنها را با یکدیگر مقایسه نمائیم معلوم میشود که آنها از ابتدا
ما زمان را تشخیص میدادند تا در مواقع مشخصه عملیات مختلفه
زندگی رسیدگی نمائیم و فصول را معین مینمائیم تا ترتیب کشت
و زرع را در دست داشته باشیم و اوقات معینه را بر هم نزنیم
در برابر حق شناسی اظهار بندگی به (ش ن ت) فرمانفرما دارای
که تا [illegible] روز زمستان که آن سیر خورشید در دوازده برج
تمام میشود تا به [illegible] شروع آذر برج بشر لذا نام معین نموده اند
ولی از اینکه حق شکرگذاری نسبت به (ش ن ت) را بجا
آورده نمیتوانستند قلبشان را متوجه بطرف آن شهنشاه
[illegible] زندگی آنها شده که مقصود را صرف دادشان باشند
ولی با [illegible] رسیده اند که تشریفات مذهبی و قربانی (شات) را
کامل نمایند خلاصه این رفتار عالی و عمل عمده مذهبی است

[illegible]

که بجا می آوردند خودشان (چو) حکم برای
دادند که بعضی از چیزها برای تشریفات آورده شود و آنها را منتقل داشتند
که یک قربانی شرافت بافتخار (ش ن ت) در اول بهار معمول بود از
آنکه او را [illegible] نموده باشند از نعمات که بتوسط زمین بمردم بخشیده
در ضمن استدعا نمایند که (ش ن ت) نعم از حشرات که آفت
محصول ارضی و اغذیه عامه هستند شود این تشریفات
مذکوره مخصوصاً در (کی یا) واقع شود که مرتبط به آسمان
(امپراطور) و سلطان (لو) هم بنابر [illegible] این تشریفات را بجا آورد
و این خصائص [illegible] که مرتبط [illegible] و ترقیات شخص پسر
آسمان (امپراطور) برتر از سایر خداوندان است
پس از این بایات سلطان از مطالب متعلقه به (کی یا)
و (تان) و قربانی ها و آداب و رسوم را که پسر آسمان از قربانی
که رسیدند سؤال نمود (لنگ تو) در جواب گفت (کی یا)
از زمانیکه بنا شده است که محور [illegible] است و در وسط آن
یک قطعه زمینی بلندی است که موسوم به (تان) جائی دارد جهت

و تشریفات آن به ترتیب [illegible] برپا میدارند علاوه تحقیق است

و این یک قربانی است بجهت (اشان تی) [illegible] معمول بوده

اما تعمیر شمردن اجساد در محوطه (کی یا) این مسئله هم بسیار قدیمی است

و ممکن [illegible] آن را [illegible] ولی همین قدر است و این فقره [illegible]

برقرار داشته اند تا اینکه آن اشخاصیکه از کسان را [illegible] جواب

[illegible] جانشان را از آنها [illegible] رسانند و شاید [illegible] از

قربانی [illegible] غفلت نورزید [illegible] علاقمند [illegible] دست کشیده اند

قبر از قربانی اجساد را اطلاع مینمایند از آنچه بنحو [illegible] رفتار

نمایند و بعد از قربانی مخبر [illegible] نیز از آنچه رفتار نموده اند

تا اینکه از روایات مردم [illegible] (خ) [illegible] پیرستان

قربانی بزرگ [illegible] در عمارت [illegible] اجسادش در آنجا

مدفون [illegible] زیارت [illegible] خود را [illegible] رسیده است

و بعد [illegible] در عمارتی که در آنجا [illegible] و واسطه [illegible] فصل

زیر که اولاد [illegible] و از دو خواهش می نمود [illegible] روز [illegible]

قربانی را شخص میدارد ولی چون [illegible] آباء [illegible] جواد

انتخاب این مکان محل را در خارج شهر در سمت جنوب شرقی

داشته اند زیرا آفتاب طالع است از (دشمن تی) از سمت

جنوب طلوع مینماید و عمارت این بنا را که گفتیم مرسوم به (تان) است

مدور ساخته اند تا اینکه مردم بفهمند که احوال و اوضاع عالم [illegible] ارضی و سماوی

[illegible] ولی [illegible] نشده و دوران انقطاع و انفصال در هر آن تجدید میشود

و [illegible] جزئی [illegible] از حدوث است و پس از انقضای یک عمر دوران

[illegible] فصلی دیگر قائم مقام و جانشین آن میگردد واما در باب

قربانی بزرگی را که [illegible] در موقع زمستان [illegible]

محلی [illegible] این است که گوساله ماده [illegible] رنگ های

نقره ای داشته [illegible] خالص [illegible] باشد فقط [illegible] ذبح کند

[illegible] در صورتیکه [illegible] ماه آن گوساله را در محوطه (کی یا)

علوفه داده باشند ولی [illegible] (چ) فقط

یک گاو از هر قسم [illegible] قربانی [illegible] در فصل

بهار بجهت (دشمن تی) بجای کفاره [illegible] جشن بهار [illegible]

میخواهند این عادت را بنمایند و رسم [illegible] قرار داده باشد

انجام [illegible]

پسر آسمان کمی نیست سخن بگویند و مطلب بیان نمایند نه اینکه تصور و گمان (۱)
کرده اند که اگر قفس کمک بیشتری را گشوده نه مطالب برحسب
میل اجداد در روی قفس خوانده میشود اما بهیچ است این گونه اعمال
[illegible] تمثیت گزاری تبرک و تهنیت [illegible] با جداد لیرا ازینکه
تعدیات رضایت آنرا و اطاعت و متابعت حکم اجداد پسر آسمان
به تنهائی میرود در (لوکنگ) یعنی در یک عمارتی که مجاری آب از
هر طرف آنرا احاطه دارد و مقصد آن بر تمام مردم معلوم است
جز انجام مراسم قربانی نمایند در اینجا چند روزی [illegible] میشد اینکه
بخواند بعضی مطالب تعلیمی داده شود، مدرسه پیش میبرد تا آن نقطه
نوشتجات تعلیمی را که گذشته آنها را برداشته، کمال [illegible] و قدر و احترام
بدست گرفته مراجعت مینماید چون نزدیک بآستانه در میرسد
آن نوشتجات را، اعیان و اهل حضور منصبی که همراه
او هستند ازدحام میکنند و بعد محمددا مراجعت کرده نوشتجات را
بجای خود میرساند چون ساعت قربانی میرسد کلمه (لی لی ان)
را برسم گذارده اعیان دولت بمردم ندا میکنند پسر آسمان

فرمان

حسب الحکم اجداد مخصوص بوده و صرفه حال عموم قربانی به
(شانتی) میدهند و اراده پسرمن است، مرحمتش را بطوریکه بی عد
وبطوع بر شامل حال عموم فرماید
در این روز هیچکس ملبس بلباس عزا نمیشود و شب را مراقب گریه
وزاری بر دولت نمی نمایند و آن اشخاصیکه از جهة اشتغال
بامورات شخصی شان مجبورند که از منزل خارج شوند، کمال وقار
وادب در بعبر حرکت میکنند و، وجودیکه ملبس [illegible] و مستحفظ
در بین راه دیده میشود و آنها که [illegible] مدرسه لکلف و شرط [illegible] باد
بجای آورند، بدین معنی که اسبیح حرکات شایسته در حین عبور
و مرور از آنها دیده نمیشود
پسر آسمان قبل از آنکه از عمارتش خارج بشود و به محل مخصوص
قربانی رود ملبس بلباس (دیکو) میگردد (جامه ایست
از پوست گربه سیاه و آستر آن از پوست روباه سفید
ولی قبل از آنکه لباس آنها را پوشیده باشد) در روی آنجامه
بالاپوش دیگری موسوم به (دکوان) می پوشد که روی آن بالاپوش

پس از تلبس باین لباس

شکل خورشید و ماه و ستاره منقش است [illegible]

سوار بر یک کالسکه بی رنگ بدون اسب گردیده پیش او

دوازده برق حرکت [illegible] بر روی آنها صورت خورشید

و ماه مصور است ، آنکه علامت دانشمندی از آنچه در مدت

سالی در آسمان اتفاق می افتد [illegible] را [illegible] در آن مدت [illegible]

در دوازده بروج سیر می نماید و چون سر سال میشود باز به برج اول

رجعت کرده [illegible] سیر خود را از سر میگیرد و دیگر دوازده رشته

ترتیب داده شده از مروارید و جواهر [illegible] در اطراف کلاه آویخته

که نیز دلیل بر همین مطلب است تا اینکه شکل خورشید و ماه را [illegible]

هر یک بر کلاه ترسیم نموده و تعبیری را که از آنها [illegible] جمعیت [illegible] عبور می نمایند

از درب عمارت سلطان تا به زمین موسوم به (تن) از

هر جهة آراسته و تنظیف نموده و

سلطان (لو) چون عمرش قمر رسید جانشین دولیعهدی (... گوگ)

ثبت گوش

تعلیمات و آداب (کنگ تسو) را [illegible] و [illegible] و او را تصور

می نمود که مرد فیلسوف عالمیکه فقط شناسائی و اطلاع از کتب

دانو

دارد و از اخلاق قدیمه طرفداری و حمایت می نماید و فیلسوف هم چون

شغل در وطن خودش نداشت لهذا اطراف مملکت (ویی) عزیمت

نمود زمانی [illegible] گذشت که او را خواستند و بوطنش رجعت کرد سلطان

محض استقبال او [illegible] در یکی از منازل که تا آنجا فاصله از شهر داشت

منتظر ورود فیلسوف گردید و پس از ورود شش که از سفرا که وارد

در یک مملکتی شوند از او پذیرائی نمود و بعد را از او بعضی سؤالات

بیگانه کرد و فیلسوف بدقت تمام آنها را جواب گفت و از جمله

سؤالاتش که فیلسوف جواب داده این بود که از [illegible] پرسید

صاحب که لباس [illegible] فیلسوفان و دانشمندان می پوشند که از سایر

مردم ممتاز و مشخص باشند (کنگ تسو) در جواب گفت

اعلیحضرت سلطان من هنوز نفهمیده ام که چه قسم [illegible] فیلسوفان [illegible] لباس می پوشند

ولی آنچه را دانسته ام این است که وضع لباس آنها از روی

عقل و دانش است و در هر مملکتی که وارد میشوند بطرز [illegible]

آن مملکت لباس می پوشند ولی خودم از این مملکت (لو) هستم

و از طفولیت مثل سایر اطفال لباس (فوکه) را در بر

میکردهام چون بزرگ شدم [illegible] مملکت (سوگ) کلاه

(نفو) [illegible] بر سر گذاردم زیرا در این مملکت [illegible] هم بسن های

[illegible] معمول بود و بالجمله اگر درست در ممالک سیر کنم تکالیف

دیگر نمیدانستم ......

سلطان [illegible] قطع کلام کرده گفت نمیدانستم که ترقی از

برای [illegible] پوشیدن فیلسوفان نیست آیا طریقه زندگیشان هم همین

طور است فیلسوف چون این مطلب را شنید خواست [illegible]

شرح واقعه را از این باب [illegible] از برای سلطان بیان بنماید ولی سلطان او را امر بنشستن

نمود و خواهش کرده که بطور اجمال [illegible] مطالب خودش را ذکر بنماید

از قبیل (لگ تس) چنین گفته فیلسوف وقتی که ...

[illegible] و خودستائی زیادی ندارد بلکه انتظار دارد که از

او دعوت بنمایند و چون مدعو میشود بدون هیچگونه جلوه

و خودنمائی بمجلس حاضر میشود و اگر ملاحظه چند دانی از

ننماید [illegible] و منزل [illegible]

الی آخر [illegible] [illegible]

[illegible] اسباب از دیاد معرفت و اطلاع او [illegible] و اگر درجه [illegible]

وجود او [illegible] رجوع نمایند، کمال مواظبت در صدد تمام

آن برآید [illegible] رفاه [illegible] ظاهر به نمی‌ارزد و هیچگاه در صدد

تحصیل [illegible] گنجینه و خزینه [illegible] فقط علم و دانش

سرمایه و خزینه او است و فقط چیزی که مایه افتخار او است دارائی [illegible]

[illegible] علم و بینش است کارگذاری نمیکند مگر برای مردمان

[illegible] اعتبار ندارد جز [illegible] وفا [illegible]

[illegible] خویش پیش [illegible] و به ثبت [illegible] خودش

مگر نمیکند بزرگان را محترم میشمارد و در پیش [illegible] اظهار

[illegible] نمی‌نماید [illegible] تکالیف شخص او است

رفتار نمی‌نماید اگر [illegible] بعضی [illegible] بعضی

دیگر را در [illegible] نمی‌نماید [illegible] ملاحظه و [illegible]

[illegible] بزرگان را محترم میدارد ولی از [illegible]

[illegible] حاجتی نمی‌نماید و نه [illegible] مگر بکند

از هیچ چیز جز خوف [illegible] ندارد [illegible] رفتار [illegible]

، به نیکی ، بانضمام تقاضه خالصانه حقه سپری است [illegible] از
برای او که در تقاضای ... نگاه میدارد و اسلحه از جهات حمله
و دفاع عاری است از قوانین و عدالت [illegible] مردم
با وهم میرسند اسباب بشود که او خوف از هیچ کس نداشته
باشد دقتی که در تشریفات و آداب لزوم دارد او را مطیع قوانین
... و طاعت [illegible] قوانین ، به اطمینان او میشود و لو با این
ظالمین ... برقرار کرد ، ظلم و ... باشد تا از در صدد
ازدیاد دانش است و لاینقطع تحصیل میکند ولی بی نیاز خودش را
خسته [illegible] نماید ... که اراده ثابت و استوار در خوش رفتاری
... ، از جمله ملتفت است که ما ... عقل ... از
هر چیز ... کتاب ... است ... گذرد خلاصه بیشتر دقت
او در اعمال ... تقوی است ... ظاهرش ، و وقار [illegible]
در حرکات و رفتار خوش سلوک محجوب و ملایم ، هرکس انس
و ... ، هر وقت حضور در مجمع عقلا و دانشمندان ترجیح
میدهد ولی با عقلا و جهال ... میل نمی نماید در دامنی ، طایفه

در عشق ۲

... بر

و فا ... خود ... هیچ احتیاط ... باید ... نمیگذارد و در خارج
عموم مردم ... و در سلوک مینماید اگر با سطح
حرفهای ... ناشایسته او را اذیت نمایند ابدا
اظهار خشم و کینه نمیکنند فیلسوف دائمی همیشه در صدد است
که ... خدمت بمملکت نماید اگر با سطح کم کار نمائی
ولیکن ... بشود ... در ازای عملش باداجر و جزاء
... برسند بلکه او منتظر است که رفتار عادلانه
نسبت به او بنمایند و اگر اتفاق بیفتد در انجام تقسیم ... جزای اعمالم
او را فراموش بنمایند ابدا شکایت نمیکند و دلگیر نمیشود روی
مردمان نجیب و معاونت هموطنانش در یک کاری و خوبی کردن
در ازای ... بهترین اجر و مزد و مقبول ترین افعال است
در نزد او و اگر بر خلاف ملاحظه با قبیحش ... ، و ...
دوره ... ابدا گرد خودستائی نمیکند بلکه تواضع و افتادگی ... را
... از دست نمیدهد ... هر کس
که بخواهد ... او بنماید ... کاملا ، ...
[illegible]

دارد نیست بلکه رتبه او پست‌تر و درجه او دانی‌تر شده
بالجمله صعود و نزول در مراتب بخت و اقبالش، به ترقی
و تنزل اخلاق و رفتارش نمی‌شود بلکه او همیشه یک حال
باقی است در تمام دنیا منحصر است، او در امورات
مربوطه بخویش را در انجام مهام یعنی سعی و کوشش او در
انجام امورات بیشتر از سایر مردم است و همیشه از هر شغل
و کار رجوع کرده کمال رضایت را دارد و دائماً حق دست و طمع
[illegible] ریاست هم ندارد و نیز حسادت منصب و عقل
و علم و هنر اشخاص [illegible] و بهتر از خودش نمی‌ورزد بلکه
به همه ارزش صفات و هنرها هستند حقیر نمی‌شمرد، با همه
معاشرت می‌کند و با هر کس سازش دارد و خیلی معاشرتش را
محترم میدارد نیست بلکه در طبیعت او تمیز [illegible] باشند
اما این احترامات دیگرانه احترامی است که احترام
در مراتب است [illegible] او سبب شود [illegible] و علامت و خوش
سلوکی محصول و نتیجه آن ادب می‌گردد [illegible] تجدید [illegible] [illegible]

ازادی

از برای حقیقت و درستی خدمات بموقع انجام داده و تنها
اصل و مبانی احترام سبب شده‌اند و بالاخره تمام این خصائص من حیث المجموع
[illegible] عادت است از رحم و انصاف عمومی و همه با هم رعایت
آن را بنمایند و از لوازم [illegible] نوع انسانی است [illegible] و از این رو حکیم
[illegible] تقوی است در سایه [illegible] عادی و سایر [illegible] فیلسوف
حقیقی کوشش دارد همه پیروی آن را بنماید و در باطن دارا
بودن این تقوی است و فیلسوف از سایر مردمان ممتاز است
و در صراط همین تقوی است و فیلسوف طی مراحل زندگی [illegible] خویش را
می‌نماید
مطابق قول (کی، یو) تاریخ دان و بزرگ قول
دفترهای در باب زندگی (کنگ تسو) از آن بعد هر وقت
و سلطان می‌خواست فیلسوف را [illegible] کمال احترام
و شرط ادب تواضع نسبت بوی بجای آورد و او را در
خانه‌اش نگاه داشت و خودش گرد او بود و در پیش
سلطان رتبه کبیری داشت همیشه اوقات در اموراتش

در او مشورت می نمود، بلکه در ضمن خود کسب علم و اطلاع
بنمایم از جمله روزی بفیلسوف چنین تکلیف می نمودم
که اعتقاد بنده اینست رفتار تمام و آنها را در امورات
حکومتی سرمشق رفتار قرار دهم (کنگ تسو) در جواب گفت
این مطلب صحیح است ولی سلطان باید رفتار بهتر از این
پیشنهاد خود قرار دهد، یعنی عشق و محبت تمام رعایا در دلش
داشته باشد و از برای آنها منتها درجه از حق را فراهم بیاورد
بطوریکه آنها راضی و خوشنود از سلطان باشند و افتخار
نمایند که در ظل سلطنت یک چنین سلطانی زندگی مینمایند
سلطان جواب داد این مسئله مشکل است بچه ترتیب باید
چنین نتیجه را بدست آورد فیلسوف جواب داد هرگاه باید
مالیات رعایا را کم نمود و به اهل هر کار بر حسب اشخاص را
وجودشان لازم است و فرق قوت و استعدادشان
باید بآنان کار رجوع نمود آنها را باید تعلیم در تکالیف
شخصیشان نمود و مجبورشان داشت که در انجام آن تکالیف

[illegible]

چه رنج و چه مشقتی که دیگر از مرسومات سابقه اثری باقی نیست
آیا کسی هست که بعد از آن کسی از آن قوانین نماید آن
تکالیف خود عمل کردم و تمام ممالک (چین) را پیمودم
و حرمت و قدر آن تعدیات را ملاحظه نمودم و آنها را اظهار داشتم
که رفع آن تعدیات را بنمایند از همه آنها حقوق نمی چشم پوشیدند
و مرا اذیت و آزار نمودند کارهائی رسیده است که
(فونگ هوانگ) (طیری است موهومی که گویند از خاکستر خودش
باز زنده میشود) و طیور بزرگ همراهی اورا در روز حقیری شکار
و (ای پاو) و (اج) را (مرغان طعمه خوار آنها هستند) محترم میدارند
بیم و وحشت مرا مرتعش میسازد و غم و اندوه مرا میگدازد
زود عنقریب مرا باید بزیر خاک برد کمال عمله از این
رسوم اگر که سابقاً فرح انگیز بود دیر
الحال تنها اختلاف را دارم
تمام را ... کردم ولی هیچ پشیمانی از تمام آنها نیستم
زیرا همه حق شناسی را بجا نمی آوردند

هر قدر راه رود عمیق باشد و هر قدر کم عرض جریان داشته
باشد که عمیق‌ترین جای آن کجای [illegible] در آنجا شنا [illegible] میکند
و تفصیل [illegible] ولی افسوس که طغیان [illegible] رود مانع از این است
که از این [illegible] جای دیگر رودم عجالتاً [illegible] برای در (اس) باید
دهی گریه و زاری کنیم تا دل قلب پر از اندوه خود را تسلی بدهیم
ولی بهتر است که بازگشت بمملکت (دی) نمائیم تا در
منزل قدیمی خود، بکمال آزادی گریه و زاری نمائیم از آنچه
در اینجا گفته‌ایم
[illegible] گردان (گنگ تو) که در ممالک (دی) و (تی)
[illegible] از تعقیب [illegible] خواهش نمودند که [illegible] بمملکت برود
[illegible] حرکت نمود [illegible] بمملکت (دی) آمد چون
در آنجا خواهش مجری نشد و مقصودش انجام نیافت عازم
مملکت (تی) [illegible] در بین راه‌اش رودی
[illegible] از آن رود عبور نماید نخست در جستجوی طغیان را
داشت چندی را منتظر شد [illegible] تا [illegible] حرکت نماید

و بعد از گردش (لسولو) را در ستاره تفحص کنند [illegible] در [illegible]
راه که هیچ اطلاع حاصل نماید (لسولو) چند قدمی پیش رفته
بود که یک عده مردمانی را ملاقات کرده، اتفاقاً
یک [illegible] راحمی [illegible] پیش رفت و از آنها گفت [illegible] احبای
من قصد [illegible] کردن (گنگ تو) هستم [illegible] میخواهم برود
بمملکت (تی) [illegible] راه عبوری از این رود [illegible]
[illegible] نشان بدهید در جواب گفتند رود در طغیان است
و ما از هیچ معبری اطلاع نداریم ولی اگر با اعتماد [illegible] شما
میگوئیم که بمملکت (تی) نروید زیرا آن مملکت از
هر جهت تشویش ولی نظم است [illegible] در آنجا تقوی [illegible] معدوم
[illegible] و [illegible] از هر جهت [illegible] ما از آنجا بیرون
آمده‌ایم تا از دست اشرار خلاص شویم و اهالی [illegible]
اتفاق زراعت میکنیم و معیشت [illegible] ولی شغل
ما را از تحصیل [illegible] باز نمیدارد، بتوانیم بکمک [illegible]
[illegible] نمیکنیم و اغلب در مطالب [illegible] صحبت میداریم
عقلیه

چون روز تمام می‌شود و بمنزل میرویم چندی وقت خود را
صرف قرائت کتب میکنیم و در این زمستان که هر شب خانه هستیم
بسر میبریم هرگز دخالت در امورات این زمین نمیکنیم و جز
از امورات خویش از همه کار دیگر خبر نداریم ولی اطلاع هستم چنین است
که در اثبات و طریقه اعمال، شما هم چنین کنید و بمعلمین هم
بگوئید مرا دستور دهند

۲ سنجان را
این صحبت ۲ را از برای (الگ‌تسو) نقل نمودند در سنت
که آنها از [illegible] (الداتسو) بوده‌اند، اینها چندی بعد
در روی آن روزی که در حوالی آن این صحبت اتفاق
افتاد کمک با ما نمودند موسوم به (وانگ‌سن‌کی)، ام
یعنی مرد تفتیش از عبور کننده
(الگ‌تسو) وقت گردش از رفتن به مملکت (تسی) فتح
و غنیمت کرده‌اند ولی در آنجا کمی توقف نموده مراجعت به مملکت
(مائی) نمودند. سلطان این مملکت مقرر داشته بود
که یک رصدخانه در نزدیکی قصرش بنا نمایند و مبالغ گزافی

صرف مخارج آن شده بود و صاحب منصبانیکه اتمام این کار را
بر عهده گرفته بودند چون ادای تکالیف خود را ننمودند
و در خدمات کوتاهی کردند سلطان نسبت به آنها خشمگین
شده مقرر داشت ده نفر از آنها را که مطلقاً مقصرتر از
سایرین بودند تنبیه کرده بکشند و نیز امر نمود که اجرای این حکم را
در همین بنا و عمارت قرار دهند تا عامه مردم از حکم پادشاه مطلع شده عبرت گیرند
و تکلیف خود را بدانند. روزی که از برای اجرای
حکم مکافات تعیین شده بود سلطان خود در آن رصدخانه
حاضر شد تا شهادت در این واقعه بدهد. چون لوتز
اجلاس رسید سلطان از حاکم الفا و سربازان خود
سؤال نمود که آیا این حکم کمتر از قانون گذاری
و احکام [illegible] (چو) است؟ حضار جوابی ندادند
جز اینکه یک نفر در آن حال گفت یک شخص عالمی در این
مملکت هست که از اوضاع و احوال قدیم کماهی مطلع است
و حکیمی است که این گونه اشکالات را حل نماید. الحمد

(کُنگ تسو) را دعوت نمود نزد سلطان برد چون
سلطان اورا ملاقات نمود مرو گفت تو را دعوت
نموده‌ام رصدخانه جدید البنا را ملاحظه کنید و در ضمن با آن
رصدخانه‌ای (وان وانگ) در عصر خود مان (چو)
بنا نمود مقایسه بنمایید من مجبور بودم هشت نفر از اشخاص
سخنان زنی را بعهده آنها گذارده بودم و در
خدمات کوتاهی کرده مقصر شده بودند فتوی قتل آنهارا
آیا از برای (وان وانگ) هم چنین واقعه اجباری رخ
داد
فیلسوف جواب داد رصدخانه‌ای را (وان وانگ) بنا
نمود برای کار و علم بود نه برای جلوه و خود نمائی تمام
مردم بسمت آن گماشته‌اند که آن عمارت را تمام رسانیدند
و یک نفر از آنها هم تلف نشد و گذشته از آن (وان وانگ) هرگز
رحم نداشت و حکم به بیگناه و معصیت کاری کشتن نمیداد
بلکه حقیقت امر را رسیده کمی نمود و در صورت لعق
فتی

فتوی قتل نمیداد و احکام او نه از روی غیظ و خشم بود و نه ناشی از
[illegible] سوء خلق نه از جهت بوالهوسی و نه از کثرت عجله
بلکه او آنچه را عین واقع و صحیح حقیقت بود بعمل می‌آورد
و بعد هر آنچه مطابق قانون کل بود مقرر و مجری میداشت
چون سخن بهر جا رسید امپراطور سخن فیلسوف را قطع کرده از رشته
دیگری صحبت نمود پس از آن رفت در تالار دیگری که داشت و تا آخر
[illegible] در اجرای قتل برادرم و چند لحظه بعد منتهای لطف و عفو را
[illegible] بهر رشته نقص [illegible] نمود
(کُنگ تسو) چون خواست در مملکت (چان) اقامت کند گردانش
بیرون آید و در ضمن از مملکت (تسو) که او را خواسته بودند
عبور نماید مملکتین (چان) و (تسای) تصور کردند که آن دانا
فیلسوف برود [illegible] از نصایح و مواعظش
بسیار نتایج [illegible] لهذا از برای او دامی گسترده در وقت رفتن و او
و شاگردانش را در آن منزل محبوس نمودند و منع از آذوقه هم
از آنها کردند تا آنکه بعد از هفت روز بهمراهی اشخاص در بهادرش

با دیگر ملاطفت او و عداوت و حقد بسیار داشتند

می‌آیند خود شاگردانش تشخیص کرده‌اند در مدت این
مجوس فیلسوف بوده است که در صحبت او بوده شرح می‌دهد از حظوظ
و لذائذی که در وجودش در هر گونه قضا و قدر ممکن است [illegible] بهره‌مند شود
و نیز وقت را غنیمت شمرده شاگردانش را تصور بسکرد در
در مقام قوت و شجاعت است به اظهار قوت نمود [illegible] درس از تسلط
[illegible] دیگر از شاگردانش موسوم به (تسو کنگ)
خطاب کرده که چه خاصیتی دارد تحقیق و کسی را که نتیجه آن حسن
و استعدادی
شاگردش در جواب گفت من گمان میکنم این طریق
و این مذهبی را که شما تعلیم می‌نمائید طریقی است که هر کس استعداد
پیروی آن را ندارد و همه متعود اند آن دسته [illegible] باشند
لهذا اغلب از فرار از آن دارند اگر تو [illegible] اصلح است
که یک وسیله این طریق صعب و مشکل را تسهیل [illegible] نمائید
تا همه کس بر اقوال شما گوش بدهند و زحمات شما
بی فایده نگردد

الکنفو

(کنگ تسو) در جواب گفت نه چنین است که شما تصور مینمائید
من آنچه را به تعقل عامه است از شما نمیخواهم و این طریق
و مذهبی را که تعلیم میکنم آن طریقی است که اجداد و پیشوایان شما
آنجا تبلیغ نموده‌اند [illegible] از آنچه را که گفته و تعلیم نموده‌اند
چیزی نمی‌افزائیم و کم هم بلکه نمودن حشو و زوائد عقاید [illegible]
[illegible] آن این و طریق تعیین هم ذات
بری قواعد شاگرده است نسبت راه فی، آن طریق و این
دارم همان نسبت شخص زارع است نسبت به مزروعاتی
که در زمین می‌افشاند آن شخص زارع در جیکو که تخم کاری
ندارد و آن تخم را تولید هم و بارور نمی‌تواند فقط او را
در زمین می‌افشاند و [illegible] آب می‌دهد و محافظت میکند
خلاصه آنچه از دست زارع برمی‌آید این است و ما فوق در
قدرت دیگری است و ما شاگرده نمی‌دانند که هر چه میکنند
و هر چه نمیکنند ولو منتهای دقت را هم داشته باشند باز
در بعضی هم مخالف گوئی و کج رفتاری است

واضع و موسس

، مدتی عمر خویش را [illegible] در غم و غصه صرف کرده و چون دیده دیگر
زیر کشش رو به انحطاط و ضعف است و در این مدت مستحق
شده تمام بی فایده گشته همی انتظار مرگ را میکشید و پس از
آنکه اتفاقات گردش رفت نموده (آتش فشان) معروف
همه ساله اهل طهران قدمی چند [illegible] گرفته و از برای
رب الدرجات قربانی میکردند فرق اراده محزون و افسرده
شد از آنکه راه و معبر ها را یکسره مسدود دید و دلم رنج ها
دور از آن حال اشعاری چند بنظم درآورده و نگار آن
از قرار سطور در ذیل است

تکلی منیت تعلیه کوه رسید مگر آنکه از راه های سخت و پست
و بلند عبور نمود تقوی را ~~نتوان حاصل کرد جز آنکه~~
~~صدمات در جهات را بتحمل~~ بدون اطلاع از
راه حرکت کردن و رفتن های در طرف رفتن دچار
تنهی سرگردان میگردد و ممکن است وجودش هم دچار
خطر گردد

حصول تقوی و ترس ذات
منوط بتحمل صدمات
در جهات [illegible]

غرض من از پیمودن این راه و رفتن قله کوه برای آن
بوده است که یک مرتبه دیگر در دامنه از چهار طرف
و جوانب عالم آمیز و در این نقطه جمع شده تماشا کرده
باشم نه ارتفاع کوه و نه در جهات دیده ~~[illegible]~~
[illegible] مرا تو خوش قرب [illegible]

ولی دیدم که ساعت راه ها و مناظر در وسط جنگل داشت
و در بعض نقاط سر شیب و در یکجا بعض پل ها بود اما
افسوس که تمام معدوم و مفقود اندر گردیده تمام زمین را غار
وحش های خود رو تغیر و ساخته و هیچ علامت و آثاری از وضع
سابق باقی نمانده و نتوان گفت این همان سرزمین است
پل ها همه ~~[illegible]~~ خراب و راه عبور یکسره مسدود گاهی در آن صدد
میشوم که خود جاده راه جستجوی بنمایم ولی چگونه ~~[illegible]~~ آلات
و اسباب ~~[illegible]~~ لازمه برای من مهیا نیست هوا و هوس
تخم های تقوی را یکسره فانی ساخته چگونه ممکن است که دیگر
آن تخم ها نشو و نمائی بنمایند ~~[illegible]~~ من زحمات بی فایده کشیده ام

ونیز فرار از شبهات
هولناک واهیه

وجد و جهدهای بیهوده نمودم تا بشر را بصراط عقل رسانیدم
ولی افسوس به مقصود خود نائل نشدم در این صورت
جز اینکه وزارت جایگاه دیگر ندارم
خلاصه فیلوف چون بمنزلش رسید و از کالسکه اش پیاده
گشت بعض از شاگردانش که بهمراه او رفته بودند خواهند که
او را ببینند و از این خبر مرگ زنش (لی کو آنشی) را
به او دادند او نزاقت روش گردان خود کرده چنین گفت
زوجه ام از دنیا رفته و عنقریب من هم باید در عقب او بروم
زیرا که تا حال شصت و شش سال از عمرم رفته است
و این بقیه عمری که از من [illegible] مانده است باید غنیمت
شمارم تا پسر برادرم به اینجا بیاید و کمک دارید که زیادی سعی
غم و اندوه نشود
سلطان (لو) فیلوف را به وطنش دعوت نموده
سال بود رفته بود اختیار نمود (آی) هیچ نیکارد
و سفرهای مختلف فیلوف از حدود مملکت چین تا دوز
اده

کرده و تنها تسیر داد از طرف شمال به سرحد (پیچیلی) بود
و از طرف جنوب به شط (کی ینگ) از سمت مشرق به ایالت
(شان تونگ) و از طرف مغربش از سمت مغرب به ایالت
(شانسی) از این قرار هیچ در ممالک خارجه نرفته و از اوراد
در کوم زنها چیزی اخذ نکرده و آن طریق مذهبی را که او تعلیم میداد
بدون حشو و زوائد همان طریق قدیم چینیها بوده و پیوسته
بما صرف خود اعلامی نمود و از نها ممکنا عقلم [illegible] و ملحوظ و رعی
نمیداشتند خلاصه چون بوطن خود وارد شد و حالت شرط
[illegible] بزرگی نیاورد باز مشغول تعلیم و درس گشته طریقه
خود را نشر میداد و شاگردان جمعی مجتمع تا حبس و دیگر آثار
و کتب سابقه را باتمام برسانید
در اطراف شهر چند قطعه زمین بود که در کنار [illegible]
را [illegible] مردمان بیکار نهر محل گردش و تفرج گاه قرار داده
بودند در زد دیگرهای این قطعه زمین عمارات [illegible] بنا کرده
بودند و [illegible] بردم [illegible] آنکه ممکن باشد در آنجا منزل و

تا هوای لطیف و نسیم بهاری را استنشاق نمایند فیلسوف که

مطلبش از این عبارات جهت تدریس انتخاب نمود و در همین مدرس بود که

در مجمع شاگردانش کتاب اشعار (شی کنگ) و کتاب

بطور اختصار (چون چیو) را بیان نمود و در همان مدرس بود که کتاب

تاریخ ناقص خودش را تکمیل نمود و نیز الهامات (دوی) را

کتاب (ای کنگ) را واضح و مبین داشت

با این همه سه هزار نفر شاگرد که در حوزه درس او جمع میشدند

فقط هفتاد و دو نفرشان مدقق مطالب مذهبی و موزخ و سایر

تعلیمات او بودند و دوازده نفرشان منحصراً مجتهد در تحصیل علوم عقلیه

و عملی تقوی بودند و هم با همراهی با تعلیمشان دلخوش بودند و از تمام

افکار و رفتار او مطلع بودند از برای اینها شروعاً از تمام مطالب

متعلقه بمذهب صحبت میداشت و خود را مأمور از جانب

آسمان تعالی میدانست برای اینگونه مطالب مذهبی را بمردم تبلیغ نماید

و از آنها هم پس از غیبیات فیلسوف مذاکرات نکند ولی چونکه

شغل و رقمی از آنها این کار بنوع نگارش نکرده بر آنچه

مسیح خودشان است پیش کمترین و بلاغ مرازند شاگردیکه

در مراتب علم و تقوی بیشتر و رتبه اش در نزد فیلسوف از همه

بیشتر بود (یانهو) بود در مراتب شرح اختیار و خصایص

او را مذکور داشتیم روزی فیلسوف اتفاق در رفت در این

عمارت سابق الذکر و در مجمع چند نفر شاگردان و مریدانش

به (یانهو) چنین گفت (یانهو) عزیز من آخر عمرم نزدیک

است چیزی که مانده این است که زندگی عالم مردم ملاحظه نمودید

طرز و اسلوب راه رفتن در زیر تعلیم تقوی در پیش داشتم آیین و

تصور نکنید که نتیجه چندانی بدست ما و مردم ممکن است

و آنهم در قصور خود ... حال شما ملتفت باشید تا از قصور

و خطاهای مرا اصلاح نمایند و نیز و عملیات شما و ...

شما در سر ... علم ... وادار ... شما مردم را

دوست دارید نه رحم و شفقت شما را نسبت بضعفا

و عفو و بخشایشتان را نسبت بمقصرین ملاحظه کرده ام

نه از تمکنشان متأثر میشوید و نه از عنوانشان

متانت سکه دیر نمی پسندیم ما تا بقدر امکان بهر کس کمک
نکنید و آنچه را که از برای خود آرزو میکنید در برای
سایرین هم متوقع هستید خلاصه فلسفه مسلکش مبتنی بر
کلمه ای نیست بحروفات بزرگ [محو ناپذیر] بر روی قلب
ما نقش بسته و رفتار ما باید از آن کلمه است

توضیح ۲۰

بالجمله این روش تقوی را از دست ندهید در صورتیکه تا [illegible]
تقوی از چه ناشی میشود و هر کس دارای آن باشد همه چیز را دارا
[illegible] دیگر در دلش کمال سعی را داشته باشید که آنرا بمردم
نشان بدهید و در بودن فی نفسه خود لازم است [و تعلیم دهید] که مطالب
[illegible] را از روی آن شرح بدهید این است آنچه را که فی الفور جهت
نمایش [illegible] چون این نکات شغلی بود [illegible]
[illegible] کرد و غیر از [illegible] رفت خلاصه
پس از چندین [illegible] گردش جان با آن [illegible] سپرد و فیلسوف
از مرگ [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] — خدا [illegible]
خدا [illegible] و [illegible] گردش [illegible] سال داشت

در الفتر [illegible]

در هفت روز قبل از مرگش روزی تکیه بر عصائی از خیزران
نموده بود و با حال گریه این عبارت میخواند اعظم
جبال [پست] شد درختهای کهن سرنگون گشت — شخص
عاقل هم حکم یک کاه خشک شده را دارد
خلاصه چندی نگذشت که فوت کرد و قبرش (کسولو) در [illegible]
[illegible] را [illegible] نیز از دنیا رفت (محض اینکه [illegible]
[illegible] اسرار و فضائل را [illegible] تمام خودش را گفت)
و [illegible] شاگردهای یگانه پسری داشت که چندی پس از
مرگ پدرش تلف شده بود و داماد چون دیده [illegible]
رشید کتاب موسوم به (ای [illegible] کنگ) را که متعلق بزرگ
و انصاف بود [illegible] کرد خودش (تی [illegible]) [illegible]
و داماد کمال مواظبت را از روی حفظ آن داشت مثل
اینکه در آن کتاب قانونی نگاشته باشند که دائم و با ثبات
[illegible] و رفتار اهالی آن کشور بآن قانون
و آئین داشته باشد

(از روز)
روزی که فیلسوف از دروازه سمت مشرق شهر اتفاقا
شب تفرش گردش بیرون رفته بود بقطعه زمینی رسید
و سه درفش نی آنجا بپا داشته بود و پس از هر قسم
وظیفه ای درباره آنها بتمام رسیدن دراین نقطه هیچ بنظر آمد
و فیلسوف بی نهایت غمگین و اندوهناک شده شاگردانش
تصور کردند که درد و المی براو وارد آمده اظهار پریشانی
و اضطراب برای وی نمودند فیلسوف در جواب گفت
آزرده خاطر نباشید نه علت و مرضی ندارم چون این
قطعه زمین را این وضعش بره کردم قدمت اشیا را
بخاطر آوردم و چند شعری مناسب این حال (تعالی) گفتم و
برای شما بخوانم آنگاه مقرر داشت آلت موزیک معمول
به (لکن) را (دوازده) و خود مشغول نواختن شد و در ضمن هم
آن اشعار را میخواند و مفاد آن از این قرار است
حرارت بهر طرف میگردد برودت جای آن میشود فصل بهار
بهمکانها و پائیز میرود آفتاب طلوع می نماید

بطرف مغرب سیر می نماید و باز بطرف شرق جریان
می کند هر چه در دریا وارد میشود (این مطلب مطابق
و بیان رسای چین است و امتداد نهرهای آن بـ
بسمت شرق است) بالجمله حرارت و برودت بهار و پائیز
در هر سال تکرار میشوند آفتاب همه روزه از مطلع خود طلوع
می نماید و انهار علی الدوام در جریانند ولی چیزی که آن
سردار بزرگی که بنای این قطعه زمین را نهاده بود و بپا کرد
است و آلات جنگیش را افسوس که از آن ها و عمارات
آن باقی نمانده جز یک قطعه زمین مفروش از گیاهان سبز
روز دیگر چون کتاب (ای کینگ) را مطالعه نمود و آثار
دانشمندان و ترکیب را ملاحظه کرد شعری در فوائد (ترجیع) یکی از
شاگردانش که دیگر گونی حال و غم را دیده و ادراکش بهره نمود
رو گفت آقایان از تماشای ره و عبرت در این خرابی و زلزله
انگیز نشده اید آیا شما کشف مطلبی نموده اید که مایه خشم و اندوه
شود اگر چنین است این شاگرد حقیر خود را آن را لایق

شمرده و از آن مطلع میسازد (کنگ فوتسو) در جواب گفت
باید خرابی و حدوث را مطالعه میکنم و از این قرار آنچه که
وجود پیدا میکند محفوظ در زمان است و مدت معلوم دارد
و همه اشیا را تغییر شکل پیدا میکنند تا بوجود میشوند بعد
خراب و منهدم شده صورت دیگر جسمی حاصل میکنند و این
اشکال نیز پس از انهدام و خرابی تبدیل باشکال دیگر میشوند
و بدین طور موجودات عالم همی منهدم میگردند و همی بوجود میشوند
این است و من اینطور فکر و خیال نموده و شما چه چیز را
سؤال مینمائید

چندی بعد از چند ماه پس (کنگ فوتسو) بهفتاد و دو رسیده بود
ولی خواست که یک مرتبه دیگر بجبل معروف (تای شان) برود
و اتفاق کرد آن روز خود را بقله آن کوه رسانید و شرط مناجات
[illegible] را بجای آورد پس از مراجعت [illegible] آتش [illegible]
سلاطین و خدیوان چین از او در امورات [illegible] مشورت
مینمودند پس آنکه او عاقلتر از همه مردم بود و از قرن [illegible]

[illegible]

و سر سوما [illegible] البته بیش از همه مطلع است تا درازی ما
شرحی از آن نخواهیم داد مگر سطورات ذیل که بقدر کفایت
از جهة طبیعی شناس آن لقب خواهد بود
سلطان (لو) که مملکت (لوا) را فتح نموده بود چون
غوررسی در اعماق حصارهای پایتخت مینمود و حکم کرد
که آن حصارها را خراب میکردند در یک جا [illegible] یافتند که
قطعه استخوان در تقدیر بزرگ بوده نا را اقوال چینیان [illegible]
از برای حمل لازم داشت سلطان یک نفر شخص بزرگ
بود نعشی را فرستاد نزد فیلسوف که از این کشف [illegible] طلوع ۲۲
[illegible] این کشف را از فیلسوف سؤال نموده که آن مردمان
قدیم [illegible] این [illegible] عظمت جثه [illegible] داشته اند اگر حقیقت است
مراد از تاریخ [illegible] که از آن نموده اند
(کنگ فوتسو) در جواب گفت ~~[illegible]~~
همچو برسانید که در قدیم الایام مردمانی بوده اند بسیار طویل القامه
تر از مردمان متعارفی و بعضی دیگر بنهایت قصیر القامه که [illegible]

قرون [illegible] آنکه علم و کمال [illegible] از اوضاع [illegible] قدیمه و اقسام [illegible] را کسب نموده ام

که جنس مخصوص پیدا نشده ولی این قسمت ها الوجود بعید ، در آن دور
تاریخ ذکری از آن نموده اند . چنانچه صحبت ازیکه کوتاه ترین قسمت
از آنها ، کار و زمین کند و بلند ترین آنها از ده ؛ و نیز گمان میکنم که
استخوانهای مذکور استخوانهای شخص معروفی بوده که امپراطور
(لو) او را بعضی رسانید سلطان (لو) و کار گذاران
دربار رش هم بهمین رای شده و بیچو تصور میکردند که این
استخوانها در بطن زمین بواسطه آن شیره مقدسه که در خاک است
نشو و نما کرده و بتدریج آنها درشت تر و قوی تر از اوقات این عظم
و بزرگی را ...

(کنگ تسو) پس از مراجعتش به مملکت (لو) پیوسته
مشغول ترتیب ... کتب مقدسه بود و هیچکه اداری این
تکلیف را نمود ... نهایی ترک ... بود و چون بعد از که
دید که شرایط فیلسوف خود را بجای آورده بود قصد نمود
... حق شکر گذاری این زندگی و استعدادی را صرف
این کار نموده ... کردن ...

بدرگاه باری تعالی تقدیم نماید

دادن ؛

وثوق و اعتماد وی بدرجه خواست و بهمراهی آنها رفت
در یکی از دهات قریبه در آنجا عمارتی بپا داشته بودند
مقرر داشت منبری برپا کردند ... نسخ کتب مقدسه را
بروی آن منبر که ذبیحه خود بسمیه نهاد و در و را اسمت شمال
برگردانیده ستایش پروردگار بی نیاز را بجای نمود و با خلوص
نیت و عقیده صافی اظهار عبودیت و شکر گذاری از نعمات
و عطیات آن ... خداوند ایزدی کرد

چند روز بعد در مدرسه که از کتب مقدسه تدریس مینمود
شاگردان را مجتمع داشت و آخرین موعظه و نصیحتش را
با شان القا نمود در شرح آن مواعظ و نصایح در این
مورد خلواتان کوتاهی نمود زیرا که بایستی آخر عمر
عقلا و دانشمندان که جنبه الوهیت داراست ؟
شکسته است در مرد سلطان مذهبی درج ... بود
دیگر موقعی است ... تعلیم میدادم ... کتب تعلیمات
مرا بنمائید ولیس از من با کمال سعی و کوشش بر حسب آن تعلیمات

رفتار کنید

بدانید که یک شخص هر قدر دارای هوش و ذکاوت و فراست باشد ممکن نیست که جامع هر گونه صفات کمال و خصائص گردد
از این قرار هر کس باید رشته را پیش گرفته و در خود لیاقت آن
پیش گیرد و تمام [illegible] خود را مصروف تکمیل آن رشته بدارد
چون مردم عادةً و طبعاً در صدد انتخاب یک رشته مخصوص
نیستند لهذا بمقصد خود کامل نمی‌گردند مدتی است
که شما بستگی به من دارید و مرا معلم و پیشوای خود قرار داده‌اید
ادای حق خود را نسبت بشما نموده‌ام و شما را طالب کمال
خود قرار داده‌ام شما هم پیروی کرده‌اید و زحمات مرا تحمل
نموده‌اید و در تحمل این صدمات و زحمات
در مقابل آن تعلیماتی که بشما نموده‌ام پیش گرفته‌اید که نوع
انسانیت را ارزش دارد

در هیچ [illegible] که حالیه همه دارا هستند ولکن در
افراد که ترا از رشته اخلاق دارند [illegible]

سازید و در کمین قوهٔ تربیه عامه مردم را تکلیف بنمائید
بدانید در صورتیکه من تمام عمر را زحمت کشیدم و آنی [illegible]
از این خیال ننمودم چندان نتیجه نبردم و بمقصود خود نرسیدم
آنچه را تکلیف شما است و ممکن نیست که یک هزار نفر [illegible]
کرد این است که در حفظ دین آئین که بشما میسپارم که من
خود حافظ و نگهدار آن بودم کوتاهی ننمائید و بعد از خود
کسانیکه آن عمل بنمایند و اطاعت دارند بسپارید که آنها
نیز بنوبهٔ خود واگذار به دیگران نمایند که بهمین ترتیب نسلاً
بعد نسل آئین [illegible] هاست بعقاب برسد
از برای ترقی و پیشرفت این نشئه، بشما که هر یک از شماها این رشته را
پیش گرفته خود بدانید و میتوانید از عهده آن برآئید پیش
بگیرید از آنجمله (فرانکوگ) و (آن [illegible]) و
(چون گونگ) [illegible] رشته متعلقه، اخلاق را
[illegible] شروح آنها و تطابق دستور مردم را
وادار در عمل بنمائید [illegible] و زیر دستان خویش را [illegible]

درجهٔ تقوی ترقی یابند ای آخوش که روزگار عمر (یانهو)
را کوتاه دانسته ولی خیرش گشته همان بوده او در عنفوان
جوانی از دنیا برود زیرا که در این زمان فساد و جاهلیت
مردم لیاقت و کفایت ادراک وجود او را نداشتند
طبیعت (تن یک) و (لسو کنگ) در فن منطق و نحو دانا
بوده‌اند و این فن را تکمیل نموده‌اند اگر رشته فصاحت را
ترقی بدهند به مقصد خود نائل خواهند شد زیرا بی معنی و فصاحت
و بلاغت جهان امدادی از ایشان خواهد نمود و معاصرین آنان
خوشبختی خود را در پیروی آنها خواهند دانست
(یان یو) و (کی لو) اطلاع کاملی از علوم دنیویه دارند
و کفایت فن سلطنت شایانی دارند و طرز حکمرانی را میدانند
و امورات داخله را مخصوصاً آنچه مربوط به رعیت و ملت است
می‌توانند به عهده بگیرند همچنین در موقعش ممکن است که
سلاطین را در امورات وزارت ممالک کمک نمایند
(تسو کنگ) و (تسو هیا) بواسطه سعی و مواظبت که در تحصیلات

خود

فرمیه داشته‌اند از اقسام مختلفه علوم عالمند لهذا ممکن است
به پایه هیچ [illegible] ملل و طوایف نشوند و هم چنین سلاطین را
در طریقه مذهبی و قوانین و مرسومات و اخلاق و آنچه را که
قانون گذاران سلطنت سابقه برقرار داشته‌اند تعلیم
و تدریس نمایند چون آداب و رسوم سابقه را با مرسومات امروزه
موازنه نمایند ممکن است معاصرین خود ایشان را خجل و شرمسار
نمایند و در صحیح دانستن آنها را متهم نمایند و اگر از همه جهة پیروی
و تقلید ننموده باشند لااقل در بعضی جهات از آنها تقلید
بکنند
غرض کلی این فیلسوف دانشمند تصحیح خلق ملت در تمام دنیا بود چنانکه
سطورات ذیل تحقیق [illegible] چه از آن طالب بود [illegible]
و منفعت جوئی ایشان بوده روزی شاگردانش (تسو کنگ)
رفته او را دید که فیلسوف مرکفت خیلی بی‌مرح آمده‌ام
مصمم بودم به برج شرقی بروم برای آنکه ببینم امروز
به روز عادت و ترقی لشکر از محصولات و نعمات ارضیه است

چنانکه مردم وقت خود را مصروف میدارند چون بپای
برج رسیدند مردم را دیدند به چند دسته مختلف قسمت شده
مشغول عیش و نشاط هستند بعضی آواز میخواندند بعضی دیگر رقص میکردند
و برخی دیگر مشغول اکل و شرب بودند بمحض اینکه (کنگ تسو)
این بساط را مشاهده نمود چنان حال فرح و انبساط در چهره‌ی
ظاهر و هویدا گشت که گوئی خود اهل [illegible]
به (لسو کنگ) خطاب کرده و گفت من بسیار خوشوقت
هستم که این اشخاص بیچاره که زحمتی خود را فراموش کرده
لحظهٔ در عیش و عشرت بسر میبرند آیا شما هم همین عقیده را دارید
(لسو کنگ) در جواب گفت من تصور میکنم بهتر آنست که
خودشان را مشغول بدینگونه اعمال ندارند و من خود آواز
خواندن و رقص کردن و اکل و شرب را قبیح میدانم شایسته
میبینم که بجای اینگونه اعمال شکر از نعمات الهی بجا آورند و دعا کنند که این نعمت
~~[illegible]~~
(کنگ تسو) در جواب گفت همین طور است که شما گفتید

شکر نعمات حق تعالی را بجای آورد و این دعا نموده
که آن نعمات و الطاف قطع نگردد و پیوسته بدین نحو و این
اشخاص را هم تماشا میکنید اظهار خوشحالی و خرسندی مینمایند
این خود عملی بشکر گذاری است مدت در کار زراعت
که رنج کشیده و بدن را خسته نموده و این خوش روزی است
اشخاص صحرائی پس از صد روز تحمل کارهای پر زحمت
جسمی یک روز تعطیل نموده رفع خستگی کرده بحظوظ [illegible]
روز دیگر همین که گردش آمد دور [illegible] فیلسوف، گفت
(لسو کنگ) هیچ احساس نمیکنم [illegible] کم شده [illegible]
[illegible] رفته دیگر [illegible] که خود [illegible] (در [illegible])
[illegible] فوراً [illegible] قطع نکرد و پس از
قدری سکوت شروع بصحبت نمود) چنین [illegible]
منهدم گشت من مالی از برای محافظت و نگهداری آن ندارم
چون عمارات ضایع و فانی شده [illegible]
طریق [illegible] در هر طرف [illegible] بود.

زحمات کشیدم تا آن مکان را احیاء [illegible] و برقرار داشتم ولی باز
با ذخیره بمقصود نائل نگشتم آیا کسی هست که پس از مرگ من
بحق این شغل پر زحمت را انجام دهد چند صباحی روزی حالت غشیه
[illegible] بر او عارض شده تا هفت روز در آن حال
بود و از پی همان [illegible] در سن هشتاد و سه سالگی در چهارصد و
هشتاد و نه سال قبل از میلاد و نه سال قبل از تولد سقراط
[illegible] با کمال [illegible] از عالم فنا [illegible] رخت بعالم بقا کشید
کسیکه در نعش او [illegible] (تسوش) نوه اش بوده
هنوز طفل بود و حوالی بود و نمی توانست تشریفات
مذهبی تشییع جنازه را فراهم بیاورد [illegible] نفر [illegible] کردند [illegible] این
کار [illegible] چشمهای او را بسته و دهنه برنج در دهانش گذارده
دور او دوازده قسم لباس ملبس داشته نیز حله بالای را که در [illegible]
[illegible] تشریفات در خانه در [illegible] نیز
کلاهی شبیه کلاه [illegible] در دوره آن عصر بر سرش نهادند
و از علائم [illegible] چیزی که همراه او داشتند قطعه عاجی بوده که شکسته
[illegible]

نحوی در [illegible] نسج مختلف الالوان بافته شده بود
بسته بودند
پس از این قسمت تکفین بدن فیلسوف را در درون تابوت [illegible] در
[illegible] دیگر بوده و بقدر چهار انگشت ضخامت [illegible] که از درخت
و در [illegible] که در عصر (چو) از جهت [illegible] که از درون
مردگان ساخته شده بود [illegible] که از درون [illegible] این
دودمان (شانگ) چند بیرق کوچک شش رنگ در
اطراف این تابوت بر افراشتند و در وسط آن بیرقها
یک بیرق مربع شکل مطابق دودمان (هیا) نصب
نمودند پس از این تشریفات [illegible] فیلسوف قطعه
زمین بوسعت صد (مو) (هر مو معادل [illegible] گام در
گام [illegible] است) اسم نوه فیلسوف ابتیاع نمود در
[illegible] در کنار آن قطعه زمین گنبدهای چندی بنا نموده
و آنکه بزرگتر از همه بود جهت مقبره و محل دفن فیلسوف
معین داشتند و (کونگ) خود در [illegible] درخت

(کی، ای) را غرس نمود و از آن زمان تا کنون تقریباً
بیست و دو قرن است هنوز تنه خشک شده آن درخت
در دلگان باقی است

[در حاشیه: ٢ جون لوازم و اسباب دفن از هر جهت مهیا و مرتب]

٢ جون [illegible] گردش کردن
و شوبین فیلسوف زرد (تنوسی) نوه آن فیلسوف مجتمع گشته
اتمام لوازم و شرایط تشریفات بدن فیلسوف را
دفن نمودند قبل از آنکه شاگردان از گریه و زاری فارغ
شوند باین خوشنود قرار دادند [illegible] همان اندازه که از برای
پدر عزاداری مینمایند از برای فیلسوف معلم و پیشوای خویش
عزاداری کنند ولی (تسوکنگ) جون خواهش داشت
شش سال از برای فیلسوف عزادار [illegible] در حوالی مقبره فیلسوف
کلبه را از جهة زندوا اختیار نمود
شاگردان عمده فیلسوف در ممالک مختلفه چین متفرق بودند
هر یک بزیارت قبر فیلسوف میآمدند و هر کدام یک قسم
درخت در مملکت خود آورده محض زینت در حوالی مقبره او

بی

غرس میکردند و دویست نفر از ایشان از میانه آنها طایفه و کسان
خود را حرکت داده در حوالی این مکان شریف منزل کردند
و در آنجا دهکده [illegible] بنا کردند موسوم به (کونگ لی)
یعنی دهکده متعلق بخانواده (کونگ) است و اهالی بودند که آنها را
دست نشانده فیلسوف مرحوم میدانستند و هر ساله از نوه اش خواهش
میکردند که آنها را بچشم دست نشانده جدش نگرد
سلطان (لو) جون از مرگ فیلسوف مطلع گشت و دانست
که در مدت زندگیش از حرمت لازمه نسبت باو غفلت
ورزیده آه سرد از دل پر درد کشید و گفت ذات
باری نسبت بما غضبناک شده فیلسوف حاکم دانشمند را
که بهترین ذخیره ما بود از ما ربود جون خواست
که رفتارهای گذشته خود را [illegible] ٢ تقرر داشت

[در حاشیه: ٢ جبران و ترمیم نماید]

در نزد مقبره عمارتی بشرف و افتخار فیلسوف بنا
کردند [illegible] از عمارات آن بود که در آنجا [illegible]
[illegible] ولی از آن اعلام نمود چه عالیه و چه دانه

هرکس که طالب دانش عقل و دانش است بایستی
در این مکان حاضر شود و هرگونه احترامات و تشریفات
لازمه را باین قانون گذار و خدای راه نمایند و دیگر در این
عمارت تصویر فیلسوف را نصب نمودند و کتب و آلات
و آلات موزیک و کالسکه و بعضی اثاث البیت ذوی را
در این عمارت جمع کردند
تا زمانیکه در کشته از سلطان (لو) چون ورود بدین مکان
نمود تشریفاتی که مقرر داشت دو دفعه هم همه زوار دستور
بودند و مطابق آن تشریفات عمل کردند و او خود چنان شرایط
احترام و ستایش را بجای می آورد مثل اینکه فیلسوف هنوز حیات
دارد و او را در علوم و امور دولت حکومتی تعلیم می نماید
تا کردن هم در این مکان تشریفات تربت فیلسوف را
تجدید نموده خود قرار داده اند که در هر سال یک مرتبه
زوار این حق را بنمایند هم چنانکه نویسندگان و مورخین
این ترتیب را سرمشق قرار داده پیوسته بعقاب رسانیدند

تربت که هزار سال همه زائرین رسم بودند و چون از جهة
مسافت راه از زوار بعضی ها ممکن نبود که در هر سال کیه
به (کیو فوکین) مقبره فیلسوف حاضر شوند لهذا در شهر
معبدی باسم گردانیده موسوم به (می یائو) که از اینها جوار
دمت دران معبدی آمدند و همان آداب و رسوم را
که از جهة زیارت قبر فیلسوف مقرر داشته بودند در آن
معابد معمول میداشتند امپراطوران هم خود را معاف
از این زیارت نداشته چنانکه قسمی که رعایا حاضر میشدند
و شرایط احترامات لازمه را تمام تعلیم و شوایی خود شان
بجای می آوردند زمانیکه از مقر سلطنتی حرکت کرده به کشور مقرر
رفتار میکردند و اول مرتبه که اجرای این قانون
شد در عصر (هان) بود که دویست سال قبل از تولد
مسیح که بواسطه حکمرانان و تعلیم کنندگان این قسم از عبادت
که مقصود محترم داشتن و تشخیص شمردن (کنگ تسو) است
تا چند قرن نشر یافته عام نمود آنچه را که در ابتدا

عمل بران نمیکردند و بسیار دوست میداشتند پس از چندی قانونی
شد که هر والی شنیده و منتخب حکمرانان و وزرائی شروع بشغل
خود نمی نمود مگر آنکه اجرای آن قانون را میدانست و در مدت
امر در یکی از آن معابد که مخصوص احترامات فیلسوف برپا داشته
بودند حاضر شده و شرط آداب و رسوم لازمه را بجای میآورد
و در عهد سلطنت خاندان (سونگ) بود (نهصد و نود و
هشت سال قبل از میلاد ابتدای سلطنت این خاندان بوده)
که این مراسمات معمول گشت

پادشاهی خاندان (دلو) بسمت مغرب زمین مسافرت
می نمود در بین راه برای مقصد کرده رفت در معبدی که
بنام فیلسوف برپا داشته بودند حسب الرسوم شرط احترامات
لازمه را و تشریفات برقرار نسبت بمعلم و پیشوای خود بجای
آورد

در همان ایام که امپراطوران اینگونه احترامات را بفیلسوف
میکردند در عموم دنیاهای عالیه را بالعادت او را پیدا داشتند

بالقاب

بالقاب مختلفه او را تسمیه نمودند از آنجمله سلطان (لو) او را
پدر (نی) ملقب داشت در عهد خاندان (هان) او را
(اکونگ) نام نهادند در عصر (مانگ) اول تقدیس مردوش
داشتند و بالاخره بعضی از اوراق نوانی که از دولت خواندند
مجسمه اش را ملبس بلباس سلطنتی و مکلل بتاج شاهی نمودند
در عصر (من) او را مقدس تر و عاقل تر و متقی تر از تمام مردم
گفتند کما اینکه طایفه (تاتار) هم او را باین لقب ملقب
داشتند

متجاوز از دو هزار سال است که اعقاب فیلسوف را در مملکت
چین بزرگ و نجیب و محترم میشمارند و فقط آنها را معروف
در نکات دولتی داشته اند

در تاریخ عالم هیچ فیلسوف عاقل دانشمندی یافت نشده است
که این اندازه قوانین و تعلیماتش که ذکاوت و هوش او را میرساند
نفوذ در عامه نموده و نشر در یک چنین مملکت پر وسعت
کرده باشد

در صورتیکه در سایر ممالک مردم از جهت وجود دست خالی
و خدایان تصوری سعادت و امکان شرف بر پا نبوده و لکن
چینیان آن سعادت را از جهت نشر آئین و طریق فلاسفه تمت
و خصوصا تقوی بر پا داشتند که مدت دو هزار سال این
آداب مرتب گشت و اکنون سه ملیون نفوس بر آن
آداب هستند برای اینکه قارئین و خوانندگان را
از حقیقت حکمت و نوشتجات این فیلسوف دانشمند بهتر
مطلع سازیم در اینجا از کتاب حکمت آمیز او که از اول
کتاب چهار او است و تعریف علم نامیده شده است شروع میکنیم

شرح (تاهیو) یا (تعریف علم)

چون بخواهیم کتاب حکمت را و مخصوصا کتابی که به لسان
قدیم و ادبیات نوشته شده فهم او برای ما صعب است تفهیم
نمائیم غرض واقعی و مقصود حقیقی و دیگر رشته ترتیب
مصنف تقریبا ممکن است بدست بیاوریم بلکه این
نیازمند هوش و ذکاوت را با صرف مطالب فهم و دقیق

نمائیم

خالی نموده که از آنها درک مطلب نشود نه آنکه غور در مطالب
نمایند جز تصورات چیز دیگری نیندیشند و همه در نظرها قرار
و گذارا باشند بهمین جهت ما سعی نمائیم که مطالب حکمت
آمیز فیلسوف چینی را که منوط بر چهار جزء هستند بیرون کشیم
و آن چهار جزء عبارتست از (اجتماع و اتفاق) نظم
و ترتیب طبیعت و نتیجه (تاهیو) دارای شش نقطه است
تعلق به (کنگ تسو) (کنفسیوس که به لسان لاطینی
کنگ فوتسو) و یا (منگ تسو) میخوانند) که تمام نویسندگان
چینی او را نوشته اند و (تسان تسو) شاگرد او شرح و تعریف
آورده این متن مذکور که بسیار موجز است موسوم به
(کنگ) و یا شش بار کتب تقدسه چینی معروف بکتاب
عالی است حاصل اینکه این کتاب مقدم تر و عالی تر از
سایر نوشتجات این فیلسوف قدیم است زیرا که منتهی
درجه طریقه منطقی را که خود فیلسوف در آن طریقه بوده
میرساند ولی نه منطق فنی منطقی (عبارتست از حملاتی

که مربوط و محکوم است به جز است صغری و کبری و نتیجه) که
فلاسفه یونان هستند و آنها تعلیم نموده و تصمیم داشته اند
(۱) این فیلسوف چنین مقرر داشته است که انسان چون
بحد بلوغ رسیده باید وقت خود را در تحصیل تکالیفی که از
برای او آنها که از او تعیین شده مصروف بدارد و تحصیل این
تکالیف مربوط است به جز است و باید ترقی در اخلاق که هرگاه
در صدد دانشجو و بنای او دانشجو ممکن است به مواد درس او را
که درک آنها را کند یا به همان حال طفولیت باقی [illegible] باید ملت ما
باید از آنچه که در حقیقت اخلاق یاد گرفته ایم و شناسائی بهم
رسانیده ایم تعلیم نمائیم و لازم نیست که از خود شفقت و زحمت در
تجسس شود بلکه باید آن ملت را ترتیب نمود و صاحب
اخلاق با خصیصت ثانی نشر مراتب عالیه را در پیش گرفتن
یعنی آن امرانی که وارد است انسان نشر مراتب را در
درک نزد که برآورد تا به خود را المنتهی درجه نشر برساند
این است مباحث حکمیه تکالیف علمی که (کنگ تسو)

[illegible]

تصور داشته که حاوی دانش است آنچه را که (کانْ)
در علم، اخلاق تعیین نموده
(۲) [illegible] مزور مطالب است که آنها به عبارت اخری دارای رشته
فهمی است و فیلسوف بیان علمی او را شرح داده و در مبحث
سیم از آن مطالب شخص داشته از چه راه ممکن است انسان
تکمیلی در علم پیدا کند تا در نتیجهٔ آن تکالیف است که آنها را
انجام بدهد حاصل آنکه علم در اخلاق علمی است عالی و کلی
غرض از آن علم شناسائی آثار و اسباب و نتایج است
که آنچه در [illegible] طبیعت بوجود میشود مربوط آنها است و مطابق
نظم و ترتیبی است که علم طبیعی میگویند و این علم طبیعی تا
حاصل نمیشود تکمیل در علم، اخلاق پس معلوم میشود که این
مطالب علمیه است که فیلسوف چنین تکمیل در علم، اخلاق
کشفه بوده که از روی او ممکن است تکالیف وارده را
صورت بدهند و بمراتب عالیه برسند
در جمله که در آینده میآید (۴ و ۵) در آن که جمع بحیج

مفهوم میشود که تمام اسرار و رموز اسباب و اسباب لازمه
اسرار است که بعبارة اخری مسئله تجزیه و ترکیب هم از اساس
علوم است [illegible] اقتضا های منطقیه قضایائی است که دانشمند
عاقل چه در عملیات متعلقه بنفس و چه در دیگر افعال مربوطه بکون مهم است
که در واقع از علوم اخلاق است [illegible] رشته این قضایا
برای این رشته مطالب که خارج از بحث و این رساله است
مرشق است و هرکس چه در امورات متعلقه بخود و چه متعلق
به دیگران باید از آن پیروی بدارد و این کتابچه را [illegible]
یکی از نخستین چیزی منقول است که نویسنده کتاب [illegible]
چنین این مطالب را مجموعه حکمت و [illegible] علم اخلاق
نموده اند (۲)

([illegible]) تمام قوانین مذهبی را در یک فصل کتابت شده
بطوریکه حاوی بیشتر سر قوانین بوده و بهمین جهت ازین
آن یک فصل بوده که او عبارت است از الکمی خود
و این کتیبه را فیلسوف از [illegible] جای اگر کسی پیدا نماید

و هرچه برای بوده که هر ضعیف و نحیف و هر بیچاره و درمانده
[illegible] فیلسوف را بنهایت منتها درجه کمال و ترقی میرساند
[illegible] و توانگر بسیار زود و نیز اعلام می نمود که هرگاه کسی از این
تکلیف غفلت بورزد در هیچگونه اعمال متعلقه باخلاق پیشرفت
نخواهد داشت و آن را الکمی نخواهد نمود
(۵) [illegible] ده فصل فیلسوف در شرح و تفسیر آن ([illegible])
[illegible] قرار تفصیل ذیل است
(۱) ترقی در اخلاق و خالص نمودن آن از آلودگیها
(۲) ترقی دادن ملت و تعلیم نمودن و [illegible] حق او
(۳) [illegible] مراتب عالیه
(۴) درشتی حق اسرار و اسباب
(۵) از پی بردن بمواد اشیاء الکمی شناسائی نمودن
(۶) [illegible] خلوص نیت و عقیده صافی
(۷) از راه راست و حقیقت خود را الکمی نمودن
(۸) منظم نمودن امور تجارت و کسبان را و در ضمن آن

خود را تکمیل نمودن

(۹) خوب حکمرانی کردن و نظم و ترتیب در فامیل و بستگان خود [illegible] کردن

(۱۰) در صلح و خوش سلوکی بودن و از روی عدل و انصاف حکمرانی کردن

واضح است که غرض کنفوسیوس فیلسوف چینی تمام در تکالیف حکمرانی بلیغ و تکمیل خود و دیگر اعمال متعلقه بتقوی بوده، برای آنکه او خود را مامور به تبلیغ میدانسته است هیچ یک از فیلسوفان چینی و چه سایر مردمان تا این حد دارای این عقیده راسخ نبوده و آن عقیده را او [illegible] نکردند انسانی را شایسته جهان او را در رشته فلسفه و حکمت تکمیل نموده بود که گویا در تقوای او کسی شک نیست و در برابر او احدی از بزرگان [illegible] تحمل نموده که از [illegible] چینی در (آسیای [illegible]) تعقیب سپرده که این طریق هنوز تمام نشده و تکمیل کمتر مقدس ترین اشخاص و با تقوی ترین مردم از قرنها و اعصار

